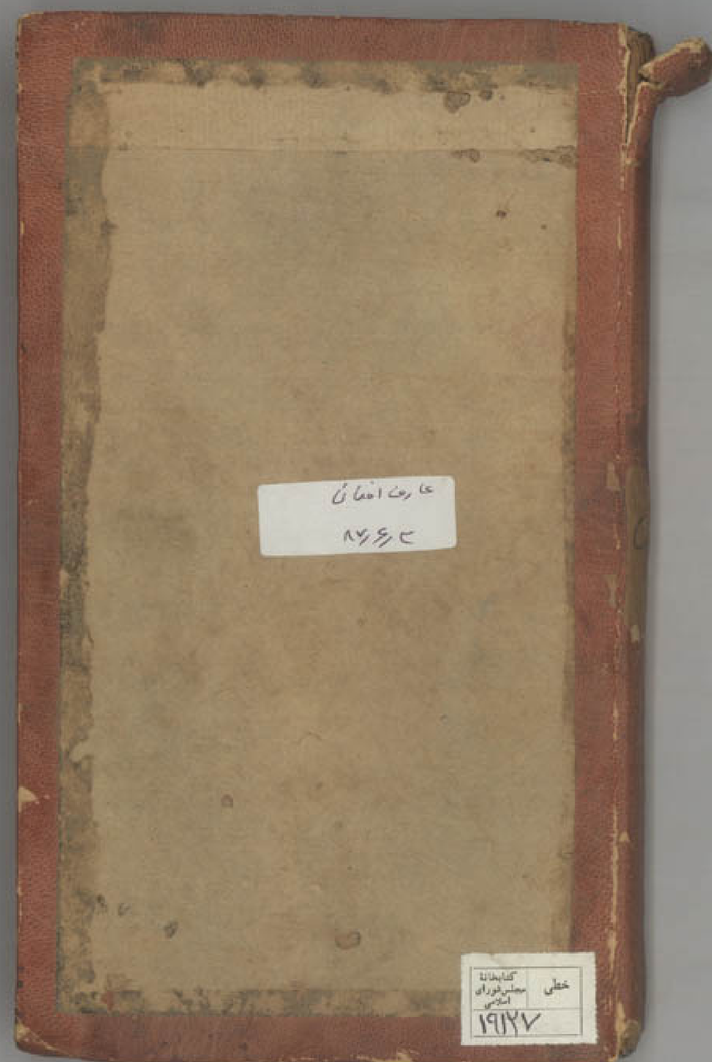
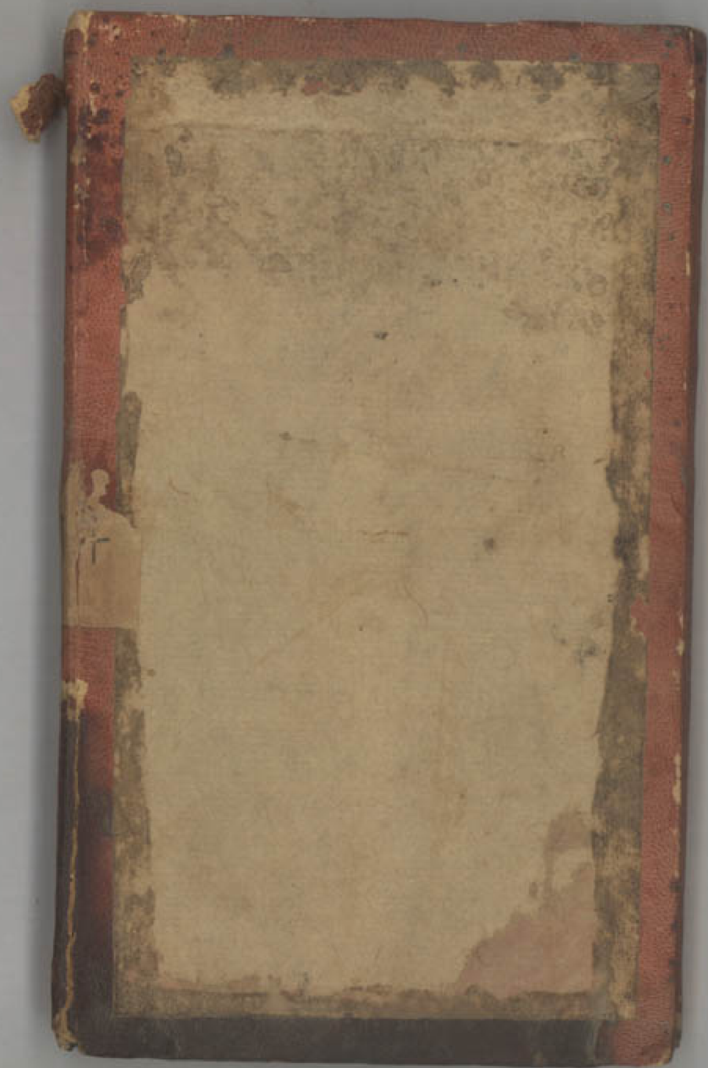

عارف اصفهانی
۳/۶/۸۷
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۹۱۲۷



۳۰

۱۹۱۲۷
۲۱۰۲۹۲



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب برهان العارفین
مؤلف حضرت ابوالحسن خرقانی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۹۱۲۷
شماره ثبت کتاب ۲۱۰۲۹۲

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۹۱۲۷

رب یسر ولا تعسر وتمم بالخیر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین اما بعد این نسخه
مختصر علم تذکره و [illegible] و حکایات محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و سخنان علما و [illegible] جمع
کرده است و نام این کتاب برهان العارفین نهاده و درین کتاب بیست و چهار باب تصنیف
کرده‌ام باب اول ذکر و خبر تلخی موت باب دوم در بیان ذکر الموت باب سیوم در بیان [illegible]
باب چهارم در بیان ذکر الدعوی باب پنجم در بیان ذکر [illegible] باب ششم در بیان [illegible]
ذکر روح که از بدن مفارقت کنند باب هفتم در بیان ذکر معصیت باب هشتم در بیان [illegible]
بر موت باب نهم در بیان ذکر [illegible] خارج الروح من البدن باب دهم در بیان ذکر [illegible] باب یازدهم در بیان [illegible]
باب دوازدهم در بیان ذکر کرام الکاتبین باب سیزدهم در بیان ذکر روح [illegible] باب چهاردهم در بیان
ذکر صور و حشر قیامت باب پانزدهم در بیان ذکر النفخ باب شانزدهم در بیان ذکر فنا کل شیء
باب هفدهم در بیان ذکر حشر الخلائق باب هژدهم در بیان ذکر [illegible] باب نوزدهم
در بیان ذکر نفخة البعث باب بیستم در بیان ذکر الخلائق باب [illegible]
بیست و یکم در بیان [illegible] زیارت قبور [illegible]
باب بیست و دوم در بیان ذکر [illegible] باب بیست و سیوم [illegible]
باب بیست و چهارم در بیان قصص [illegible]
باب اول در بیان [illegible] موت در
در آن وقت که خدای تعالی مرگ را بیافرید در آن وقت در میان مردم خلق [illegible] که هر ده
[illegible] از هفت آسمان و هفت زمین دو چندان [illegible]

هفتاد هزار سلسله بسته است و درازی هر سلسله هزار ساله راه است در هر سلسله
هفتاد هزار فرشته است و آن فرشتگان چون ملک الموت را دیدند از هیبت
و ترس آن نزدیک شدن نتوانستند و آنرا ندانستند که این هیبت
تا از زمان حضرت آدم علیه السلام بیافرید و از زمان خدای تعالی
مرگ است بر بنی آدم علیه السلام مسلط گردانید فرشتگان و مهتر آدم علیه السلام
گفتند که یا بار خدایا این چیست بعده حق تعالی مرگ را فرمان داد که ای مرگ
خود را به فرشتگان بنمای و معاینه کن بعده فرشتگان را حکم شد که مرگ را
ببینند همه از هیبت مرگ فرو افتادند و سر از زمین بر آوردن نتوانستند
بعده فرمان شد که ای مرگ بر فرشتگان گذر کن مرگ همچنان کرد چون کل ملائکه
ملک الموت را دیدند بمقدار هزار سال بیهوش شدند و بر زمین افتادند و ماندند
چون بهوش آمدند ایشان عرض کردند که بار خدایا این چنین مسلط مشکل
کاهی از این بیش ندیده ایم که از همه خلق زور آورتر است و بزرگ تر این است بعده
از زور جاه صمدیت پناه و ربوبیت دستگاه حضرت خداوند جهان ندا آمد که ای
فرشتگان این مرگ است من آفریده ام پس شما را معلوم باشد که ما از این بزرگ تر
هر مخلوقی که من آفریده ام او پیاله مرگ خواهد چشید کل نفس ذائقة الموت
بعده فرمان شد ای عزرائیل ترا بر مرگ مسلط گردانیدم عزرائیل علیه السلام
گفت که یا پروردگار من چه قوت دارم که این را بگیرم و در قبض فرو آرم
چراکه

چراکه من ضعیفم و این از مخلوقات بزرگتر است فرمان رسید که ای
عزرائیل ترا من قوت خواهم داد برای نگاهداشتن مرگ عزرائیل علیه السلام
مرگ را در قبض خود آورد و مرگ گفت که ای پروردگار مرا دستوری ده
تا بر اهل آسمانها و اهل زمین ندا کنم از حضرت عزت فرمان شد که ای مرگ
ندا کن مرگ بآواز بلند بر اهل آسمانها و زمین ندا کرد و گفت ای مخلوقات
خدای تعالی مرا بر سر شما مسلط گردانیده است و من آنم که زن را از شوهر
جدا کنم و زن را از شوهر چنان آدم و حوا و حضرت محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم و حضرت فاطمه و علی کرم الله تعالی عنه و من آن مرگ هستم که جدا
کنم در تمام مخلوقات و از دوستان جدائی افکنم و در میان پدران و پسران
و من آن مرگ هستم که از شهرها و خانه ها دور افکنم و هر کس را بشنوم
تو را تبع ایشان گو اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة
ترجمه بعض مخلوق پیاله مرگ بچشد در خبر است که چون آدمی را وقت
جان کندن بر سر نازل شود مرگ پیش روی او ایستاده شود و روح
آنکس را گوید که تو کیستی و چه خواهی مرگ گوید که من مرگ هستم و از این
جهان ترا بیرون میکنم و روح از تن تو جدا کنم و جان ترا به دیگران رسانم
و این فرزندان و زن ترا هیچکس یاری نکنند و ترا امداد نکنند منکر و نکیر سپارم

پس وقتی که روح این گفتار بشنود روی خود را بسوی دیگر بگرداند مرگ را
پیش خود استاده بیند باز روی خود را بسوی دیگر بگرداند مرگ گوید که آیا
مرا نمی‌شناسی من آن مرگ هستم که جان پدر تو قبض کرده بودم و تو استاده
می‌دیدی من آن مرگ هستم که قریه‌های پیشینه ترا فنا کرده‌ام که از تو زیادت
مال و لشکر بیشتر میداشت پس آن شخص هیچ چاره نه بیند بعده ملک الموت
گوید که ای فلان بن فلان بیا و بگو که تو در دنیا رفته بودی چه آورده پس روح
گوید که هیچ نیاورده‌ام و در دنیا نظاره [illegible] بعده دنیا را خدای تعالی امر دهد که
ای دنیا پیش طالب خود برو که ترا چه گوید دنیا زود حاضر شود بصورت
حوری پس دنیا گوید که ای فلان کس شرم نداری ای کاذب و ای غافل و ای زرد
روی و ای گنهگار [illegible] در کتاب عزت [illegible] مرا طلب تو نبود و مرا [illegible]
حلال و حرام فرق نمیکردی و تمام عمر عزیز خود در عقوبت گذرانیدی
و خدای تعالی را هیچ وقت یاد نکردی و امروز مرا تهمت زده میکنی و مرا از
درگاه حق سبحانه شرمنده میکنی ای گنهگار من بر تو راضی نخواهم شد از پیش
من دور شو مگر خدای تعالی مرا بسبب تو در دوزخ اندازد بعد از آن مرگ
بگوید که ای بدبخت ندانستی که من چند روز در دنیا مهمانم و همیشه نخواهم ماند

بعده

[illegible] زفت را مار و زبان و زرده

بعده باز ملک الموت گوید که ای فلان بن فلان مالی که تو داری زر و چیز که
ترا حاصل است یا نه جواب گوید از وی هیچ حاصل نشد و خدای تعالی مال بسیار کند
که ای مال بیا و جواب کن مال زود حاضر شود و بگوید که ای گنهکار مرا در بند
زکات (?) نبودی و حصه حق تعالی نمیدادی ای غافل و ای عاصی از ما صدقه نمیدادی
و من امروز در دولت دیگران افتاده‌ام و حساب از تو خواهند پرسید پس بنده جان زاری
خواهد کرد میگوید ای بار خدایا مرا باز زنده گردان تا عمل صالح کنم و در راه حق شوم و عمل
کردن و ما هیچ چیز مشغول نشوم جز عمل نیک فرمان شود که این بنده شنیده
بود فاعمل صالحا [illegible] قوله تعالی اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة
و لا یستقدمون بعده عزرائیل روح وی قبض کند اگر بایمان رود کتاب سعادت
بدست راست وی دهند و اگر بی ایمان رود کتاب شقاوت بدست چپ وی
باب در بیان ذکر الموت از مقاتل بن سلیمان رضی الله تعالی عنه که عزرائیل را در چهارم
آسمان خدای تعالی [illegible] آفریده است عزرائیل را چهار هزار پر و بال تمام وجود
خدای تعالی آفریده است و بعضی گفته‌اند که حضرت عزرائیل علیه السلام را چهار روی
یکی از پیش [illegible] و یکی از سر [illegible] زیر پای [illegible] که عزرائیل یک [illegible]

بر بلندی وصفی داشته است و دیگر پای بر تخت بهشت داشته است و آورده‌اند
که خدای تعالی عزرائیل را چندان عظمت آفریده است که اگر آب تمام دریا
که خدای تعالی بر روی زمین آفریده است همه بر سر عزرائیل بریزند یک قطره آب
از سر بر زمین نیفتد و آورده‌اند که تمام روی زمین پیش عزرائیل علیه السلام بمثل
طبقی است نهاده باشد و تصرف میکند و آورده‌اند که کعب الاحبار رضی الله عنه
روایت میکند که خدای تعالی درختی آفریده است زیر عرش در وی برگ درخت خدای
برگها آفریده است بشمار خلق پس هر آنوقت که اجل آدمی و دیگری برسد روز
عمر به مقدار چهل روز نزدیک باشد بر آن برگ که نام او نوشته باشد پس از چهل روز
سکه در دست [illegible] در افتد و همان روز او در آسمان میت خوانند
و او بی خبر باشد بنده فرمان شود که ای ملک الموت روح این بنده را قبض کن
پس عزرائیل علیه السلام بفرمان حق تعالی روح او را قبض کند پس این بنده میت شود
پیش از چهل روز در آسمان معلوم شود و تو چهل روز زنده باشی و در این چهل روز
بترس از مرگ [illegible] پس شما باید که هر ساعت خدای تعالی را یاد کنید و غفلت و فراموشی
مکنید [illegible] بدنیا و دین ضایع مکنید که این دنیا ترا دشمن است
و زن و فرزند ترا هرگز یاری نکنند و از دست ایشان ترا یاری نباشد
پس ای برادر

پس ای برادر در دنیا غفلت مکن امروز که فردا پشیمانی نشود باب دوم در بیان روح
در خبر است که ملک الموت در آنوقت که روح آدمی را قبض کردن خواهد بنده بگوید
که من روح حقیقت تراام نه من آمده‌ام از خدای تعالی فرمان نشود پس ملک الموت گوید که
ای بنده خدای تعالی مرا فرمان داده است به قبض کردن روح تو بعد از آن روح
قبض کردن خواهد ملک الموت گوید که ای بنده خدای تعالی آفریده است روح تو در جسد
تو آورده است آن زمان تو حاضر نبودی و در این زمان تو چه میخواهی که مرا روح قبض
کردن صبر کن من هرگز ترا قبض کردن نتوانم مگر اینکه فرمان خدای تعالی رسد ملک الموت
بازگردد و پیش خداوند تعالی عرض نماید حقیقت بگوید که ای پروردگار فلان
بنده تو چنین میگوید [illegible] روح قبض کردن نشد [illegible] طلب میکند
فرمان شود که عزرائیل برو بسوی بهشت عزرائیل علیه السلام روان شود
و میوه سیب بهشت بیارد و آن بنده را بنماید در آن سیب بسم الله الرحمن الرحیم
نوشته باشد چون بنده آن سیب ببیند زود جان از تن بنده بیرون رود و جان
او [illegible] آنجا او را رسانند و [illegible] باب [illegible] در بیان ذکر [illegible]
در خبر است که چون خدای تعالی خواهد که روح بنده قبض خواهد کرد فرمان شود
عزرائیل علیه السلام که برو روح فلان بن فلان را قبض کن حضرت عزرائیل علیه السلام برای
قبض کردن روح از طرف فرمان بیاید اگر در آنوقت بنده کلمه شهادت گوید

عزرائیل علیه السلام بگوید که رحمت الهی باد بر تو پس بیند چو رب دهد که نیست ترا در دهان
از طرف راهها برای قبض کردن روح ماکه من بیدریغ خدای تعالی بدهان خود یاد
کرده‌ام پس عزرائیل علیه السلام باز گردد و پیش خداوند تعالی عرض نماید که ای پروردگار
من بنده تو چنین میگوید فرمان شود از طرف دیگر قبض کن عزرائیل علیه السلام
از طرف دست آید باز بنده بگوید که ای عزرائیل علیه السلام نیست ترا ازین طرف
راهها برای قبض کردن روح ماکه با این دستها تیغ ... زده‌ام و بر سر
یتیمان ... بعده عزرائیل علیه السلام از طرف پای در آید و بنده بگوید که
نیست ترا ازین طرف راهها برای قبض کردن روح ماکه من با این پایها
بطرف سنت و جماعت میرفتم و در مسجدها ... میرفتم و زیارت علما
و صلحا میرفتم بعده عزرائیل علیه السلام از طرف گوشها در آید باز بنده
او را بگوید که نیست ترا ازین طرف راه برای قبض کردن روح ماکه من
با این گوشها ذکر قرآن و تسبیح و ذکر باری تعالی شنیده‌ام بعده عزرائیل علیه السلام
از طرف چشمها بیاید باز آن بنده بگوید که نیست ترا از طرف
چشمها راهها برای قبض کردن روح ماکه من با این چشمها روی علما و صلحا
دیده‌ام بچشم و نظر بطرف قرآن شریف کرده‌ام بعده عزرائیل علیه السلام
باز گردد

باز گردد و بدرگاه باری تعالی عرض نماید که ای پروردگار این بنده تو چنین
میگوید راه قبض کردن نمیدهد باز از حضرت باری تعالی فرمان شود که ای عزرائیل
علیه السلام بنویس نام ما بر دست چپ تا آن نام را به بیند بعد ملک الموت نام باری تعالی
بر دست چپ بنویسد و روح تسلیم نماید پس آن بنده عذر دیگر نگوید و از برکت نام
باری تعالی تلخی جان کندن بر وی آسان شود در خبر است که عزرائیل علیه السلام
هرگاه که روح بنده قبض کند از خداوند تعالی فرمان شود که ای عزرائیل علیه السلام
بنده مرا بگذار یک ساعت قرار و آرام گیرد عزرائیل علیه السلام بگذارد و چون که
عزرائیل علیه السلام روح در سینه برساند از خدای تعالی ندا شود که ای عزرائیل علیه السلام
روح بنده مرا بگذار تا یک ساعت قرار و آرام گیرد و وقتی که از سینه در چشم رساند باز ندا شود
که ای عزرائیل علیه السلام بنده مرا بگذار تا یک ساعت قرار و آرام گیرد پس اعضا از روح وداع
کردن گیرند چون وداع کنند بگویند السلام علیکم الی یوم القیامة و قبض البدن
یعنی اعضا او از هم یکدیگر وداع کنند که السلام علیکم ... تا روز قیامت پس در میان
دستها و پایها جنبش برود از میان چشمها نگاه برود و از گوشها قوت شنیدن
برود و در تن به روح بماند و اگر آن بنده به ایمان باشد زبان او از کلمه طیب
خاموش نماند و دل او از معرفت خدای تعالی خالی نباشد پس چگونه باشد
حال میت و در لحد نعوذ بالله منها با سبب وسوسه شیطان لعین

کیف سلوک الایمان در خبر است که در وقت قبض کردن روح شیطان
می‌آید و یک سنگ بنشیند و بگوید که دین خود را بگذار و بصدق
دل بگوید که خداوند تا از این سختی و تشنگی خلاصی شوی اگر حکم برین رفته
باشد نعوذ بالله اگر نباشد بیاید افتد همچنانکه حکم احکم الحاکمین باشد یعنی اگر سر زادم
را باید که در آن روز در گریه و زاری مشغول و شب بیدار گشتن و نماز
بسیار کند در کلمه [illegible] بود با احتیاط تمام کند و کاهلی نکند و از خدای تعالی
درخواست تا از این محنت خلاص یابد چنانچه نقل است که امام اعظم رحمة الله علیه
پرسیدند یا امام المسلمین آن گناه کدام است که [illegible] آدمی بی ایمان
رود نعوذ بالله منها امام فرمود الشرک بالله [illegible] الی
و ظلم علی العباد یعنی [illegible] از آنست که گفت [illegible] بخدای تعالی و شکر
از ترس وقت مردن و ظلم کردن بر بندگان خدای تعالی پس هر که این سه خصلت
دارد غالب که او از دنیا بی ایمان رود نقل است که وقت مردن آدمی را تشنگی
چنان غالب شود که جگر او کباب شود در آن وقت شیطان لعین فرصت یابد
زیرا که آدمی را تشنگی بی حد رسد و شیطان لعین قدح پر از جلاب گرفته پیش
آن بنده باشد و نزدیک روی او برساند و آن بنده بگوید که مرا از این قدح آب بده
شیطان لعین بگوید تو بگو که خالق عالم تو نیستی تا ترا از این قدح آب بدهم و آن

بنده نزار

بنده نداند که شیطان لعین است پس اگر بنده نیکبخت مؤمن باشد بگوید که ای بدبخت
تو کیستی خدای من آنست که پیدا کند جمله مخلوقات است و باز زنده
کند جمله میراند و خدای ما برحق و محمد رسول الله برحق و دین اسلام
دین برحق و جمله مؤمنان امت حضرت [illegible] پس آن بنده روی خود را
به سوی دیگر بگرداند و شیطان لعین باز همان طرف قدح آب پر کرده بیاید
و آن بنده باز بگوید چه شود که اگر از این قدح جرعه آب مرا بدهی باز شیطان
لعین گوید که بگو حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم کاذب است تا ترا آب بدهم اگر
در آن وقت بنده مؤمن به توفیق ذو الجلال والاکرام دین محکم دارد و صدق دل بجا آورده
سخن آن مردود را رد کند تا منزل او آن شخص با ایمان رود و جای او
در بهشت باشد الحمد لله و اگر عیاذا بالله از تشنگی صبر کردن نتواند و سخن شیطان
لعین قبول کند و از دنیا بی ایمان رود و آب هم نیابد نعوذ بالله منها و جای
او در دوزخ پس جاهد در رفیق و غیره حاضران در آن وقت بر سر آن بنده از آب
دادن غافل نباشند زیرا که در آن وقت تشنگی [illegible] ملک الموت بر سر آن بنده
سخت [illegible] باید که از آب دادن دریغ و هیچ [illegible] بلکه
تغافل نکنند زیرا که شیطان لعین بر سر آن بنده ضعیف حاضر است

مبادا از ضرب او ایمان این بنده بغارت رود و از پنجهای وی ایمان
رود و تا او کوشش حفظ ایمان دارد حکایت موافق این گفتار آورده اند
اوقت در وفات حضرت مخدوم شیخ ذکریا علیه الرحمت شیطان لعین
حاضر شد و حضرت شیخ ذکریا زاهد نزدیک سکرات رسیده بود یکی از یاران
شیخ آمدن آن رسیدن شیخ و شیخ ذکریا نزدیک بود در سکرات دید پس آن یار
کلمه شهادت بر آن شیخ آغاز کرد و شیخ روی خود دیگر بگرداند و کلمه شهادت
نگفت و باز آن کرت تلقین شهادت آغاز کردن گرفت پس شیخ فرمود
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یعنی نمیگویم یاران بگفتار شیخ نعره زدند
و بیهوش شدند و بر روی افتادند و بعد از آن بهوش آمدند و شیخ نیز بهوش
دیدند و شیخ از یاران پرسید که شما چه چیز مرا میگفتند آن چه بود یاران شیخ را
گفتند که ما یان سه بار کلمه شهادت بر شما عرض کردیم و سیوم بار تو گفتی
که نمیگویم ما یان نعره زدیم و بعده شیخ گفت که ای یاران پیش من ابلیس علیه اللعنت
آمده بود من از تشنگی بجان آمده بودم چون روی دست او کردم دیدم که قدح
آب بر کرده راستان من ایستاده بود مرا آب زود زود نمایید میگوید
اگر طلب داری بخور و گفتم بده بگیرم بعده مرا گفت که بگو عیسی علیه السلام

ازنز

فرزند خدا است من روی از وی بگردانیدم و باز از طرف پا آمد و بگوید
اگر بگیر این آب صاف و سرد از دست من اگر طلب داری و من باز روی از وی
بگردانیدم و باز سیوم بار آمد و گفت شیخ که این چه آب صاف و سرد است
بگیر گفتم بیار او گفت بگو لا اله احد یعنی هیچ خدا نیست نفی کن و بگو
اثبات خدا نیست یکی و من گفتم لا نمیگویم و سخن شیطان لعین رد کردم
خوش شدند یاران در یک ساعت روح کرده بودم بعده شیخ گفت لا اله الا الله محمد رسول الله یاران
سعی کرد از بدن که روح از بدن بنده مفارقت کنند در حضرات وقتیکه
ترا گذاشت و باز دیگر ندا آید که ای پسر آدم تو دنیا را گذاشتی یا دنیا
ای فرزند آدم ترا دنیا قبول کرد یا تو دنیا را قبول کردی جمع کردی یا دنیا ترا جمع کرد باز ندا آید
نهند در غسلگاه برند نیز از آسمان ندا آید که ای فرزند آدم بدان القول من اضعفک
یعنی کجاست قوت تو و کجاست آنکس که ترا ضعیف کرده است ای بنی آدم کجا شدند دوستان تو
بجهت آن چیز که ترا بو حشت کرده است ای فرزند آدم کجا شدند نگهبانان که ترا نگاه
میداشتند بجهت آن چیز که ترا در خیال انداخته است و چون او را در کفن بپیچند نیز از آسمان
سه بار ندا آید ای فرزند آدم تا کجا میروی اسفر بغیر زاد یعنی میروی در سفر دراز بی توشه

ای پسر آدم پیر شدی و از وطن خود بازماندی بسوی زمین برگرد و ای پسر آدم
در این خانه که تو میروی در آن جای هولناک و سخت بسیار است. وقتی که میت را
بر جنازه نهند نیز از آسمان ندا آید که ای پسر آدم خوش باش اگر با تو خشنودی
خدای تعالی است و ای پسر آدم افسوس باد بر تو اگر غضب خدای تعالی است و چون
میت را برای نماز پیش حق نهند سه بار ندا آید که ای پسر آدم هر کاری که در دنیا کردی
بهره گیر شدی امروز چرا خاموش شدی و ای پسر آدم اگر در دنیا بدی کردی امروز هم بدی
بینی و در آنوقت که میت را بر کناره گور نهند نیز از آسمان سه بار ندا آید که ای پسر آدم
چه میراث گذاشتی تو در برابر حق و ای پسر آدم چه چیز مرا پیش حق فرستادی از
توشه راه که در پیش خطر است و ای فرزند آدم چه چیز فرستادی از این جا برای
جایی که تاریک است و چون او را در گور نهند نیز از زمین سه بار ندا آید که ای پسر آدم
بر پشت من خندان بودی و در لحد گریه میکنی و در شکم من و ای پسر آدم خوشحال بودی
بر پشت من چرا خاموش شدی در شکم من و در آنوقت که مرده را از گور بیرون آرند
از زمان حق سبحانه و تعالی ندا آید که ای بنده من تنها ماندی و یاران ترا
نیکی میکردی و امروز ترا تنها گذاشتند هر چند بر تو کسی رحمت نکرد و امروز من با تو رحمت
خود میخواهم آورد چندانکه بادوستان مشغول بودی اگر به من مشغول داشتی امروز
ترا مشغول تر خواهم بود و دیدم برادرانت بر خاک ریختند امروز من با تو رحمت
میریزم امروز من میکنم با تو آنچه میدانی روایت کرد انس بن مالک روایت

میکند از رسول علیه السلام که هر روز ده بار ده آواز قبر بر آدمی میکند
اول آنکه میگوید ای پسر آدم از آنچه که بر پشت من عذاب بینی در شکم من
دوم آنکه ای پسر آدم فراخ گردی بر پشت من تنگی بینی در شکم من سیوم آنکه
ای پسر آدم خنده و خورش کردی بر پشت من میگریی در شکم من چهارم آنکه
ای پسر آدم خوردی حلال بسیار بر پشت من میخورند کرمان تو در شکم من
پنجم آنکه ای پسر آدم شیر میخوردی بر پشت من مار گرسنه باشد تو در شکم من ششم آنکه
ای پسر آدم مال حرام جمع میکنی بر پشت من میریزند آتش بر تو در شکم من
هفتم آنکه ای پسر آدم فخر میکنی تو بر پشت من خوار میشوی تو در شکم من هشتم آنکه
ای پسر آدم تو از خود بر پشت من فقیر میشوی تو در شکم من نهم آنکه ای پسر آدم عمر عزیز
خود در گناه صرف و ضایع کردی بر پشت من حساب همه در شکم من
که ذره ذره از همه اشیاء باز حساب کرده خواهد شد دهم آنکه ای پسر آدم بخبر کردی بر پشت من
پشیمان میشوی در شکم من و در خبر است که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که هر روز گور ندا میکند

سوره آن در پنج بار بخواند اگر در قبر آید می خانه ام تنها بیا برای حفظ
با همراه کسی دوم اگر در قبر آید می خانه تاریکم بیا برای حفظ چراغ
سیوم اگر در قبر آید می خانه ام آلوده بیار همراه حفظ فرش پنجم اگر
در قبر آید می خانه ام که در او منکر و نکیر خواهند پرسید پس تو برایشان
فکر این است بسیار کن و روز سوال [illegible] این است [illegible] و یا رب سوال کرده
ای یار رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible] پنج [illegible] که گور [illegible] تدارک [illegible]
در پنج چیز [illegible] رسول صلی الله تعالی علیه و سلم محمد مصطفی این بار [illegible] که در دنیا قرآن مجید داد
و بسیار خوانند در گور آن شخص قرآن مجید همراه شود و اگر کسی در [illegible] نفقه
بسیار بخوانند و یا با جماعت [illegible] گور روشن شود و در قرآن [illegible]
هر چراغ شود و هر که در شب [illegible] و یا بیداری [illegible] آن [illegible] در گور فراخی [illegible]
و در دنیا [illegible] بسیار خواند الله تعالی آن بنده را از عذاب [illegible] و [illegible]
ضعیف [illegible] و اگر کسی پنج وقت نماز [illegible] روزه ماه رمضان المبارک [illegible]
و بند [illegible] زکوة [illegible] و در [illegible] چهار شود [illegible] و اندر [illegible]
بنده [illegible] بنده سوال [illegible] اگر [illegible] شود [illegible]
[illegible] کند [illegible]
[illegible] مصیبت [illegible]

در خبر است که حضرت بی بی عایشه رضی الله تعالی عنها فرمودند که یک روز در خانه
خود نشسته بودم که حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه و سلم از در درآمد
من خواستم تا ایستاده شوم چنانچه عادت من بود حضرت محمد رسول الله
صلی الله تعالی علیه و سلم مرا ایستاده شدن نماند پس حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم
[illegible] بعد از آن چند گفتار با من گفت [illegible] و بعد از آن
بر ران من خواب کردند و من بطرف ریش مبارک مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم
نظر کردم و بیست موی سفید در ریش حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم
یافتم بسیار متحیر شدم که سبحان الله که در روی مبارک نشان مرگ پیدا آمد
بعد از آن در گریه شدم تا چند قطرات از آب چشم من بر روی مبارک حضرت
مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم افتاد پس آن سرور کائنات صلی الله تعالی علیه و سلم از خواب
بیدار شدند پس حضرت علیه السلام مرا پرسید یا ام المؤمنین این گریه تو از بهر
چیست من پیش حضرت مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم قصه مذکور بیان کردم
رسول علیه السلام پیش من بیان موت آغاز کرد و گفت یا ام المؤمنین
سختی [illegible] و [illegible] بسیار بیشتر از آن وقت که [illegible] نهایت

در لحد نهند و بر روی خاک انداززند و برادران و فرزندان و غیر ایشان
از پی میت باز میگردند و میت بیچاره حواله خدای تعالی جل جلاله باشد
و تنها بماند و در آن جای تاریک کسی پیش او نباشد و وقت بر میت مشکل تر
بود حضرت بی بی عایشه رضی الله تعالی عنها گفت یا رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم
مشکل ترین حالت دیگر بر میت کی هست رسول علیه السلام
فرمودند یا ام المؤمنین سخت تر و دشوارتر ازین حالت میت
آن زمان باشد که غاسل در وقت غسل دادن جامه از تن میت
بکشد آن زمان روح فریاد میکند و فریاد او همه مخلوقات بشنوند
مگر جن و آدمی که ایشان نشنوند پس میت میگوید که ای غاسل بحق
خدای تعالی جل جلاله جامه از تن بنرمی بکش که من مجروح ام از دولت
ملک الموت و در خبر است که چون میت را غاسل غسل دهد آن وقت
هم میت فریاد میکند و میگوید ای بنده خدای تعالی مرا بسیار مکن درین
آب سخت مریز و برین آب بسیار مریز و نه آب گرم انداز و نه آب سرد انداز
زیرا که ملک الموت تن مرا جراحت کرده است و چون میت را در کفن بپیچند

روح فریاد

روح فریاد میکند و میگوید که ای غاسل ترا سوگند خدای تعالی است که مرا از طرف
سر مبند زیرا که این زمان پیش من فرزندان من اند پس بمن گشاده کن تا با اهل
خود وداع میکنم روی پدر و مادر و برادران و فرزندان ببینم و بعد ازین روز
من روی ایشان نخواهم دید تا روز قیامت و چون میت را از سرای خود بیرون
آرند روح باز فریاد کند و میگوید که ای زن بیوه من و ای دوستان من و ای فرزندان من
شما بدانید که من امروز از شما وداع میکنم تا روز قیامت و بعزیزان و دوستان
میگوید که ای عزیزان من و ای دوستان من امروز زنان بیوه شده و فرزندان من
یتیم شده اند پس شما را میباید که برایشان آزار نرسانید و نظر شفقت
از ایشان دور نکنید من امروز از شما وداع میکنم باز روی شما نخواهم دید
مگر روز قیامت و بر حال ما رحم باشید و چون میت را بر جنازه نهند روح
باز ندا میکند و میگوید که ای جماعت مسلمانان جنازه مرا در راه آهسته برید
و شتاب مکنید که من مجروحم از دولت ملک الموت و چون میت را بردارند
نیز روح میت ندا میکند ای مسلمانان خاموش باشید تا من از اهل خود
و فرزندان خود و زیارت خود وداع کنم و چون میت را در راه میبرند
باز روح ندا میکند و میگوید ای یاران با جا یاری کنید زیرا که صاحب اسرار شما

مرا چون خیرات کنید و شما مغرور نباشید که من نیز در دنیا مغرور بودم و مرگ
هرگز یاد نکردم امروز حال مرا ببینید و عجب کنید و از گناهان توبه کنید و درست یاد
کنید تا از جمله نکبت نجات یابید و چون میت را در گورستان ببرند و اقربا و
دفن کنند و دوستان باز گردند روح باز ندا میکند و میگوید ای اقربا و دوستان
مرا در خاک انداخته رفتید و مرا تنها گذاشتید و من در دنیا برای شما بسیار کوشش
کرده ام و با شما دوستی داشتم پس شما امروز نزد من یک ساعت نشینید
پس تحقیق دانستم که مرا فراموش کرده رفتید و چون میت را در لحد نهند روح
باز فریاد کند و میگوید که ای وارثان من هر چه در دنیا جمع کرده بودم شما را گذاشتم
پس چرا از خیرات و فاتحه و درود مرا یاد نکنید که ما محتاجیم بسوی شما مرا
از دادن صدقه و خیرات فراموش نکنید تا شما را دعا کنم شما یقین دانید
اموال شما گذاشتم و حساب آن مال ذره ذره بر من خواهد بود

حکایت

از ابو قلابه رضی الله تعالی عنه آمده است که بگورستان رسیدم در خواب که همه
گورها شکافته شده اند و جمیع مردگان بر کرانه گورهای خود نشسته اند
و پیش هر یک مرده طبق از نور نهاده است و در میان ایشان یک شخص است
که پیش او طبق نور نبود و او بسیار رنجور و ضعیف شده بسوی دیگران

لرزان

می‌دید ابو قلابه رضی الله تعالی عنه میگوید که من از وی پرسیدم که چه حکمت است
که پیش تو طبق نیست و پیش دیگران طبق ها نهاده اند آن شخص گفت که یا ابو
قلابه ایشان را فرزندان و فرزندان صالح هستند و برای ایشان دعا و صدقه میدهند
از آن سبب خدای تعالی جل جلاله ایشان را طبق نور داده و مرا یک فرزند است
ناقابل که برای من دعا و صدقه نمیدهد پس از این سبب پیش من طبق نور نیست
و در میان ایشان شرمسارم و محرومم پس ابو قلابه رضی الله تعالی عنه از خواب بیدار شد و پسر
آن شخص را طلب کرد و قصه مذکور پدر او بیان کرد پسر گفت که من نیز بعد از این
یوم دعا و صدقه خواهم داد و هرگز فراموش نخواهم کرد بعد از چند وقت ابو قلابه
رضی الله تعالی عنه باز در آن گورستان در خواب رفت و آن شخص را دید
با خوشحالی میخندد و پیش او طبق نور نهاده است و روی او تابان با نور است
پس او را پرسیدم ای از جوانان امروز چیست که ترا خوش می بینم گفت ای
ابو قلابه خدای تعالی جل جلاله ترا جزای این عمل دهد که از سبب تو من بدین
مرتبه رسیدم و این نعمت یافتم و از عذاب دوزخ نجات یافتم

باب ششم

و در بیان ذکر صبر کردن بر مصیبت بود و در خبر است که هر که را
مصیبت پیش آید و او جامه خود پاره کند و سینه خود بزند گویا که

آن شخص با خدای تعالی جنگ کرده باشد و در خبر است اگر کسی در مصیبت
میت جامه یا روی خود سیاه کند و یا دو کلاه خود را خراب کند یا از خانه
رخت بیرون کشند یا دم اسب ببرد پس هر مویی که بر تن آن شخص باشد
خانه در دوزخ برای آن شخص بنا شود زیرا که شرکت با خدای تعالی
کرده باشد و در حکم خدای تعالی راضی نباشد و هر که به مصیبت روی سیاه
و نوحه کند هر عملی که آن شخص کند هیچ قبول نباشد خدای تعالی مادام که سیاهی
از روی او و جامه او دور نشود و هر که بر میت نوحه کند و یا سینه خود را زند گور آن
میت تنگ شود و سخت عذاب او باشد و سؤال منکر و نکیر بر وی سخت شود
و لعنت کنند او را هر فرشته که در آسمان و زمین باشد تا روز قیامت
و در روز قیامت از گور برهنه برانگیزانند و اگر در مصیبت میت
جیب خود را پاره کند خدای تعالی دین آن بنده را پاره پاره کند و اگر کسی
بر مصیبت طپانچه بر روی زند پس حرام کند خدای تعالی بر وی لقای خود در بهشت
و نیز در خبر است که چون وقتی که آدمی بمیرد و همه اقربای او جمع شوند و یکجا
شده فریاد کنند آن زمان مهتر عزرائیل علیه السلام آید و بر در دروازه
استاده شود و بگوید که فرزندان آدم علیه السلام برای چه فریاد کنید شما
امر از خود نیامده ام بلکه با حکم پادشاه آمده ام پس شما را از حق

فریاد کنند

فریاد کنید که فردا شما را نیز همین احوال خواهد بود و چیزی قوت آخرت
مهیا سازید تا از عذاب پادشاه تعالی نجات یابید و از سبب فریاد شما میت
بسیار عذاب دید تا روح او فریاد کند و اگر شما بر من راضی نیستید شما
بر خدای تعالی راضی نیستید از این سبب کافر شدید قال الفقیه رحمة الله تعالی علیه
گفته است که بر میت نوحه کردن حرام است فاما گریه کردن بر میت باز
و آهسته باکی نیست و اگر صبر کند افضل است چنانچه خدای تعالی در کلام خود
فرموده است اِنَّمَا یُوَفَّی الصَّابِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسَابٍ یعنی بدرستی
که صبر کنندگان را اجرهم که در حساب نیاید قال النبی صلی الله تعالی علیه وسلم
اَلنَّائِحَةُ وَمَنْ حَوْلَهَا وَمَنْ سَمِعَهَا فَعَلَیْهِمْ لَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلَائِکَةِ وَالنَّاسِ
اَجْمَعِیْنَ یعنی آن زن که بر میت فریاد و سرود کند یا در گریه میت گوید
یا آنکه گرد وی جمع شوند و گریه کنند و آنکه شنود از آن پس بر ایشان
لعنت خدای تعالی است و فرشتگان و لعنت آدمیان است از تمامی
چون پسر محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم حضرت ابراهیم فوت شد
آن وقت اندیشه حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه وسلم آب روان

حضرت عبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنه گفت یا رسول الله
صلی الله تعالی علیه وسلم ما را از گریه نهی فرمودی [illegible] و دیدم از
دیده مبارک خود آب میرود بعد این نهیت حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده‌اند که شما را منع میکنم از دو آواز زشت یکی آواز زنان
که ناله میکنند و دوم آواز سرود گویندگان نه از گریه که بارحم باشد بلکه
این گریه از رحمت خدای تعالی است فاما صبر کردن بر مصیبت افضل است
و مروی است از رسول صلی الله تعالی علیه وسلم که اول ما کتب القلم
فی اللوح المحفوظ انی انا الله لا اله الا انا و محمد عبدی و رسولی
من خلقی و من استسلم لقضائی و صبر علی بلائی و شکر
علی نعمائی فاکتبه صدیقا مع الصدیقین وابعثه مع
الصدیقین یوم القیمة و من لم یستسلم علی قضائی و لم یصبر
علی بلائی و لم یشکر علی نعمائی فلیخرج من تحت سمائی
و لیطلب ربا سوائی ترجمه آن است اول چیزی که قلم در
لوح محفوظ نوشته بود این سخن بود که خدای تعالی فرموده است که من

ان معصیم

ان معبودم نیست هیچ معبود بحق مگر من او و محمد بنده من است
و فرستاده من است و بهترین خلق من است و کسی که در قضای و قدر من
راضی شود و بر بلای من صبر کند و بر نعمتهای من شکر کند پس بنویسانم
او را در لوح محفوظ با دوستان خود و برانگیزانم او را در روز قیامت
با زمره دوستان خود و کسی که در قضای و قدر من راضی نشود و بر نعمتهای
من شکر نگوید و بر بلای من صبر نکند پس بگیرد او از زیر آسمان من و طلب
کند پروردگار دیگر سوای من قال الامام الفقیه رحمة الله تعالی
علیه الصبر علی البلاء والذکر لله عز وجل عند المصیبة
مما یجب علی الانبیاء ترجمه این است امام فقیه رحمة الله علیه
فرموده است صبر کردن بر بلای خدای تعالی و ذکر کردن خدای تعالی
در وقت مصیبت از آن چیزیست که بر انبیاء علیهم السلام واجب و لازم بود
و مروی است از عبد الله بن عباس رضی الله تعالی عنه که صبر کردن بر سه وجه است
یکی بر طاعت و دوم بر مصیبت سیوم بر معصیت پس هر که صبر کند بر طاعت
پس عطا کند او را خدای تعالی در روز قیامت ششصد درجه شهیدان

در بهشت بمقدار از عرش تا تحت الثری و هرکه بر معصیت صبر کند
عطا کند خدای تعالی او را در روز قیامت سیصد درجه خانهای در بهشت
و هرکه بر مصیبت صبر کند عطا کند خدای تعالی او را در روز قیامت
پنجصد هزار درجه جایهاش در بهشت و این هر سه در روز قیامت
ثواب یابند از صابران و صدیقان باب نهم در بیان ذکر موت
و خروج الروح من البدن در خبر است که چون بنده را سکرات موت
نزدیک آید و آلسته کرده چهار فرشته پیش آن شخص بیایند یکی گوید که السلام علیکم
ای بنده خدای تعالی بنده گوید و علیکم السلام ای نیک بخت باز فرشته گوید که من
بر رزق تو موکل بودم در دنیا تا ترا بامر الله تعالی از مشرق تا مغرب
رزق آوردم بخورانیدم امروز بسیار طلب کردم برای رزق تو نیافتم
یک لقمه از رزق تو باز آمدم و مرا معلوم گشت که روزی تو در دنیا نیست
من از تو وداع میکنم بنده بسیار گریه میکند بعد از آن فرشته دوم پیش بنده
بیاید و بگوید که السلام علیک ای بنده خدای تعالی بنده گوید و علیکم السلام
ای نیک بخت باز فرشته میگوید که مرا خدای تعالی بر آب دادن تو موکل
کرده بود

کرده بود تا ترا از مشرق تا مغرب آب آوردم و میخورانیدم
امروز بسیار طلب کردم برای تشنه تو یک قطره آب نیافتم تا ترا
بخورانم باز آمدم مرا معلوم شد که روزی تو در دنیا یک قطره
آب نیست مفارقت بسیار میگرید بعد از آن فرشته سیوم بیاید و بگوید
السلام علیکم ای بنده خدای تعالی بنده گوید و علیکم السلام ای نیک بخت
باز فرشته گوید مرا خدای تعالی بر قدمهای تو موکل کرده بود
تا بامر الله تعالی قدمهای ترا میکشیدم امروز حکم نیست تا ترا قدم رسانم
پس مرا معلوم گشت که ترا در دنیا قدم نیست بعد از آن وقت
نا امید شده میگرید بعد از آن فرشته چهارم بیاید و بگوید السلام علیکم ای بنده
خدای تعالی بنده گوید و علیکم السلام ای نیک بخت باز فرشته گوید که من بر دمهای
تو موکل بودم امروز هرچند که طلب نمودم یک دم تو نیافتم از آن مرا معلوم شد
که حیات تو نه خاتمه است بعد از آن دو فرشته دیگر که کراما کاتبین هست
بیایند و میگویند السلام علیکم ای بنده خدای تعالی بنده گوید و علیکم السلام
کراما کاتبین گویند که ای بنده ما هر دو خدای تعالی بر زبان تو موکل کرده بود

آه هر چه از زبان بیرون آید ما ثابت میکردیم پس کاتبان دو فرشته اعمال نامه
کسی که مرده بود بخوانند و گویند بسوی اعمال خود نظر کن آنگاه بسبب
دیدن اعمال خود گریه میکند و روی بگرداند و شرمنده شود از گناهان بدان حضور
در آن پس حد الله تعالی و عذاب دوزخ زار زار بگرید پس کراماً کاتبین
گویند ای غافل امروز گریه میکنی از آن وقت که گناه میکردی
از خدا تعالی نترسیدی امروز گریه تو سود هیچ ندارد و وقت گریه
رفت و اکنون ای بنده وداع میکنیم که ترا موت رسیده است پس بنی آدم بسیار
گریه میکند و بعد از این شخص بعد از این حضرت عزرائیل علیه السلام با فرشتگان
می آید و روح او را گوید بیرون بیا و روح از هیبت عزرائیل علیه السلام بیرون
می آید اگر بنده نیک بخت است روح او حاضر کنند از آن خوشنود و اگر بنده
بدبخت است روح او حاضر کنند و نشود از آن خوشنود و از بنده
بعد از این روح مؤمنان را در زیر عرش و روح ... بیرون می آید
زمین جای که در آنجا در زیر عرش ببرند و روح کافران در زیر
زمین چاه حبس میکنند و عذاب بسیار کنند و روح منافقان
در هوا معلق دارند و بعد از مردن بنده چون بنده در قبر ببرند پیش از
منکر و نکیر یک فرشته می آید باب
دهم در بیان ذکر ملک الذی

یدخل علی المیت قبل منکر و نکیر روایت از عبد الله بن
عباس رضی الله تعالی عنهما که گفت من شنیدم از رسول صلی الله
علیه وسلم آیا رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم این کیست که در گور به میت
می آید پیش از آمدن منکر و نکیر حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه وسلم
فرمودند از یک فرشته است که نام رومان است و روی او از آفتاب
تابان تر است چون آن فرشته در قبر میت بیاید میت را باز نشاند
و گوید ای بنده بنویس آنچه در دنیا خیر و شر کرده بنده گوید من چه
نویسم و چه دانم نوشت و کجا است قلم و دوات و سیاهی آن
فرشته گوید کفن تو کاغذ تو سیاهی است و قلم تو انگشت است و دهن تو
دوات است باز بنده گوید که کاغذ نیست بر کجا نویسم پس فرشته
گوید که بر کفن خود بنویس پس آن بنده بنویسد آنچه در دنیا از خیر و شر
کرده است فاما در نوشتن نیکی خود شاد گردد و با خوشی بنویسد و وقت
که بدیها ... نتواند نوشت شرمنده گردد پس آن فرشته بگوید
... دارد ... در دنیا ...

و از خدای تعالی نه ترسید یک عمود از نور آتش بدست میگیرند پس آن فرشته
او را بعمود آتشین بزند و عذاب کند و آن میت بگوید مرا بگذار
مرا تا بنویسم پس بنویسد هر نامه اعمالی که در دنیا بدی کرده است و فرشته
او را بگوید که بپیچ و مهر کن میت گوید با چه مهر کنم مهر همراه
ندارم فرشته گوید که بناخن خود مهر کن و در گردن خود بند پس آن
میت با ناخن خود مهر کند و در گردن خود بندد تا روز قیامت
در گردن او بماند چنانچه خدای تعالی در کلام مجید خود خبر داده است
وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا
يَلْقَاهُ مَنشُورًا اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا
بعد از آن بیایند منکر و نکیر و میت را برخیزانند و میپرسند من ربک
و ما دینک و من نبیک یعنی کیست رب تو و چیست دین تو و کیست رسول تو
اگر بنده نیک بخت باشد بگوید ربی الله و دینی الاسلام و نبیی
محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس فرشته گویند نم کنومة
العروس یعنی بخسب تو چون خواب عروس چنانچه عروس بخسبد تو بخواب خوش
١٠٩١

و گور او را فراخ کنند و روشن کنند و دریچه کنند قبر او را تا از آن
دریچه نظر بسوی بهشت میکنند و بار راحت و ذوق در قبر یابد تا روز قیامت
و او را هیچ عذابی و ترسی نباشد و روح او هر گاه فرشته در مقام علیین برند
و اگر بنده بدبخت باشد و او را جواب نیاید او را گویند عذاب کنند با آتشین
گرزها بزنند که تن او مثل خشخاش ذره ذره شود باز بار الهی تن او را
راست کنند و عذاب کنند تا آنگه خواهش حق تعالی باشد ای برادر مسلمان
عذاب گور سخت است ازو بترسید و چیزی توشه آخرت کنید تا عذاب
گور نجات یابید چنانچه منقول است قال الفقیه رضی الله تعالی عنه گفته
اگر کسی خواهد که از عذاب گور نجات یابد پس او را باید که این چهار چیز را
لازم گیرد اول آنکه پنج وقت نماز بر فرض ادا کند دویم آنکه حرمت کند
بقدر توفیق خود سیوم آنکه قرآن مجید بسیار خواند چهارم آنکه تسبیح الله
و استغفار بسیار خواند پس آن بنده را این چهار چیز بر فرض گیرد گور او
فراخ و روشن گردد و اگر کسی خواهد که مرا از عذاب قبر و گور نجات دهد
و عاقبت خدای تعالی نگه دارد پس او را باید که از این چهار چیز دور باشد اول آنکه
دروغ نگوید دویم آنکه امانت را خیانت نکند سیوم آنکه غیبت نکند

حکایت

چهارم آنکه خود را از بول آدمی نگاه ندارد چنانچه حکایت است که روزی
رسول صلی الله تعالی علیه و سلم بر گورستانی بگذشت و دید که روحها جمع شده اند و در میان گور
غوغا و شور میکنند پس رسول علیه السلام ایستاده شده اند و پرسیدند که این اهل قبور را چه
غوغا میکنند عرض نمودند که یا رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم یک کس نزد ایشان [illegible]
سوره فاتحه خواند باری روح هایشان بخشید گفته از آن سبب نور در گاه رب العزت نور نازل شده
و هفت روز شده است که آن نور در میان قبر قسمت میکنم و آن نورها هنوز باقیست ایشان
همان غوغا است بعده رسول صلی الله تعالی علیه و سلم دو کس را دید که بازو ناکرده اند
و روی سیاه شده اند و بازوی ایشان برگشته اند و عذاب میکشند
می بینند و ریش ایشان خون و ریم روان میشود رسول علیه السلام از ایشان
فرمود که این عذاب برای چیست گفتند یا رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم یکی خود را
از بول نگاه نمیداشت و دوم غیبت میکرد بنا برآن بالای ایشان این
عذاب میشود پس رسول علیه السلام از حضرت رب العالمین آمرزش
خواست الله تعالی ایشان را بیامرزید بعده رسول علیه السلام اصحاب را
نصیحت کردن گرفت چنانچه در خبر است قال النبی صلی الله علیه و سلم

استنزهوا من البول فان عامة عذاب القبر منه یعنی رسول صلی الله تعالی علیه
فرمود که خود را نگاه دارید از بول و از غیبت کردن و گناهان تا عذاب
قبر و دوزخ نجات یابید الهی ما را و جمیع مسلمانان را از جمیع عذاب خود
نگاه دار

باب ۱۱

باب یازدهم در حرمت ریش تراشیدن علیه السلام و در تراشیدن و در تسبیح نگاه داشتن ریش و کمال کرم
و منکر دارد که برای پرسیدن منکر و نکیر دو بار آیند برای بعد پرسیدن صورت آن سیاه در میان فرود
میکنند و دو فرشته بودن بیایند و در خبر است [illegible] دفن
میکنند و در زمان گور از طرف سر پاره کرده بیایند و آواز کنند در وقت باران رعد آواز
جانب سر من نیایید که من بالین سر [illegible] کرده ام پس منکر نکیر میگویند از فرشتگان
میگویند که بالین سر [illegible] پس این روز پس از طرف راست بیایند
از جانب [illegible] نیایید از این [illegible] از جانب پا بیایند
مخصوص پس از جانب پا بیایند [illegible] وضو نماز طهارت با طهارت
نیایید [illegible] بیایند و آن منکر نکیر میگویند از فرشتگان از جانب پای من
هرکس بیایند آن منکر میگویند از فرشتگان از جانب [illegible] نیایید [illegible]

روزی که بر که طعام و وقتی که مردمان مرا غیبت میکردند و من از ایشان پشت داده
رفته بودم از ترس الهی روز پس از جائیکه بر آن فرشتگان بیایند اعضای آن
بنده را می شناسند که چو چوب خشک سفید بود بر زبان مجلس خدای تعالی از طرف رحمت بیایند
و میت را بیدار کنند چنانچه کسی را از خواب بیدار کنند و گفتن هر دو فرشته
میگویند او در حق خدای تعالی و محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم چه میگوئی و آن
بنده گوید که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله پس هر دو فرشتگان گویند ای بنده تو در دنیا با ایمان بودی امروز نیز
با ایمان ماندی پس تو بخسپ بخواب خوش تا روز قیامت و هر دو استغفار از بهر
و در کتب بنده تا که او صوم و صلاة و عاصی باشد چه وقت خوابیده در زبان او یاری کنند
پس هر دو عذاب کنند تا آن مرده تا روزی که خدای تعالی خود دسته باشد و در حق
آن بنده اگر گناه کار رهبت

باب دوازدهم در بیان [illegible]

ای یار هر بنده همراه فرشته اند حضرت بر هر بنده از خدای تعالی در دنیا آفریده
و دو فرشته آفریده است برای نوشتن نیکی و بدی او و یکی بر کتف راست نشسته است
نیکی می نویسد و دیگر بر کتف چپ نشسته است بدی می نویسد اگر از بدی باز گردد
و توبه کند و چون بنده میخسپد یکی فرشته پیش او نشیند و دو فرشته پس او نشیند

و چون

و چون بنده در خواب رود یکی فرشته نزد سر او نشیند و دوم فرشته
نزدیک پای او نشیند و پنج فرشته دیگر همراه هر بنده اند از آن پنج
فرشته دو در لب نگاه دارند و دو بر زبان نگاه دارند یکی فرشته بر کنار
نشسته در صبح النفس و چهار فرشته دیگر همراه هر بنده اند از آن چهار
بر خورانیدن طعام موکل است و دوم بر خورانیدن آب موکل است
و سیوم بر [illegible] موکل است و چهارم بر [illegible] موکل است و همه برای بنده
آمرزش میخواهند چون این بنده بمیرد و در لحد دفن کنند آن زمان همه فرشتگان
بپیش درگاه ذو الجلال عرض نمایند که ای پروردگار ما را در حیات این بنده
یکی بهر موکل مخصوص بودیم و دیگر حکم در باب او شده بعد بجا آوردیم
اکنون این بنده بمرد ما را حکم شود تا بر آسمان رویم و [illegible]
از حضرت عزت جل جلاله فرمان شود که ای فرشتگان [illegible]
[illegible] بنده [illegible] فرشتگان [illegible]
از خدای تعالی آمرزش میخواهند تا روز قیامت و هر چه [illegible] فرشتگان کنند

آن همه خدای تعالی دارد گمان خاطر آن بنده بنویسند تا روز قیامت و چون بنده
نیکی کند کراماً کاتبین با خوشی بنویسند و بر آسمان بر بندد و پس خدای تعالی
بنمایند و گویند الهی بار خدایا فلان بن فلان این عمل کرده است پس حضرت عزت
فرمان شود که ای فرشتگان شما گواه باشید که من این بنده را بیامرزیدم
اگر چه بدیهای این بنده بسیار است و چون بنده در دنیا بدی کند فرشتگان بنویسند
و پس هم بر درگاه بر بند و با ایشان نبی و با هم گویند که ای پروردگارا در نوشت
فلان بن فلان گناه افتاده است فرمان میشود که ای فرشتگان بنده من
چه گناه کرده است پس فرشتگان خاموش مانند باز خدای تعالی گوید ای فرشتگان
بنده من چه گناه کرده است باز خاموش مانند باز حق تعالی فرماید که در اصل
تقدیر من بود فاما آن از وی صادر شده است و بنده فاعل و مختار است این
بنده را عذاب خواهی کرد فرشتگان گویند که الهی تو دانا تری هست و نام تو
ستار العیوب و غفار الذنوب است این بنده برای گناه مکتوب و عیب
این بنده پوشیدی و جمله گناهان وی ببخشی که از امت محمد مصطفی حبیب
تو شده است و محمد علیه السلام قبول کرده است ولیکن از شومیت نفس
این گناهان شده پس از حضرت عزت فرمان شود که ای فرشتگان جمله گناهان

این بنده را عفو کرده ام اگر گناهان باز کرده و توبه کند با جای او در بهشت
کرده شود پس وقتی که بنده گناه صد بار کرده توبه کند خدای تعالی همه
گناهان آن بنده عفو فرماید و جای او در بهشت کند انشاء الله تعالی و جمیع مسلمانان را
از گناهان عصمت دهد آمین یا رب العالمین باب ۱۳ سیزدهم در بیان سؤال روح باب ۱۳
ادراک و بعد الخروج الی قبره و منزله در خبر است که چون میت را در
در گور بگذارند بود روح بنده پس حضرت عزت بار تعالی عرض کند و گوید
که ای پروردگار من مرا اذن ده تا بروم بسوی جسد خود و نظر کنم او را که جای در دنیا
با او همراه بودم پس فرمان شود که برو نظر کن جسد خود را پس روح بیاید
بسوی گور جسد خود و از دور ایستاده نظر کند و قالب جسد خود ببیند که از طرف
بینی و دهن و گوش و کرمها افتاده بنده که سوراخ است زرد آب روان میشود پس
روح زار زار بگرید و بگوید السلام علیکم ای جسد من جواب دهد و علیکم السلام ای روح
اهل النجات باز روح گوید آیا یاد داری آن روزها که در زنده گانی همراه تو بودم
پس جسد زار زار بگرید و بگوید ای روح چون تو در من بودی مرا از همه نجات
بود اکنون بغیر تو این احوال شده است اجزای تو پراکنده و غم است و کرمان
در جای تاریک و تنگ است و در دنیا با دوستان جمع بود و در اینجا تنهایی بعد از آن
روح از جسد خود وداع کند و بسوی خانه خود بیاید چه بیند که وارثان مال را گرفته

در میان خود جنگ میکنند پس روح گوید که در زندگانی این مالها به بسیار
مشقت و رنج جمع کرده بودم همه پیش خوشی گذاشتم و امروز حساب آن بر من است
پس آیا هست کسی از شما که با من یاری کند با فاتحه و صدقه و درود تا من از عذاب نجات
یابم اگر کسی چیزی بدهد پس روح میت بمقبره میرود گریه میکند و میگوید ای خداوند
ایشان خراب کنند و کسان قبره آدمی آن شنیدند که گوشت و پوست
از استخوان جدا شد پس روح گریه کنان نا امید گشته باز در مقام خود رود
و چهل روز در گور پنج روز یکبار روح از حضرت باریتعالی اذن
میخواهد و میگوید که ای پروردگار مرا اذن ده تا در دنیا روم و جبرئیل
خانه خود به بینم فرمان شود که برو به بین پس آن روح بیاید بسجد و گور خود
و کالبد خود را به بیند که در او سوراخ گور در تن و جسد است خون و زرد
آب از آن روان است پس روح گوید السلام علیکم یا جسد جسد گوید
و علیکم السلام یا اهل النجات روح گوید که ای جسد یاد داری آن روزها که
در دنیا همراه تو بودم جسد گوید که بغیر تو من خراب و ویران شدم
اگر تو در من بودی در گور یار و مونس اکنون جز تو در زندان گور تنها افتاده ام
و در بیابان افتاده ام که ماران و کژدمان میخورند پس روح و جسد زار زار گریه کنند
و بعد از آن روح وداع کند و بسوی خانه خود رود و در آن جا که غسل داده

بودند باستد و صدا در دهد و زن و فرزندان خود به بیند که همه در کار دنیا
مشغول اند پس میگوید ای مادر و پدر من و ای زن و فرزندان من چیزی
جز دنیا نیست و صدقه یاد کنید تا از عذاب نجات یابم و شما مرا در خاک
اندوخته اند و تا دیگر آیات و شبها در حرم از دنیا جمع کرده بودم شما
کم بخشید و میخورید اکنون ما محتاج بجانب شما چرا هیچکس جواب نمیدهد
زر دنیا جای نا امید شد گریه کنان و فریاد کرده باز بمقام خود میرود و چهل روز
هفت روز در گور یکبار روح از خداوند تعالی در حضرت خداوند گوید که
پروردگارا مرا اذن ده تا بروم در دنیا و جسد و خانه خود به بینم فرمان شود
اگر جسد به بینی جسد و خانه خود را روح بیاید بر گور میت و کالبد خود ببیند
از تن او کلیسیره شد است و دیگر پاره پاره شده است و گوشت او را کرمها میخوردند
پس روح گوید که السلام علیک یا جسد جسد گوید و علیکم السلام باز روح گوید
آیا یاد داری آن روزها که در دنیا یکجا بودیم و یکجا می نشستیم ای برادر
و عزیز من محروم در دنیا غمخوار تو بودم پس جسد گوید ای روح
عزیز و دوستانا با تو بودند حال جز تو هیچکس غمخوار من نیست

بازیافته شده ای روح و جسد زار زار بگریند پس روح از جسد وداع
کرده بسوی خانه خود بیاید و چه بیند که زن و فرزندان او بدنیا مشغول شده اند
و میراث برو را میان خود تقسیم کرده باشند روح گوید که ای غافلان ما هم در دنیا مانند شما
مغرور بودیم و با شما دوستی و دشمنی داشتیم شما چرا امروز مرا فراموش کردید
چنین روز بیک کس از شما هیچ چیزی نرسد پس روح گریه کرده باز در مقام خود رود
و چون چهل روز از میت بگذرد باز روح از خدای تعالی رخصت
خواهد خدای تعالی روح را باز حکم کند پس روح از آسمان بدنیا آید
و بکوشد و جسد را ببیند و گریه کرده باز بسوی خانه خود آید و بگوید
ای برادران و عزیزان امروز مرا یاری کنید و در حق من صدقه و فاتحه تا شما
دعای خیر کنم چنین و ورثان و عزیزان به نیت او چیزی بدهند پس روح را نور
کرده بر سر او روان شود بسیار دعای خیر کند و اگر چیزی به نیت
او ندهند بر دعا [illegible] گوید که ای خدای تعالی ایشان
خراب کنند که مرا چیزی ندادند پس گریه کرده در مقام خود باز گردد و در مقام
خود رفته خدای تعالی پاک کند و بنده خدای تعالی ندا شود که ای روح چیزی
ترا یاری کردند عزیزان و دوستان که بجانب ایشان رفته بودی اگر روح
راضی شده باشد گوید که ای بار خدایا مرا راضی کرده اند و توخیر
ایشان

بر ایشان راضی شو و برکت کن در رزق و عمر ایشان خدای تعالی دعای
روح قبول کند و اگر راضی نشده باشد پس بگوید ای پروردگار من راضی
نکرده اند مرا هیچ خیرات مرا نداده اند و فرزندان ایشان [illegible] محروم کرده اند پس
خدای تعالی دعای روح قبول کند هر دعا که نیک باشد و هر دعا که بد باشد همه دعای
روح قبول باشد و بعد از چهل روز می آیند چنانچه عبدالله بن عباس رضی الله تعالی عنه
گفته است که ارواح هر ماه و هر روز عید و روز عاشوره و روز جمعه و در شب برات از
قبور بیرون می آیند و بر در خانه های خود ایستاده شوند و بگویند ای ساکنان خانه ها
و ای برادران ما و ای عزیزان ما و ای خویشان ما
صدقه و خیرات و فاتحه بدرستی که ما امروز بر ما رحمت کنید به ادای
و روز مبارک اگر ای برادران و عزیزان ما محتاجیم و عاجزیم پس هیچ چیز مرا در این شب
بگویید آیا هست کسی که برای ما خیرات کند در این شب [illegible] کسی نباشد پس [illegible] ارواح
و دیده ما در این شب آیا هست کسی که امروز که از ما دعای خیر کرده تا او
خدای تعالی روزی فراخ کند و عمر او دراز کند و اگر باز چیزی نبینند باز ارواح
بگویند که ای فرزندان ما و ای عزیزان ما یعنی چیزی خیرات کنید تا ما را نور برسد
و در شما برکت بسیار شود زیرا که حاکم جن از دنیا منقطع شده و حکم شما در دنیا

جاری است امت ما را بهره مند کنید تا شما را خدای تعالی بهره مند سازد پس
چون بر بهشت ایشان بدبینند رضامند شوند و دعا خیر کنند و دیگر چیزی نه بینند
دعا بد کنند و نا امید شوند باز بر دروازه مسجد ها روند و انشاء الله شوند تا
آن وقت که امامان فاتحه خوانند فاتحه را اهل اسلام دهند از در ثواب گرفته یا فو
در هر رمی باز در مقام خود روند و خدای تعالی یاد کنند و صفت و ثنا او بسیار
گویند و اگر از عزیزان و مسجد نا امید شوند از غم و اندوه زار زار بمقام خود
بروند بنشینند و میگویند که خدای تعالی شما را محروم و اندوهگین سازد چنانکه
ما را محروم کرده اید و از رحمت حق تعالی شما را بهره نباشد که ما را
نا امید کردید باب ۱۴

باب چهار و دهم در بیان نفخ الصور حضرت [illegible] در خبر است
که مهتر اسرافیل علیه السلام چهار پر است یکی بر جانب مشرق و دوم بر جانب
مغرب و سیوم بر جانب شمال چهارم بر جانب جنوب و لقمه [illegible] مهتر اسرافیل
علیه السلام از خوف خدای تعالی مانند گنجشک شده یک پای خود پس کرده است
پای خود پس کرده منتظر ایستاده است که کدام وقت خدای تعالی حکم کند اسرافیل
علیه السلام صور بزند آن وقت اسرافیل علیه السلام آن چهار جناح را ضم کرده
صور بزند لیکن آن وقت عزرائیل علیه السلام بهر گاه وقت تمام ارواح ها را از ملکی
[illegible]

تا تحت الثری جمیع مخصص [illegible] بر ادرکی نماند و در زمانی هیچ کس مگر رشید ها علیه اللعنة
و نماند بر آسمان هیچ کسی مگر حضرت عزرائیل و میکائیل و اسرافیل و جبرئیل علیهم السلام
و همه را فنا گرداند مگر بصفت جز فنا فرماید و اگر خواسته خدای تعالی باشد فانی
عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و جمله ارواح ها و جز این ها دیگر همه
فنا کرده و در روایت از ابو هریره رضی الله تعالی عنه که گفت رسول صلی الله تعالی علیه و سلم
خدای تعالی صور را چهار شاخ داده است یکی شاخ بمشرق رسیده است
دوم شاخ بمغرب رسیده است و سیوم شاخ تا تحت الثری رسیده است و چهارم
شاخ تا عرش رسیده است و خدای تعالی بر آن در آن ارواح ها مخلوقات در صور هیچ شاخی
آفریده است و در اول شاخ ارواح انبیا علیهم السلام است و در دوم شاخ ارواح فرشتگان
و در سیوم شاخ ارواح آدمیان و جنیان است و در چهارم شاخ ارواح جمیع شیاطین
و در چهارم شاخ ارواح حیوانات است تا آنکه در درجها [illegible]
شاخ است و در روایت از حضرت خدیجه رضی الله تعالی عنها که پرسیدم از حضرت
رسول علیه السلام که یا رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم وقت صور زدن او چنان
چگونه باشد رسول علیه السلام فرمودند که ای خدیجه مرا حکم کند ای خدای تعالی حضرت
که مرا آفریده است آن وقت که اسرافیل علیه السلام صور دمد آن وقت چنان یاری

که طعام فرودست آدمیان بیفتد و خواهند که جامه بپوشند نتوانند بپوشیدن
و میخواهند که آب بنوشند نتوانند نوشیدن و از دولت این همه اشیا از دهن افتند
و هیچ طاقت نباشد که باز آرد این نزدیک چون آواز صور در گوش آدمیان رسد
از هیبت آواز بیهوش بیهوش شوند و بر مثال مرده بروی افتاده باشند و حرکت از
تن ندارند باب ۱۵
باب ۱۵ پانزدهم در بیان ذکر فنا در خرابی آن وقت که اسرافیل
علیه السلام صور فرو دمند همه خلق فانی شوند الا ما شاء الله و قبض کند [illegible]
فرشتگان جانها جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام و دیگر فرشتگان
و دیگر که حامل عرش اند و بعد از ان خدای تعالی عزرائیل علیه السلام فرمان کند که ای عزرائیل
ترا من قوت اهل آسمان و زمین عطا کرده ام و ترا جامهای غضب پوشانیده ام
بپوش و با غضب جانب ابلیس علیه اللعنة برو و
در دست او ۵ از جان کندن و تلخی مرگ که از اول و آخر از آدمیان
و پریان کرده اضعافا مضاعفة و با هفتاد هزار فرشته از آتش دوزخ
تا او را عذاب کنند پس عزرائیل علیه السلام بسوی دوزخ رود و مالک خازن دوزخ را گوید
که ای مالک همه درهای دوزخ بگشای عزرائیل علیه السلام با جامهای
غضب پوشیده و باد دوزخ و غضب بر ابلیس علیه اللعنة آید آن زمان
و الله که امروز خوش نیست که عزرائیل علیه السلام در غضب شده است پس شیطان

نعره زند ملک الموت گوید که ای شیطان خبیث بی ادب امروز ترا مزه مرگ چشانم
ابلیس علیه اللعنة بسوی مشرق گریزد باز ملک الموت ۵ پیش ملک الشاه
ببیند باز طرف مغرب گریزد آنجا نیز ملک الموت ۵ پیش ملک الشاه ببیند
چون ابلیس علیه اللعنة جای گریز نبیند بیاید و در زمین [illegible]
قبر آدم صلوات الله علیه گوید که از آدم خدای تعالی برای من طوق لعنت در
گلوی من انداخت و ملعون مردود خوانده است پس ترا می باید که امروز برای من
از خدای تعالی شفاعت خواهی که از عزرائیل علیه السلام گریخته [illegible]
مرا از عزرائیل علیه السلام نگاه دارد پس از قبر هیچ جواب نیاید بعد از ان ابلیس علیه اللعنة
ملک الموت ۵ گوید که ای عزرائیل علیه السلام مرا چند روز مهلت ده تا بر خود ماتم کنم عزرائیل
علیه السلام گوید ای ملعون امروز ترا مهلت نیست تا از گذاری
ناامیدی بگرید و در زمین افتد و بغلطد پس عزرائیل علیه السلام فرشتگان ۵
حکم کند که شیطان ملعون را عذاب کنید پس فرشتگان شیطان ۵
گوناگون عذاب کنند بانگ شیطان گوید که ای عزرائیل علیه السلام مرا بکدام
پیاله مرگ چشانی و بکدام عذاب روح من قبض خواهی کرد عزرائیل علیه السلام
گوید که ای مردود به پیاله [illegible] قوم و به عذاب دوزخ سقر روح ترا قبض کنم

ابلیس علیه اللعنة باز نعره زنند و فریاد کنان و خاک بر سر کنند و غلطند در آن وقت
بحکم خدای تعالی عزرائیل روح شیطان را قبض کند و پیش حضرت باری تعالی
آرد بعده ندا شود از حضرت باری تعالی که ای فرشتگان ابلیس علیه اللعنة را
در هر [illegible] دوزخ گردانید و عذاب کنید و خبیث را در دوزخ سخت عذاب [illegible]
الهی ما را و جمیع مسلمانان را از عذاب دوزخ [illegible] نگاه دار و از غضب خود
در امان خود نگاه دار بحرمت النبی و آله الامجاد و بحق [illegible] باب ۱۷

باب ۱۷

در بیان ذکر فنای کل شیء الا ذات [illegible] نقل است که بعد از صور [illegible] خدای تعالی
مر عزرائیل علیه السلام را فرمان کند که ای عزرائیل علیه السلام برو و بحارها را فانی کن بفرمان
خدای تعالی عزرائیل علیه السلام بسوی بحورها بیاید و بگوید که ای بحرها مدت عمر شما تمام گشته
مرا حکم شده است تا شما را [illegible] و ساکن دریاها بگویند که ای عزرائیل علیه السلام یک ساعت فرصت ده تا از نفس خود
و اهل خود وداع کنیم عزرائیل علیه السلام بفرمان الله تعالی فرصت دهد و ایشان از نفس خود و اهل
وداع کنند زار زار بگریند پس دریاها گویند که ای جزیرها و موجها [illegible] که حکم ربانی تحقیق
امر نازل شده است برای فنای ما بعد از ساعت [illegible] عزرائیل علیه السلام بر ایشان نعره زند پس تمام
آب ناپدید شود چنانچه خشک زمین بماند و [illegible] که این دریاها را [illegible] دیده اند
و در دریاها هرگز آب نبوده بعد از آن بامر خدای تعالی عزرائیل علیه السلام بسوی کوهها بیاید
و بگوید که ای کوهها مدت عمر شما تمام شده است کوهها بگویند که ای عزرائیل علیه السلام ما را

یک ساعت فرصت ده تا بر نفس خود گریه کنیم و بر یکدیگر وداع کنیم پس عزرائیل علیه السلام
بامر الله تعالی ایشان را فرصت دهد تا با یکدیگر بگریند و فریاد کنند و از یکدیگر وداع کنند و کوهها
نیز گویند که ای بلندیها و سختیها ما شما را [illegible] که امروز تحقیق بر ما حکم الهی نازل شده است
برای فنای ما بعد از آن عزرائیل علیه السلام بر ایشان نعره زند تا همه کوهها فنا شوند و پاره پاره
خاک شوند چنانچه گوئی که بر زمین هیچ کوهها [illegible] بعد از آن با امر الله تعالی عزرائیل علیه السلام
بسوی زمین بیاید و بگوید که ای زمین مدت عمر شما تمام گشته است و مرا حکم شده است برای فنا کردن
تو زمین بگوید که ای عزرائیل علیه السلام یک ساعت فرصت ده تا بر خود نوحه کرده از خود وداع کنم
عزرائیل علیه السلام بفرمان الله تعالی زمین را فرصت دهد بعده زمین بگرید و بگوید که ای درختان
و ای انواع نباتات تا شما [illegible] معلوم باد که بر من حکم نازل شده است برای فنای من الان من پس
شما را [illegible] که امروز فنا میشوم پس زمین و هر چه بر زمین باشد از جای وداع کنند و بگویند
السلام علیکم الی یوم القیمة پس زمین و تمامی اشیا زار زار بگریند بعد از آن حضرت عزرائیل علیه السلام
بر زمین نعره زند پس هر شیء که بر زمین باشد آن تمام فنا گردد چنانچه گویا که هرگز پیدا نشده بود
بعد با امر الله تعالی عزرائیل علیه السلام بسوی آسمان رود و بگوید که ای آسمان عمر تو تمام
گشته است الحال مرا حکم شده است تا تو را فنا کنم آسمان بگوید که ای عزرائیل علیه السلام
یک ساعت فرصت ده تا بر خود نوحه کنم و آنهایی که در من بوده اند وداع کنم عزرائیل علیه السلام
بفرمان خدای تعالی فرصت دهد پس آسمان بگوید که ای آفتاب و ماهتاب و ای ستارگان

وای بر ساکنان آسمانها کجا باشید که امروز امر خدای تعالی بر من نازل شد
پس همه بگریند و از لحد بگرو وداع کنند بعده عزرائیل علیه السلام بر آسمانها رود و زندگی از آسمان
آفتاب و مهتاب و ستارگان جمله بریزند چنانچه برگ از درختان بریزد و چنان
نابود شوند که گویا که هرگز پیدا نشده بود بعد از حضرت باری تعالی فرمان شود که ای عزرائیل
علیه السلام از مخلوقات که هست عزرائیل علیه السلام عرض کند ای پروردگار تعالی انت
الحی الذی لا یموت مگر جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و انا العبد الضعیف
حضرت عزت جل جلاله ندا آید که ای عزرائیل این همه فرشتگان فنا شوند بعده جبرائیل
و میکائیل و اسرافیل فوت شوند بعده عزرائیل علیه السلام ماند او هم فرمان شود
ای عزرائیل تو هم روح خود قبض کن عزرائیل تلخی جان کندن داند است
میگوید یا بار خدایا تلخی جان کندن سخت است چند روز فرمان شود تا ترا عذاب کنم باز از
حضرت رب العزت ندا آید که ای عزرائیل تو نه شنیدی که در قرآن مجید امر است کل نفس
ذائقة الموت یعنی هیچ کس از مخلوقات هست تو هم بمیر پس عزرائیل علیه السلام نیز بمرد
و در میان بهشت و دوزخ نعره زده جان بدهد پس نماند هیچ مخلوق مگر الله تعالی خدا
خود است بعد از آن از حضرت ذو الجلال والاکرام ندا آید لمن الملک الیوم
و در آن زمان هیچ مخلوق نباشد که جواب گوید باز خدای تعالی خود جواب گوید
لله الواحد القهار یعنی برای کدام است پادشاهی امروز یعنی خاصه

برای خدای تعالی است که یکی است و غالب است و سزاوار کبریا اوست

باب هفتم

در بیان محشر الخلایق در خبر است که چون روز وقت که حشر خلایق شود پس
خدای تعالی اول از همه مخلوقات جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام زنده
کرده شوند بعده از زمین برین چهار فرشتگان فرمان شود که بروید بجای بهشت
و در بهشت براق و حلهها و تاج و جامهها بهشتی بیارید پس این چهار فرشتگان بجانب
بهشت روند و از بهشت براق و حلهها و جامهها و تاج بیارند و بعد از آن فرمان شود
که این همه سوی قبر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بروید و براق و حلهها و جامهها و تاج بیارید
فرو روید نزدیک قبر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لیکن تاج بر سر او بنهید و حلهها و جامهها
علیه السلام یافته شود بر براق سوار کنید و بیارید پس بروند بسوی قبر محمد مصطفی و قبر محمد
بیرون آید بعضی گویند که نور بینند هر جا روند و نظر کنند از قبر که نور
مر اسرافیل علیه السلام قبر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم هیچ جا نیست بعضی جبرائیل علیه السلام
اسرافیل علیه السلام گوید که محمد علیه السلام که حشر خلایق از دست تو است
خلیفه حضرت جبرائیل علیه السلام گوید که محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم [illegible] در دنیا
که میکائیل علیه السلام ندا کند و گوید که مرا [illegible] بعده میکائیل علیه السلام گوید
ندا کند که محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم پس حضرت میکائیل علیه السلام
پس هیچ جواب نیاید بعده بگوید السلام علیک یا سید المرسلین قم من القبر الی محشر الخلائق
السلام علیک یا سید الانبیاء قم الی محشر الخلائق

تسبیح جبرئیل باید یعنی ... عیسی علیه السلام و موسی ... گوید که ای عزیز ... تو

محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ... الحمد لله ... و السلام علیکم یا خاتم النبیین

... تسبیح جبرئیل باید بعد ... علیهم السلام ...

السلام علیکم یا خاتم النبیین ... خلق الله ... براق ...

بر تو فرمان شده ... بر ... حضرت جلیل الجبار ...

و رسول صلی الله علیه وسلم ... و بگویند و علیکم السلام یا ملائکة المقربین

کیف حال امتی ... الملائکة ... علیه الصلوة والسلام

الحمد لله رب العالمین خلق الله ... از سر ... مبارک ...

دور ... و حله‌ها بهشت ... بپوشانند و تاج بر سر نهند و بر براق سوار کنند و

جبرئیل ... رسول صلی الله علیه وسلم از جبرئیل علیه السلام پرسید که ای

... جبرئیل علیه السلام بگوید یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ...

این ... و تاج و حله‌ها بهشت ... رسول صلی الله علیه وسلم ... گوید که من ...

... امت گناهکار ... که حالا ...

... جبرئیل علیه السلام گوید که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ...

... صور ... رسول علیه السلام گوید ...

... خدای تعالی ... چنانچه ماه ... بعد از آن حضرت

محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ... سجده ... عرض کند خدای تعالی

فرماید که یا محمد امروز وقت سجده کردن نیست سر مبارک خود بر دار که ...

... گردانیده ... بخواه ... رسول علیه الصلوة والسلام ... خداوند

خدای تعالی ... سر مبارک خود بر دار ...

باب ۱۹

در صفت براق ... حضرت رسول صلی الله علیه وسلم

... در هوا ... او ...

... او ... و ...

... براق ... و ... او ...

... براق ... و براق ... جهت ...

... رحمت ... صلی الله علیه وسلم ... رب العالمین ... بر براق سوار ...

السید المرسلین ... سر خود بر دار که امروز وقت سجده کردن نیست امروز ...

... محمد علیه الصلوة والسلام سر مبارک خود بر دار ...

که یا محمد حبیب ... امروز روز تو ... هر چه بخواهی ...

از رسول الله صلی الله علیه وسلم گوید ... امتی ... و انت غفور و بعد از آن

فرمان شود باران که تا از آسمان بارد تا چهل سال پس بلند و پیوسته همواره شود
و آب باران بر هر چیزی بمقدار دو ارش گز بر آید و فرو شود خلق از زمین بر آیند
چنانکه سبزی از زمین بر آید پس از حضرت عزت ندا شود لمن الملک الیوم
پس هیچ مخلوق جواب نگوید باز از حضرت صمدیت دوم بار و سیوم بار حق جواب
گوید که لله الواحد القهار یعنی از حضرت حق تعالی ندا شود که کجا اند آنانکه در دنیا گفتند
که این ملک ملک ماست و این جاه جاه ماست و این خانها خانه ماست و کجا
هستند آنانکه در دنیا رزق ما خوردند و عبادت دیگران میکردند پس هیچ جواب کسی
نگوید بعد ازین بخود گوید لله الواحد القهار و ما راست کبریا و بی نیازی که تمام ملک
مالک ما هستیم و بادشاهی ما هستیم بعده خدای تعالی زمین را حکم کند
که کجا کردی آن کسانی که بر تو فخر و تکبر میکردند و کجا اند آن کسانیکه بر تو
گناه و زنا و جور و ظلم میکردند پس زمین هیچ جواب نگوید و از خوف خدای تعالی بترسد و زار زار
بگرید بعده فرمان شود فرشتگانرا که این زمین را در دوزخ اندازید تا همه گناهکاران
نیز در دوزخ افتند پس زمین از خوف خدای تعالی و از خوف دوزخ عاجز باشد
و زر و نقره و مال و گنج و خزانه و هر چه در شکم داشته باشد همه را از شکم خود
بیرون اندازد و در آن زمان بیزار شود و بگوید که خداوندا بر من این گناه کرده اند
و از تو نترسیده اند و توبه نکرده اند و بی توبه مرده اند اکنون همه حاضر اند مرا

خلاص کن و از رنج ایشان مرا نگاهدار بعده فرمان شود که این زمین را فنا کنید پس آن
زمین را ناچیز کرده شود چنانچه مرویست از حضرت بی بی عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که
از رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدم که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم آن روز که خدای تعالی این
زمین را بزمین دیگر عوض کند آن روز آدمیان کجا باشند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ای
مادر مومنان در چیز عظیم پرسیدی که این چیز بغیر تو مرا نه پرسیده است پس ای مادر مومنان
آن وقت بر پل صراط باشند بعد ازین زمین دیگر بگسترانند و بر آن زمین حساب
قیامت شود الهی ما را و جمیع مسلمانانرا از فضیحت قیامت نگاهدار بحرمت
النبی و آله الامجاد و بحق کلام کریم [illegible]

باب ۱۹ نوزدهم در بیان النفخة البعث

صور دوم که در آن صور همه مردگان زنده شوند در خبر است که حضرت عزت تعالی
فرمان کند مر اسرافیل علیه السلام که صور بعث بزن پس اسرافیل علیه السلام برخیزد و صور بعث
بزند بعده ندا کند که ای استخوانهای خاک شده و ای مویهای ریخته شده جمع شوید
بفرمان الله تعالی پس همه مردمان زنده شوند و از قبرها خود بیرون آیند بامر الله تعالی
و بر قبرها ایستاده شوند تن برهنه و شکم گرسنه و دهن تشنه و چشمها
گریان و دل پریشان و عقل دیوانه چنانچه خدای تعالی فرموده است فاذا هم
قیام ینظرون و از معاذ بن جبل رضی الله تعالی عنه مرویست که از
رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدم که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم امت تو

در روز قیامت چند گروه خواهند [illegible] فرموده اند که است من امتی [illegible] فوج خواهند بود که یکی
فوج از ایشان در بهشت روند و دیگر همه در دوزخ روند باز معاذ بن جبل عرض
نمود که از فوجها کما بیان کنید پس فرمودند که یک فوج از ایشان باشد
این است که بحکم خدای تعالی از قبرها خود برانگیزانند که دست و پای ایشان بریده باشد
پس منادی ندا کند که بار خدایا این کدام فوج است فرمان شود که این کسان
کسانی اند که در دنیا همسایگان را رنجانیده اند و [illegible] مرده اند پس امروز جزای
ایشان این است که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است والجار ذی القربی والجار
الجنب والصاحب بالجنب وابن السبیل دوم فوج دیگر بحکم خدای تعالی برانگیزانند
از قبرها خود بصورت خوکان پس منادی ندا کند که بار خدایا این کدام فوج است فرمان شود
که ایشان آن کسانی اند که در دنیا نماز را سبک کرده اند و هیچ باک نکرده اند پس
امروز جزای ایشان این است که خدای تعالی فرموده است در کلام مجید فویل للمصلین الذین هم
عن صلوتهم ساهون و احوال دیگر افواج در دیگر کتب [illegible]
مسلمانان فزع قیامت [illegible] بحرمت النبی وآله الامجاد
باب [illegible] بیست و هشتم در بیان
[illegible] در خبر است که چون خدای تعالی خلق را از قبور مبعوث کند چهل
[illegible] بمقدار چهل سال بر قبرها خود ایستاده تشنه شوند و در این مدت طعام و شراب
نخورند و هیچ [illegible] نشود و نه نشینند و نخسپند و بر یک طرف روند و نه طرف

ببینند [illegible] که از رسول صلی الله علیه وسلم [illegible] در دنیا [illegible] چگونه [illegible]
حضرت علیه السلام فرموده اند که [illegible] روز بنور الوضوء شفاعت شود که در روی
اثر وضو باشد و در خبر است که چون روز قیامت قائم شود فرشتگان بر قبرهای مؤمنان
بیایند و سرهای ایشان را از خاک پاک کنند و از وجود ایشان تمام خاک دور کنند مگر
از محلهای سجده که پاک کردن نتوانند و هر چند که از محلها [illegible] خاک دور شود زیرا که
آن خاک لحد نیست بلکه آن خاک از محراب مسجد باشد [illegible] سجود کرده
ازیشان جدا نکنند [illegible] و در بهشت آرند و در روایت از جابر انصاری رضی الله تعالی عنه
که رسول علیه السلام فرموده اند چنین روز قیامت شود خدای تعالی تمام مخلوقات را برانگیزاند
از قبرها بعد از این فرشتگان را فرمان شود که ای فرشتگان بروید [illegible] بهشت [illegible] برای
ایشان طعام و شراب و میوه بیارید که ایشان روزه [illegible] ایشان را از قبور گرسنه و تشنه
برخیزانیده ایم پس فرشتگان بسوی رضوان بهشت روند و برای ایشان از بهشت
طعامها و میوه‌ها و شرابها و طبقها [illegible] از نور [illegible] بیارند و پس ایشان بدارند
[illegible] کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة و مؤمنان
آن طعامها و شرابها و میوه‌ها بخورند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] و در [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ببینند [illegible] اهل الجنة [illegible]
[illegible] شوند و [illegible]

خورشی ورزند و چون دست بر شیء از آن زنند هزار هزار مزه و لذت یابند چنانکه
همه لذت دنیاها به لذت او برابر نباشد و هرچه از طعامها و شرابها و میوه‌ها خورند
همه فوری شده از تن بیرون آید و نه غایط شود و نه بول هیچ حاجت آدمی
نشود و روایت عن ابن عباس رضی الله تعالی عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم که
سه نفر اند که ایشان وقت بیرون آمدن از قبورها دست بوسه یا جا کنند یاران پرسیدند
یا رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم آن سه نفر کدام اند فرمودند که یکی نفر شهیدان و دوم کسی
روزه دار است بروز عرفه سیوم کسی روزه دار بود در جمعه روایت از حضرت
بی بی عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که رسول علیه السلام فرمود الله تعالی در بهشت
قصورها بعضی از نقره اند و بعضی از زر اند و بعضی از مروارید اند و در
هر قصری هزار هزار خانه است و در خانه‌ها هزار تخت است و بر هر تخت هزار هزار حور است با
وصیفه‌ها حوری هزار هزار بوستان است و در هر بوستان هزار هزار درخت باشد و بر هر درخت
هزار هزار میوه باشد و در هر میوه هزار هزار لذت و شیرینی باشد بار حضرت رسول
علیه السلام عرض کردم که یا رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم این قصرها که بیان نمودید
کدام کسی را باشند رسول علیه السلام فرمودند که این قصرها آن کسی راست که روز
عرفه و روز جمعه روزه دارد بار حضرت بی بی عایشه صدیقه گفت که یا رسول الله
صلی الله تعالی علیه وسلم دوست ترین روزها نزد خدا تعالی دیگر کدام روزه است

فرمودند روزه روز عاشوره است بار حضرت بی بی عایشه گفت که یا رسول الله صلی الله
علیه وسلم دوست ترین روزه از این روز دیگر کیست فرمودند روزه
ایام بیض است بار حضرت بی بی عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها گفت که یا رسول الله
صلی الله تعالی علیه وسلم دوست ترین از این روزها نزدیک خدا تعالی دیگر کدام روزه است
فرمودند روزه روز دوازدهم ربیع الاول است بار حضرت رسول علیه السلام
فرمودند که یا بی بی عایشه ثواب این روزها بسیار است فاما ثواب اندک بیان
کنم یا بی بی بدانکه هر کسی روزه روز عرفه و روزه روز جمعه بدارد و چون وقت
شب افطار کند هر موی که بر تن آن بنده باشد خدا تعالی بمقدار آن نیکی در اعمال
نامه او بنویسند و آن مقدار بدی از وی دور گرداند و بر وی حرام است آتش دوزخ
و بر وی مباح است بهشت و او را خدا تعالی در دنیا خوش دارد و از دنیا با ایمان
ببرد و گور او فراخ و روشن کرده و در روز قیامت روی او تابان باشد و چون
قیامت بیرون آید از گور و در روز قیامت روی او تابان باشد و چون
قیامت شود تا خلق از پل صراط چون برق بگذرد و در خبر است که
نگرید و خندان و تازه روی باشند آن وقت بگریز ده نفر که آن
یکی رسول الله و انبیا دوم جمع قاریان
قرآن مجید سیوم علما آن که با عمل باشند چهارم شهیدان پنجم حافظان
قرآن مجید ششم بادشاهان عادل هفتم مؤذنان هشتم زنان که در نفاس

مرده اند هم آنانکه بظلم بی گناه کشته اند دهم آنکه در روز جمعه یا در شب جمعه مرده اند و در روزه
ماه مبارک رمضان درگذشته اند و نماز پنج وقت گذارده اند و زکوة مال داده اند
و حلال و حرام فرق کرده اند این ده هم در روز قیامت خندان روی و تازه تن
باشند در خبر است که چون قیامت قائم شود و تمام خلق در گرما قیامت بگریند
و در گرما بسوزند و ده نفر که در قیامت در زیر سایه عرش باشند یکی آنکه سخی و
باصدق و دل کرده باشند دوم آنکه پنج وقت نماز بجماعت گذارده باشند سیوم آنکه
زکوة مال داده باشند چهارم آنکه در سرما دیگر جا وضو با آب سرد و گرم کرده باشند
پنجم آنکه از گناهان توبه کرده باشند ششم آنکه محتاج را حاجت روا کرده باشند
هفتم آنکه خدای تعالی را یاد کرده باشند هشتم آنکه برای خدای تعالی آب داده باشند
نهم آنکه گرسنه را طعام خورانیده باشند دهم آنکه چیزی از مال حلال بنای مسجد
خرج کرده باشند و در خبر است که چون روز قیامت قائم شود و تمام خلق
از گورها برخیزند برهنه و گرسنه و تشنه آن وقت حضرت بی بی عایشه
رضی الله تعالی عنها نزد رسول صلی الله تعالی علیه وسلم رسید که یا رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم
الرجال والنساء کیف احوالهم رسول علیه السلام فرمودند که یا بی بی آن روز
یوم عظیم باشد آن روز بزرگ تر و سخت تر است از همه روزها باز بی بی
عایشه رضی الله تعالی عنها گفت که یا رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم چون روز قیامت

قائم شود و همه خلق از قبور برهنه برانگیزانند پس آن وقت نظر مردمان بر زنان خواهد
افتاد یا نه رسول صلی الله تعالی علیه وسلم خاموش شدند باز بی بی حضرت عایشه رضی الله تعالی عنها
عرض نمود که یا رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم چون روز قیامت خلق از قبور برانگیزانند
برهنه آن زمان نظر مردمان بر زنان افتند یا نه پس رسول علیه السلام باز خاموش شدند
بی بی عایشه رضی الله تعالی عنها باز سیوم بار عرض کرد که یا رسول صلی الله تعالی علیه وسلم
چون روز قیامت قائم شود و همه خلق از قبور برهنه برانگیزانند نظر مردمان بر زنان
خواهد افتاد یا نه آن زمان رسول صلی الله تعالی علیه وسلم زار زار گریه کردند و بی هوش
شدند و چون در هوش آمدند فرمودند که ای بی بی عایشه صدیقه آن روز خوف
و سخت تر روزها است که در آن روز مادر و پدر و غیره همه از ترس خدای تعالی
را است و هیچ نتوانند دید و فرزندان و برادر را
آن وقت چشمها مردمان بسوی آسمان باشند که یک نظر کردن نتوانند زیرا که
غرق باشند و هیچ کس را یارای نباشد چنانچه تمام خلق در عرق خوف
و در عرق چنان غرق شوند که بعضی از پای تا ساق و بعضی از پای تا زانو
و بعضی از پای تا ران و بعضی از پای تا ناف و بعضی از پای تا سینه و بعضی
از پای تا گردن و بعضی از پای تا سر همه در عرق خوف غرق باشند و کسی را
خبر نباشد که من برهنه ام یا نه باز حضرت بی بی عایشه رضی الله تعالی عنها سوال کرد

که یا رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم در روز قیامت تمام خلق چند صف شوند رسول صلی الله تعالی علیه و[سلم]
فرمودند یکصد و بیست صف خواهند بود و طول هر صف مقدار چهل هزار ساله راه باشد و عرض
هر صف مقدار بیست هزار ساله راه باشد و نقل است که علی کرم الله وجهه علیهم گفته الله که مؤمنان
در میان آن صفها سه صف خواهند بود و دیگر همه صفها از اهل ضلالت باشند و در روایت
از رسول صلی الله تعالی علیه وسلم که امت من یکصد و بیست صف خواهند بود و در میان آن صفها
سه صف از مؤمنان باشند و دیگر همه صفها از اهل ضلالت باشند و در خبر است که
رسول صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده اند که چون روز قیامت قائم شود روی مؤمنان درخشان
و پر نور باشند و روی کافران سیاه و بد صورت بشکل خوکان باشند و هیچ اثر ایمان
کافران نه و خدای تعالی دائم در عذاب دوزخ بدارد

باب ۲۱ بیست یکم در بیان ذکر

المیت و غسل و کفن دادن و صدقه دادن برای میت و زیارت قبور و در خبر است
که جنازه چهار کس بردارند و چون نظر کسی مؤمن بر جنازه افتد بگوید سبحان الملک
الحی الذی لا یموت پس ببیند او را خدای تعالی هزار نیکی و دور کند از اعمال نامه او هزار
گناه و در خبر است که چون کسی بر گور بگذرد صاحب آن گور او را بشناسد که
فلان است و چون سلام دهد جواب دهد صاحب گور نیز و چون سلام گوید و در سورت فاتحه
بخواند و به نیت او بخشد صاحب آن گور و همه گورستان از زیر عذاب و خوف
خدای تعالی به بخشد و در خبر است که چون مریض نزدیک موت برسد نزدیکان
باید که او را تلقین کنند و کلمه طیب بگویند تا آن مریض هم کلمه بگوید برای عافیت

این زمان خاصه باید که مریض را بگویند که کلمه بگو اگر مریض بگفته این کلمه بگوید
کافر گردد نعوذ بالله منها و باید که روی مریض به جانب قبله کنند و کلمه
خوانند ...
همه روز ... و شربت در دهن او اندازند و چون آن مریض
بمیرد و ... غسل دهند و در کفن کنند و نماز جنازه کنند لعبد ... در گورستان
برده دفن کنند ... بار ارواح صدقه کنند و فاتحه و درود بار ارواح بخوانند
بعد از آن ... او ... یاد آرند و فراموش نکنند این سنت است که رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده اند که چون حضرت آدم صفی الله وفات یافت آن زمان جبرئیل علیه السلام با فرشتگان
از آسمان فرود آمده حضرت آدم صفی الله را غسل دادند و کفن پوشانیدند و
در گور دفن کردند و فرزندان آدم صفی الله را تعلیم کردند که هر میت را همچنین
کنند از آن سنت است و گفت که غسل دادن میت هم ... است که غسل جنابت
ملک ... و ... کردن میت ... روا نیست ... عذاب است و در خبر است که ...
کفن ... و قرآن مجید خواندن و تسبیح بآواز بلند گفتن این همه در پس جنازه روا نیست
و نوحه کردن نیز منع است تا جاریه ... روا است و پاکی نیست بلکه
ثواب ... و ... کس را که ... مرده ... ادعیه ثواب است

باب ۲۲ بیست و دوم
در بیان ... و ثواب آن در حدیث است که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده
که هر کس ... زنده ... آن ... ازجا مبارک

روزه داشته است آن شخص را بیرون آید از جمله گناهان کبیره و صغیره گویا که امروز از شکم مادر زاده است

فرمود رسول صلی الله علیه و سلم هر که شب قدر زنده دارد او را عذاب گور نباشد

و گور او را فراخ کند چندان که چشم او کار کند تا روز قیامت قبر او روشن و پر نور باشد حکایت که رسول

علیه السلام فرمودند که روزی من در گورستان گذشتم و جماعت را دیدم که ایشان را عذاب

گوناگون میکنند گفتم این جماعت کی اند گفتند که ایشان شب قدر بیست و هفتم ماه مبارک رمضان

زنده نکرده بودند و دوست نداشتند تا ازین عذاب شدید خلاص شدندی جوانی گفت یا رسول

صلی الله علیه و سلم من دوست دارم اگر ثواب آن را در حق ایشان بخشم [illegible] دعا کن که روح

ایشان زنده [illegible] در شب قدر یا رسول الله صلی الله علیه و سلم برای خدای تعالی دعا کن

تا ازین عذاب شدید نجات یابیم رسول علیه السلام دعا کردند پس خدای تعالی

بخشید از عذاب گور خلاص کرد [illegible] رسول علیه السلام فرموده اند هر که زنده دارد

شب قدر را ثواب عبادت هشت هزار سال در نامه اعمال او نویسند و او را

[illegible] در بهشت بیست و هفت هزار قصر و در هر قصری هزار خانه و در هر خانه هزار

تخت و بر هر تختی حور العین نشسته باشد و این همه مذکور [illegible]

شب قدر زنده دارد و دیگر رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند اگر کسی در شب قدر دو رکعت نماز بگزارد

و [illegible] بخواند خدای تعالی او را بیامرزد اگر چه گناه او در ریگ [illegible] باشد

و جمله گناهان او را عفو کند و دیگر در حدیث آمده است هر که [illegible] روزه

افطار کند در شب قدر [illegible] ثواب باشد از آن شخص عبادت دو هزار سال

در روز روزه داشته باشد و در شب بقیام گذرانیده باشد رسول علیه السلام

فرموده اند که هر که در شب قدر صلوات گوید بار روح محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم

بخواند و ثواب او بگوید چندانکه از دهان او بیرون آید بخورد

را [illegible] عبادت هفتاد سال در نامه اعمال او نوشته شود و خدای تعالی او را

فرماید و در بهشت برای او چهل هزار قصر و در هر قصری بیست هزار خانه

و در هر خانه بیست هزار تخت و بر هر تختی بیست هزار حور نشسته باشد

و موی [illegible] دو عالم باد [illegible] راحت گیرند و هیچ غم نبینند و رسول صلی الله علیه و سلم

فرموده اند که اگر کسی در شب قدر غسل کند ثواب او چندان باشد به هر قطره آب که از

تن آدمی چکیده باشد یکسال عبادت روز قیامت

ببرد و گناهان او از تن او بریزد چنانکه درخت برگ ریزد و اگر در شب

قدر آید و نیز رسول صلی الله علیه و سلم و حساب نجات یابد و در بهشت

بی حساب یابد بعد حور که در تن او است صد [illegible] دو رکعت فرموده اند که هر که در شب قدر دو رکعت

ببرد از اعمال نامه او فرشتگان که بروی [illegible] او نیکی بنویسند تا دانگه خوشبوی

بر تن او باشد و نیز فرموده اند هر که در شب قدر یک هفته بیست و هفتم از ماه مبارک

رمضان دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره قدر

یکبار و سوره اخلاص بیست و پنج بار بخواند و بعد از سلام صد بار استغفر الله ربی من کل

ذنب والعقوبه الکوید و بعد از این صد بار درود بر رسول صلی الله تعالی علیه و سلم گوید و خود خدای
دعا خواهد بی شک دعای او قبول شود و مغفرت بکند خدای تعالی در اعمال نامه او ثواب یکصد
ساله عبادت و قبول کند خدای تعالی روزه ماه مبارک رمضان او و عطا کند برابر
آن بنی آدم و رسولان علیهم السلام اجمعین عطا کرده است و در روز قیامت روی
تابان باشد و بیاید بمقابله که در این دو رکعت نماز خواندن هزار
قصر و در قصری هزار خانه و در هر خانه هزار تخت و بر هر تخت هزار حور العین
نشسته باشد و هر حاجت که در دنیا دارد آن همه روان شود و ثواب این نماز بسیار
خاص مختصر کرده شد و ثواب این نماز در کتب قدر او را شیخ الشیوخ
نوشته شده است الهی ما را و جمیع مسلمانان را در عبادت کردن طلب و توفیق خود
عطا کن بحرمة النبی و آله الامجاد باب بیست و سیوم در بیان قصه ابو شحمه رضی الله تعالی
عنه که فرزند امیر المؤمنین حضرت عمر ابن خطاب رضی الله تعالی عنه بود که حضرت
عمر در حق فرزند خود در سبب زنا و عقوبت آن فرموده الله یعنی هر که زنا کند با زن
مسلمان غیر محرم و یا با زن ... و یا با زن همسایه خود بی شک عقوبت این است برابر است
و چون از دنیا بیرون رود خدای تعالی صد هزار در از آتش دوزخ بر دل
... کند که او در عذاب باشد و گور او تنگ و تاریک گرداند و مار
دیگر ... او را بگزد و ... نالش ... کند و در روز قیامت روی او
سیاه شود و ... فرج ... زن را ... تا آن زن با مرد زنا کند

دوزخ ... همه اهل عرصات فریاد کنند و بر ایشان لعنت کنند مسلم اگر کسی در دنیا
زنا کند با آن زن که شوهر داشته باشد و او هم زن باشد ... صحیح بحکم
شریعت سزای او این است که او را سنگسار کنند و اگر که ... خدا ...
نباشد او را صد تازیانه بزنند چنانچه امیر المؤمنین حضرت امیر عمر رضی الله ...
فرزند خود ... که نام او ابو شحمه بود و او ... زنا ...
از شومی ... زنا کرده بود ... امیر المؤمنین حضرت عمر رضی الله ...
او را صد تازیانه زدن ... بحکم ... تازیانه ...
که قصه ... که در خلافت امیر المؤمنین حضرت عمر رضی الله تعالی عنه فرزند او ابو شحمه
رضی الله تعالی عنه ... خوب صورت ...
... قرآن مجید ... وقت رسول صلی الله تعالی علیه و سلم همه اصحاب و یاران رضی الله تعالی عنهم ...
شنیدن قرآن مجید ابو شحمه ... و هر وقت که ابو شحمه رضی الله تعالی عنه
قرآن مجید میخواندی از هر طرف ... از شنوندگان ... و رسول علیه السلام
... که بعد از ... شنیدن قرآن ابو شحمه رضی الله تعالی عنه ...
همه اصحاب و یاران رضی الله تعالی عنهم شنیدن قرآن او ...
می نمودند و ... شنیدن ... لذت و فرحت ... تا ... روز ...

ویاران رضی الله تعالی عنهم چون این شنیدند آمدند و حضرت ابوشحمه رضی الله تعالی عنه
رنجور و دریشه که جادر و بیدر او بسیار میگریستند پس اصحابان ویاران نیز گریه میکردند
و جادر و بیدر ابوشحمه گفتند که ای بار خدایا اگر ابوشحمه رضی الله تعالی عنه ازین
زحمت نجات یابد بجا آریم یکی ماه روزه نذر تو بپذیریم بعد ازو چند روز حضرت
ابوشحمه صحت یافت پس همه اصحابان ویاران رضی الله تعالی عنهم ذوق شنیدن
قرآن مجید از ابوشحمه بسیار پس بخانه او آمدند و با صحت دیدند پس
شکرانه خدای عز و جل بجا آوردند و آرزوی شنیدن قرآن مجید از ابوشحمه
نمودند حضرت ابوشحمه رضی الله تعالی عنه گفت که فردا همه اصحابان ویاران
در روضه حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم حاضر شوید تا من نیز بیایم و ختم
قرآن مجید کنم چون بامداد شد همه اصحابان رضی الله تعالی عنهم در روضه مطهره
رسول علیه الصلوة والسلام جمع شدند و ابوشحمه رضی الله تعالی عنه نیز حاضر شد
و قرآن مجید خواندند از شنیدن آن جمیع اصحابان و حاضران مجلس بیهوش شدند
و از هر طرف گریه و زاری بسیار شد و چون ختم قرآن مجید شد ابوشحمه رضی الله تعالی عنه
از اصحابان رخصت شده بجانب خانه خود روان شد چون در میان راه آمد شیطان
بصورت شیخ شده پیش آمد گفت ای ابوشحمه تو فرزند حضرت عمر رضی الله تعالی عنه

هستی

هستی بسیار دولت و حشمت داری اکنون رنگ تو زرد شده است و تن تو
بسیار ضعیف گشته است من ترا یک دوا و علاج میگویم اگر بخوری همه تن سلامت
شود زیرا که من طبیبم و دوا موافق زحمت میدهم ابوشحمه رضی الله تعالی عنه
گفت که آن دوا و دارو چیست شیطان علیه اللعنة گفت که یک قدح شراب بخور تا از درد
صحت یابی ابوشحمه رضی الله تعالی عنه گفت نعوذ بالله من این دارو بخورم
شیطان مسئله خوانده برای دفع بیماری چنین دارو خوردن روا است و چیزی
افسون هم بروی خواند پس ابوشحمه رضی الله تعالی عنه یک قدح شراب بخورد
و مست شد پس شیطان علیه اللعنة دست او گرفته در باغی برد و در آن باغ
یک دختر بکر باغبان بود که حرام نگاه میداشت شیطان پیش آن زن
برد و گفت که این عورت در پیش تو بنشین تا عقل تو بجا آید بعد از آن بجای خود درآی
ابوشحمه رضی الله تعالی عنه از سبب مستی با آن دختر باغبان جماع و بعد از جماع خبردار شد
و معلوم کرد که ازو عمل بد شده است پس زار زار بگریست و تائب شد و گفت پیش خود
باز نیاید با پشیمانی تمام در خانه خود رفت چون آن دختر پسر زایید آن دختر
و جادر او بهر جا داد آن پسر را برداشته آمدند و پسر را پیش امیر المؤمنین
حضرت عمر رضی الله تعالی عنه نهادند حضرت عمر رضی الله تعالی عنه پرسیدند که این

کودک را نگاه داشت زنان گفتند یا امیر المؤمنین این کودک از فرزند تو زاده است
که من در باغی گذر داشتم فرزند تو در آن باغ آمده بزور دست انداخته است
این کودک از آن پیدا شده است حضرت امیر المؤمنین در غضب شده برخاست
بخانه آمد دید که ابو شحمه رضی الله عنه بخانه برای خوردن طعام نشسته است حضرت
عمر رضی الله تعالی عنه فرمودند که امروز طعام مخور و برخیز حضرت ابو شحمه رضی الله عنه
گفت یا امیر المؤمنین امروز ترا در غضب می بینم فرمودند آن روز که در روضه حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم قرآن مجید خواندی باز کجا رفته بودی حضرت ابو شحمه رضی الله عنه
انچه قصه بود تمامی پیش پدر قصه بیان کرد حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند که ای
طیبت شقی بد که گناه بطرا کرده ترا و لایق عذاب کرده الحال زود شو برخیز تا از ان
گناه پاک شوی مادر حضرت ابو شحمه رضی الله تعالی عنه بگریست و گفت یا امیر المؤمنین چند
روز است که ابو شحمه رضی الله تعالی عنه طعام نخورده است الحال چیزی خوردن ده
بوده هرچه رضای تو باشد یکی حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند باید حکم شریعت
که طعام خورده گناه عظیم کرده است پس امیر المؤمنین با غصه و زود سر ابو شحمه رضی الله عنه را
بگرفت و در مجلس حاضر کرد و گفت ای فرزند فرمان شریعت بجا آوردن پس
پس فرمان خدای تعالی جل جلاله و رسول صلی الله تعالی علیه وسلم هم بجا آریم تا از عذاب
قیامت نجات یابد چنانچه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است

الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة ابو شحمه رضی الله عنه
گفت که ای پدر فرمان بردارم بکن هرچه خدای تعالی و رسول او فرموده است
فاما در صحبت رسوا مکن تا شرمنده نشوم حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه
فرمودند که ای فرزند از خلق شرم میکنی و از خداوند آن حضرت شرم نمیکنی که خوار
عظیم است پس ابو شحمه رضی الله تعالی عنه خاموش شد و در تمام شهر مدینه غوغا و شور افتاد
که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه فرزند خود را حد میزند پس جمله خلق جمع شدند پیش حضرت
عمر رضی الله تعالی عنه آمدند و عرض کردند که یا امیر المؤمنین هنوز زوال از موت رسول
صلی الله تعالی علیه وسلم آرام نیافته است محض برای عبد الله و جماعت رسول صلی الله علیه وسلم
ابو شحمه را بگذار و حد شرعی بر ما بزن تا دو بار دل ما کباب شود و رنج بر ما تازه
مکن که طاقت نداریم هم اصحابان و یاران رضی الله عنهم و اهل شهر هم بر یک
بر قصد حد ابو شحمه رضی الله تعالی عنه اختیار و قبول کردند حضرت عمر رضی الله تعالی عنه
فرمودند که ای اصحابان و یاران رضی الله تعالی عنهم و ای خلق مدینه اگر حد زدن
بر دیگر کس روا بود ما بر حق اختیار کردیم که نزد دین ما ... است اما حکم
که حکم خدای تعالی رضای الله الغرض هرچند که الحاح و گریه و زاری کردند امیر المؤمنین
حضرت عمر رضی الله تعالی عنه هیچ قبول نکردند و حضرت عمر رضی الله تعالی عنه فرزند خود را

فرمود که تن خود برهنه کنید چون برهنه کرد و جان ابو شحمه رضی الله تعالی عنه خلق
برهنه دیدند همه خلق بسیار در گریه و زاری شدند که بدن ابو شحمه رضی الله تعالی عنه
چنان ضعیف شده بود که اگر بر تن مبارک او برگ درخت افتادی خون از وی
از تن بیرون شدی پس حضرت عمر رضی الله تعالی عنه تازیانه بدست افلح داد فرمود که
ای افلح ترا باید که در زدن دره بر ابو شحمه رضی الله تعالی عنه هیچ رعایت نکنی که اگر رعایت
کرده باشی در روز قیامت عذاب بسیار بینی افلح گفت که یا امیر المؤمنین تازیانه
بچه زنم که بیشتر اندام ابو شحمه رضی الله تعالی عنه بسیار نازک و ضعیف است پس امیر المؤمنین
فرمود که حکم خدای تعالی است بکن آنچه گفتم ترا پس افلح با فرمودن دره در دست کرد
و زار زار بگریست و همه خلق در گریه شد و امیر المؤمنین حضرت عمر رضی الله تعالی عنه فرمود
که ای یاران و خلق گریه میکنید وداع قیامت کنید که روی ابو شحمه رضی الله تعالی عنه باز
نخواهید دید تا روز قیامت پس همه صحابان و یاران رضی الله تعالی عنهم و همه اهل شهر
مدینه گریه کرده از ابو شحمه رضی الله تعالی عنه وداع قیامت کردند و دعا کردند
بعده بر ابو شحمه رضی الله تعالی عنه دره زدند چون بیست دره رسید بر زمین
افتاد و باز استاده کردند چون بیست تازیانه زدند باز بر زمین افتاد باز
استاده کردند گفت که یا امیر المؤمنین و یا پدر بر ما شمشیر بزن که تمام جان من
بزود برآید که طاقت ندارم امیر المؤمنین حضرت عمر رضی الله تعالی عنه
فرمود

فرمود که ای جان پدر خدای تعالی و رسول علیه السلام چنین فرموده است و شمشیر
زدن حکم نیست در آن وقت همه اصحابان رضی الله تعالی عنهم التماس کردند گفتند
که یا امیر المؤمنین باقی تازیانه بر تن ما بزن و ابو شحمه رضی الله تعالی عنه را ببخش کن
حضرت امیر المؤمنین فرمود که ای یاران رسول علیه السلام اگر این روا بودی من بر خود
اختیار کردمی که جگر گوشه من است بعده حضرت ابو شحمه رضی الله تعالی عنه گفت
که یا امیر المؤمنین و یا پدر همچنان کن که خدای تعالی و رسول علیه الصلوة والسلام
حکم کرده است بعد ازین گفت که یا پدر من حلق من خشک شده است
چیزی آب ده فرمود که ای جان پدر کسی از فرزند خود آب دریغ ندارد
ما را از دنیا تشنه برو تا شربت بهشت بیابی بعده ابو شحمه رضی الله تعالی عنه
روی بسوی مادر خود کرد و گفت که ای مادر در دنیا مشفق و مهربان بسیار
بودی پس امروز هم راضی باش که بعد ازین روی مبارک تو نخواهم دید
مگر روز قیامت مادرش گفت الوداع الوداع الی یوم القیمة می دانم
شمع زده باش خدای تعالی و رسول علیه السلام را راضی کن همچنین صد تمام
زدند روح مبارک ابو شحمه رضی الله تعالی عنه را حوران گرفته در بهشت
بردند و در تمام آسمان غوغا شد که رحمت باد بر این چنین

بندگان که حکم خدای تعالی بجا آرند بعده ابوشحمه رضی الله تعالی عنه را غسل دادند
و نماز جنازه گزاردند و دفن کردند و چون شب شد امیر المؤمنین حضرت عمر
رضی الله تعالی عنه حضرت ابوشحمه رضی الله تعالی عنه را در خواب دید که در بهشت
بر تخت امید و تاج نور بر سر نهاده است و حلهای بهشت پوشیده است
گفت ای پدر رحمت حق تعالی بر تو باد که مرا حد زدی و از آتش دوزخ
خلاص کردی و هم از شفاعت حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم کردی
من بر تو راضی ام و بر تو خدای تعالی راضی باشد اکنون سلام من به مادر من
برسانی و بگوئی که فرزند تو از عذاب دوزخ خلاص شده است و در
بهشت رسیده است الحمد لله رب العالمین تمت تمام [illegible] کتاب [illegible] العارفین
[illegible] الرحیم
کاتب [illegible] محمد حبیب [illegible] غفر الله له ولوالدیه
ولاستاده ولجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات
برحمتک یا ارحم الراحمین

میکنند که هر روز یعنی ده بار کلمات بر زبان میگفتند اول انگه این پسر آدم آنچه کردی تو بر پشت من
و تنگ بیتی در شکم من دوم انگه این پسر آدم خنده میکنی بر پشت من گریه خواهی کرد در شکم من سیوم
انگه این پسر آدم خوشی خوردی تو مال یتیمان و مستحقان بر پشت من و خورند امروز که لشت تو
گرد و مات و مار آنچه در شکم من چهارم انگه این پسر آدم خوشی باشی تو بر پشت من اندوه کنی
مشغول در شکم من پنجم انگه این پسر آدم مال حرام جمع کردی بر پشت من و بریزند اعضاء تو
در شکم من **حکایت** آورده اند که روزی حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم در گورستان
که او را بقیع گویند رفته بود ناگاه در گورستان آواز ناله و زاری بشنیدند که انا فوقی
و انا ربی عجبه و انا ارض بحسبه و انا ارض اشتی ط معنی در جهان اسلام یا بدا
آتش و فرزند من آتش و درست من آتش و جسم من آتش است رسول صلی الله تعالی علیه وسلم
حاضر شدند و استاده ماندند هر که درین گورستان مرده است بیرون آید و بسر گور عزیزان
خویش استاده ماندند جمله خلقان بیرون آمدند و بر سر گورستانها عزیزان
و بر سر گور استاده شد بعد از ان دیدند که عورتی پیری عصا بر دست گرفته بیامد
که گفت پسرمن است و لیکن از وی بیزارم حضرت محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم از وی پرسید درین گور ترا
فرزند چرا از وی خوشنود نشوی گفت هرگز خشنود نشوم که مرا سخت آزرده گشت

هر چند که می گفتند خوشنود نمی شد حضرت محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم دست بدعا
برداشت و گفت الهی حجاب از میان بردار تا عذاب معاینه کند که حجاب
حجاب از دور شد مادر که فرزند را در آتش دید پسر در میان آتش سوزنده دید که
در میان آن گور سوخته و چون احوال پسر چنین بدید از خوف بیخود گشت و خود
بر تربت پسر افکند و گفت ای یار محمد یا من خوشنود شدم تو هم خوشنود شو
و عذاب از جگر فرزند من برگیر محمد خوشنود شد مادر هیچ عذابی بروی نماند
تا بدانند که دعای مادر و پدر در حق فرزند چنین مستجاب میگردد حکایت دیگر
بشنو در عهد حضرت محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم جوانی در خیال مستی طپانچه بروی
مادر بزد چنانچه از چشم خانه چشم او جدا کرد مادر چشم گرفته پیش حضرت محمد رسول الله [صلی الله علیه و سلم]
بیامد و گفت پسر من این حالت کرده است و پسر او در حالت مستی بخواب رفته بود چون
ساعتی گذشته که بیدار و هشیار گشت مردمان میگفتند چه کردی در حالت مستی چشم
مادر برکندی گفت بلا دست چنین امر ناپسندیده کرده ام که کاردی بستد و بردست خود
میگفت چرا در حق مادر من چنین کاری ناروا کردم این بگفت و کارد بر بند دست
براند و جدا کرد و دست بریده برگرفت و خون چکان نزدیک حضرت
محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم بیامد نظر بیچاره مادر بر دست بریده فرزند افتاد و درد
چشم فراموش کرد و نزدیک پسر خود بیامد و گفت ای [فرزند] مادر چرا این بیداد بر تو
کرده چشم

کرده چشم مبارک بی نور کردانید مادر بلطف بر پسر شفقت آمد و پسر
در کنار گرفت و دست و روی بوسه داد حضرت محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم
از حال ایشان متفکر گشت حضرت جبرائیل علیه السلام در رسید و گفت ای سرور عالم
فرمان میشود که وقت عذر و عمل نیست وقت شفقت است در حق ایشان
دعا کردن از فضل و کرم کردن در حق است حضرت محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم
در حق هر دو دعا کرد خدای تعالی جل جلاله شفا بخشید بفضل و کرم خود بر ما
بحقه و کل ... حکایت یک فرزند بوده زن سفر حج کرده بی دستوری مادر خود
زاد و راحله همراه کرده روان شد هر چند مادر منع کرد گفته مادر قبول نکرد
چون منزل های بسیار کرد در راه آمدند اتفاقا زاد و راحله در دست بستدند و هر دو
دست و پای جدا کردند همچون پاره گوشت در راه گذاشتند مؤذن بیت المقدس
در خواب بشارت گشت که برخیز در وادی بیابان برو و از حال جوان در یاب
احوال او چگونه گشته است مؤذن پای در راه نهاد چون بر سر وقت آن جوان
رسید گفت ای جوان این چه حالت است گفت بی دستوری مادر قدم در راه حج
نهادم بجزای کار بد اینجا رسیدم تا معلوم شود بندگان خدای تعالی که در حج رفتن
بی دستوری مادر و پدر چنین معامله باشد و آن برای کسی که مادر و پدر را رنجه
کند و دشنام دهد ... تا در دم آخر حالش چگونه گردد و این جوان

مؤذن سه درخواست کرد که مرا در خانهٔ مادر من برسان تا دل در بیابت آرم
حال از مادر رخصت جدا نشوم مؤذن گفته آن پسر قبول کرد پس هم در خانهٔ مادر او
بنشاند و خود باز گشت جوان آواز از درون خانه بشنید که مادرش
میگفت الهی نمیدانم که در سفر یاد با فرزند من چه معامله کرده باشند که خبر
گفته می بیرون رفته است اکنون یا بی برسانم که خاطر من از جهت او قرار
نمیگیرد جوان با دست بریده در دروازه مادر حلقه جنبانید مادرش آغاز کرد
وگفت کیست که در خانهٔ بیوه زنان در این زمان دروازه میزند مگر آن
اجر غریب فرزند من گویا برخاست و بیرون آمد دید غریبی نشسته بود گفت مادر آن
این غریب است نان بدهم فی الحال در خانه رفته نان آورد وگفت ای فقیر نان بگیر
گفت نان چگونه گیرم دست ندارم گفت پیشتر بیا گفت چگونه آیم
پای ندارم از سخن وی هوش زایل گشت وگفت ای جوان گفتارت
بگفتار پسر من میماند فی الحال دوید و چراغ آورد و در روی او دید
از روی پسر بشناخت پس بالا آمد و گریان گشت وگفت من نیز همچون تو پسر داشتم
اما نمیدانم که در غربت چه بر او گذشته است پسر چون نماند فریاد و زاری برآورد
وگفت ای مادر پسر تو منم چون این سخن از جوان بشنید نعره بزد و بیفتاد
و بعد از ساعتی بهوش آمد روی بسوی آسمان کرد وگفت الهی

تمت الاحوال

این احوال که کردی بلا کشی میکردند و در سعادت ایمان محروم ماندی در غافلان
و در بریده‌اید با ایشان بد اعتقاد که آن بمراد خویش رفته اینچنین معامله با وی شده
شما که نیک کار و دیگر معامله دین و دنیا در گفته مادر و پدر حرف بجای آرید
کار شما در این جهان و آخرت ضایع شود با پادشاه چه خواهد کرد آنجا حاجت و جمیع
موقف بارز در خدمت مادر و پدر ما یا آید در رحمت و کمال کرم

باب در بیان حقوق فرزند

میگوید آورده‌اند که عبدالله مبارک رحمة الله علیه اتفاق حج افتاد و در وقت
نزدیک دریا رسید که بر جهاز سوار شود ساعتی بگذشته عورتی نزدیک او آمد
رفته و در دوران شد نظر عبدالله مبارک بر آن عورت افتاد وگفت بروم از حال
این عورت واقف شوم که این مرغ مرده چه خواهد کرد پیش آمد و پرسید از
این عورت مرا بگو این که برگرفته‌ای چه خواهی کرد عورت آغاز کرد که پرسنده
این مردار مرا مباح است که امروز سه روز است که با من و فرزندان چیزی
نخورده‌ام و حالت فرزندان من دشوار شد چون عبدالله مبارک
شنید با خود گفت برادر حج چه میبری آنجا حج تو همین جا است آنچه زاد و راحله
بخشید آن زن را پس با او در بغداد ماند چون حاجیان بعد مدت از حج
باز گشتند مرد در بغداد به پیش آمدند عبدالله گفت اگر امسال در حج نرفته‌ام
باری داشت حج گفتند حاجیان بگیریم جوانی بیرون بغداد شد چند نفر حاجی از ... آمدند

و ملاقات او بکردند و گفتند ای عبدالله در حج یکجا آمده‌ایم امروز چه عجب
که بینی از جا در بغداد آمدی عبدالله از سخن حاجیان در فکر ماند که این
سخن این زن از کجا میگویند باز دانسته که او حکم در این زیر حکمت الهی رفته است
همان شب در خواب رفت در خواب دید ای عبدالله در فکر چه مانده
حاجیان راست میگویند چون از جهت زن در حج نرفتی ما به نیابت تو
فرشته در صورت تو فرستاده‌ایم تا حج کند که اهل قبول افتاد و آن حج قبول
دران قدر حاجیان امسال حج کردند از برکت حج این سال همه قبول
کردیم تا بدانی که مرتبه مستی و مشتاد در حضرت خدای تعالی چنین عظمت دارد
حکایت دیگر مردی زنی داشت نزدیک یک جهودی همسایه بود روزگار فرزندان بقوت
بسر میگذرانیدی تا روزی چند روز گذشته قوت فرزندان از جای نرسید فرزندان
خورد و درآنجا چون خورد که طلبیدن گرفتند که ای مادر چکنیم ما طاقت نمانده
در خانه این همسایه جهود بوی طعام میرسد شاید ما را چیزی بیارید تا آتش گرسنگی فرو
نشیند مادر چون حالت فرزندان دید بشورید پاره در کشید و چوخ
در خانه آن جهود گرفته پیش در جهود بیامد ایستاده که نظر جهود بر عورت
افتاد در خاطر گذرانید که آن عورت در خانه من بهر دزدی آمده است زنی
بکمین گاه بود و واقف شوم تا چه کند چون عورت دید که جهود حاضر است نمیکند

بازگشت بخانه خود بیامد فرزندان دوان بجای خود و گفتند ای مادر چه آوردی
گفت ای جگر گوشگان مادر رفتم بطعام زن جهود ایستاده ماندم اما آن مرد ندید
و چیزی نداد دیگر ای فرزندان من صبر کنید تا برود بیگانه چه گویم فرزندان گفتند
ای مادر باز برو شاید آن مرد چیزی بدهد از بهر خدا دل فرزندان درهم گردید
هم برفت چون پیش در جهود رسید باز نظر جهود بروی افتاد و در خاطر
بگذرانید این عورت دزد است جهود چیزی نداد عورت شکسته دل بازگشت و این
مرد جهود نیز برابر بازگشت در خانه عورت بیامد تا برای اینکه در خانه من
بهر چه آمده بود چون عورت در خانه رسید جمله فرزندان دویدند و نزد مادر
بیامدند و گفتند ای مادر چه آوردی گفت ای فرزندان صبر کنید بدرگاه باری تعالی
حق تعالی نعمتهای گوناگون بدهد انشاء الله تعالی جهود از عورت این سخنان بشنید
گفت از بهر فرزندان نیامده جهود از خانه عورت بازگشت در خانه خود رفت
و زن خود را گفت از طعام موجود کن زن طعام مخصوص آن جهود برداشت
و نزد عورت بیاورد مادر فرزندان معذرت بسیار کرد و گفت من نزد شما
واقف نبودم این طعام بخورید بعد از آن طعام بخوردند گفت ای فرزندان

در حق این مرد دعا کنید مادر با فرزندان سر بسجده فرو بردند و گفتند الهی این مرد
ما را طعام داد تو بکرم خویش اعطاء ایمان ده هنوز سر از سجده نه برداشته بودند که
فرمان شد مادر با فرزندان سر از سجده برداشتند جهود گفت که کلمه گوئید تا بشرف
ایمان مشرف گردیم ایشان گفتند بگو لا اله الا الله محمد رسول الله چون بسعادت
ایمان مشرف شد و ازیشان باز گشت در خانه خود در آمد نظر زن بر روی افتاد
ای شوهر چندین سال با تو بودم هرگز چنین نوری در روی تو ندیده بودم
جهت چیست امروز روی تو روشن و درخشان است گفت ای زن امروز خلعت
ایمان پوشیده ام این نور ایمان است زن گفت مرا نیز بدین سعادت محروم
مگذار بر من نیز بگو تا من نیز بدین سعادت مشرف گردم شوهر گفت ای زن بگو لا اله الا الله
محمد رسول الله زن بحق تعالی ... گفت و بشرف مسلمانی مشرف گشت پس معلوم
شد که سخاوت هشت خصلت ... توفیق یابد ای ... سخاوت
همه کس ... گردان ... کرمه ... بالصواب باب در بیان فضیلت
مهتر شعیب علیه السلام از ضعف ... چندان بگریست که هر دو چشم مبارک
ایشان نابینا شد فرمان بارگاه در رسید یا شعیب چرا میگریی گفت خداوندا
ازو

از خوف دوزخ و عذاب او همراه او گریه میکرد فرمان شد ای شعیب آتش دوزخ حال
به پیغمبران ندارد و ترا باز چشم میدهند بعد ازین از خوف دوزخ نگری مهتر جبرئیل
فرمان شد پر خویش در چشم مهتر شعیب علیه السلام فرود آورد هر دو چشم ایشان
بینا شدند باز از گریه شروع کرد که تا نابینا شد باز جبرئیل علیه السلام نازل
و گفت فرمان از بارگاه در رسید یا شعیب از خوف دوزخ میگریستی
امان یافتی و چشمهای تو بینا شدند اکنون برای چه میگریی گفت ای
جبرئیل علیه السلام در تمنای بهشت میگریم که از زندان بمقام جاوید خواهم رسید
فرمان آمد که انه والله تعالی جل جلاله در بهشت اول که در آیند پیغمبران باشند
بعد از ان طائفه دیگر در آیند بعد ازین گریه مکن که بهشت خوش
گردانیدیم باز جبرئیل علیه السلام فرمان حق آورد که بگریه خوبی
بجز ... و ... چند گاه دیگر گذشته باز در گریه شد که هر دو چشم مهتر شعیب علیه السلام
ایشان نابینا شد باز جبرئیل علیه السلام ... رسید و گفت که چشم مبارک
... میگریی خدای تعالی میفرماید که پیغمبر خدا از خوف
این زمان از چه چیز ترا گریه می آید گفت ای مهتر جبرئیل علیه السلام اکنون از دوری جمال او

مراد از گریه آن روح است باشد که این چشم فی نفسه می بیند در ربع برسد فرمان آید
بعد از این گریه چه حاجت در گریه بقا و دیدار جل جلاله در گریه باشی در چشم تو بینا
نکند دیگر حکایت آرند که در عهد محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم یاری بود که او چشم
نداشت بخدمت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بیامد و گفت یا نبی الله من هیچ کس
ندارم که مرا در مسجد آرد تا سعادت نماز جماعت تو حاصل شود پیغمبر علیه السلام
فرمود از خانه تا مسجد رسن بربندند تا گرفته بیاید و برود همچنان هر شب
بگرفتی در مسجد آمدی و رفتی تا روزی منافقان و کافران حیله کردند گفتند چاره کنیم
کور از صحبت پیغمبر علیه السلام دور شود دیگران چگونه از دین دور مانند کافران
بیامدند و رسن مقابل راه او بربستند وقت نماز در آمد چه که اگر
دست برسن بگرد و رفت به مسجد محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم حرکت چون قدم پیش نهاد
کافران از آن رسن بر چپ در رسید قدم پیش نهاد کافر دیگر در رسید
همان چه حالی نور مسجد مبارک در آمد نظر پیغمبر علیه الصلوة والسلام بر وی افتاد و از وی
پرسید این جا چه با تو بی رو گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم از جهت محبت
تو با من یکی بودند تا از سعادت جماعت تو محروم نمانم پیغمبر علیه الصلوة والسلام

چون گفتار او شنید دو دیده پر خون گردانید و در دیده مهر و لطف او تو حالت تا داشت
بر دوالت و از حضرت باری تعالی بجهت او دعا خواهد جبرائیل علیه السلام در رسید
و گفت یا محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمان می شود که جا در ازل حکم
کرده ایم روز وعده حکم جاوید که حکم خدای تا بنا کرده ایم و چون در دنیا
هم نابینا باشد و چون بگیرد نابینا بمیرد و سؤال که هر نابینا دید و در آخرت
حاضر گرداند و در حوالی نامه اعمال که خوانند نابینا خوانند و بر پل صراط
که بگذرد نابینا بگذرد و چون در بهشت در آید و چشم در بهشت بهر ما بگیرد
گرد است و قت ... دهیم اول چشم برگشت به دیدار ما بینند آن محمد رسول الله
این یار چه بگوید این سخن را اختیار کند و در دنیا این چشم بهم ... دو
رفقا ... در بهشت چون پیغمبر علیه السلام از جبرائیل علیه السلام
بشنید یار را گفت ... تحمل اختیار کرد که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
الحمد لله دعا کنید حیات دنیا چند ماه است بی ... هیچ نخواهم
دیدار را این ... یا بهشتی وعده ... بی ... و سعادت دولت
... حساب جنات ... روز و فردا روز

دیدار را نه بینا جل جلاله چندان یک لیب را گاه چشم او نابینا

قرار شان باد و نصیحت ملک دند که تو زنی صاحب جمال بودی و ترا چه چیز کرد به

مکنیانند که چندین گردن بجهد که هر دو چشم تو نابینا گفت ای بی‌ستان

می خورد از قیامت اند [illegible] حالت شاد نیست یا این چشم دیدار یار مصطفی

خواهد دید و یا نخواهد دید هر دم لت چشم از غم بی دیدار ریخته و دنیا

باخته باشد و اگر نخواهد دید چشمی که از سعادت وی دیدار حق تعالی محروم ماند

هم در دنیا روشن به از آنکه بحرمت آن نیکبختان که جان و تن خود را در راه

رضای تو حاصل کردند این هر دو چشم من بیچاره را به حرمت ایشان به نور خود منور

گردان بمنه و کرمه و فضله آمین و رب العالمین حکایت در صفت

مهتر موسی علیه السلام و مناجات او در کوه طور با حق خدا تعالی رفته بود بیندگی

بحکم فرمان بدعوت فرعون برفت و قوم دیگر از بنی اسرائیل از دنیا در رفتنا

ببرد و لقا دوری افتد چون مهتر موسی علیه السلام بکوه طور سینا بر آمد فرمان رسید

الکنون غافل گو فی الحال مهتر موسی علیه السلام خدا تعالی بچهار صد تام ثنا بگفت

آن دم در کشید و در خاطر گذشته زینها [illegible] حق تعالی بحفظ خدا تعالی

و چهار صد تا

بچهار صد تام ثنا گفتم این قدر در خاطر نیکو گذشته بود را فرمانست آمد ای موسی

پس پای باز کرد و در زیر کوه و در آن که اندیشه باطن تو نعیم قدیم خود و انعام

مهتر موسی علیه السلام فی الحال باز گشت و فرود کوه طور غاری بدید و در آن غار

در آمد بیشتر صحرا بدید با سافت و جوی روان و در و روان دید و در سر جوی

درختها با سایه دار خوب بدید و در خاطر گذشته زیر آن درخت قرار گرفت

مدتی بیاسایم چون فرود آن درخت رسید و دید جانوری در شاخ آن درخت

نشسته است و ثنای خدا تعالی میگوید مهتر موسی علیه السلام در شاخ نگاه کرد آن جانور

گوشی نهاد و نشنید در ثنای خدا تعالی را بچهار هزار نام میخواند مهتر موسی علیه السلام

هم در فکرت ماند و با خود گفت ای موسی تو خود خدا تعالی را بچهار صد تام ثنا

بخواندی و گفتی زهی دوستان خاطر که حق تعالی به یک ساعت بچهار صد نام

ثنا گفتی ای موسی تماشا جانوری بدید که در یک ساعت خدا تعالی را بچهار هزار

نام بخواند دیگر مهتر موسی علیه السلام بمناجات بود و گفت الهی این جانور به یاری

گو یا کن تا من چیزی بپرسم فرمان شد ای موسی تا آن زمان که این جانور را آفریده

بجز ذکر ما با غیر سخن نکرده اما دعای تو مستجاب کردم هر چه پرسی

مهتر موسی علیه السلام گفت ای پرنده خدا تعالی فرموده است تا تو با من در سخن

وران درخت آمد و پرسید چرا جانور آغاز کرد السلام علیک ای پیغمبر خدا تعالی
فرمان بکن آنچه تو مقصود پرسیدن داری پس مهتر موسی علیه السلام گفت
ای جانور چند گاه باشد که بر شاخ درخت نشسته گفت ای پیغمبر خدا چند شب چهار
سال برآمده است که درین شاخ درخت نشسته ام و آب و دانه روزی من ذکر خدا است
مهتر موسی گفت درین مدت چهار هزار سال برآمده است که گاه طلب چیزی
بر من غم نشد این چیزی خورده در زمین مهتر موسی گفت چرا
درخت تو چرا نکرد و خوردن آب نشد چرا نخوردی جواب داد از زبان مهتر موسی
تا چون شنید جانور زبانی دریافت گفت سوگند نصیحتی کرد و گفت ای موسی بعظمت
ای خدای کریم چون من ضعیف نحیف درین مدت چهار هزار سال چنان
در ذکر خدا مشغول و مقصود تسبیح بدان مستغنی از خوردن آب سیر و دانه و مکر
در درخت این است آن جانور دیگر را آغاز کرد اکنون فرود ... که آب میرود و آنها اندیشه
کردم که در خوردن آب تقصیر از سر جان من در اندام قبض شود از ذکر معبود
محروم مانم چون مهتر موسی این احوال جانور بدید تحیر گفت ای محبت انجمنی
مرغان خدا تعالی هستند و تو بر حضرت چه کسی است بر دل که دل کرد او وحده
چون لیلی در جهان نماند مجنون تجرد کشید تنها بحزن و غم رو بشهر لیلی بگرد
بود از دیگر
چون نزدیک شهر او رسید دختران چند با یکدیگر بازی میکردند از ایشان پرسید ال
دختران پاسخ میدانید لیلی را کجا دفن کرده اند یکی دختر از میان ایشان جواب
گفت ای مجنون سالها عاشق و محبت در دل تو نهفت اگر عشق تو کامل بودی بجز
تربت دولت خود را از غیر پرسیدن مستغنی دختر که مجنون در چیست بی بند
باز دوخت آن زمین که در سودای فرقت چه جانور در گورستان در آن زمین بگو بوی محبت اگر
ای مجنون چندین مدت سوخته اما کامل در محبت این که دختر گفت سخن که از
دختران این شنیده بگورستان رفت و در سر گور که میکند آنست کریان کی
محبت عشق میرفت تا بگور رسید بوی لیلی در مشام مجنون رسید و دانست که همی
گور لیلی است تربت در کنار گرفت و آه چند زد و رسید از جان برآورد و جان بحق
سپرد بیت نخواهم زلیستن بی تو ای جان چه کار آید مجال است این که بی لیلی همی
مجنون بیاسایند ای جز بحرمت عاشقان حضرت پاک که جان ما منور معرفت منور گردان
و محبت خود روزی گردان بمنه و کرمه آمین و رب العالمین
باب چهارم
در فضیلت سلطان ابراهیم ادهم آورده اند که چون مملکت ... ترک داد
و جام ژنده در برکرد در طلب مطلوب بیرون آمد مدتی در راه بود شبی نزدیک ایشان
در شهر هارون رشید شد و امیر عیسی در شهر مملکت سلطان ... دزد ... ایشان افتاد
به تهمت دزدی گرفتند و میگفتند درین وقت ... دزد

چون روز دیگر امیر عیسی برادر هارون رشید بود که امیر وزیر گرفته شده است خلیفه
فرمود بیارید سلطان ابراهیم ادهم را پیش هارون رشید بردند خلیفه از طعام
خوردن باز مانده بود و فارغ گشته و شیرینی و حلوا با قوم می خورد چون نظر
بر چهره سلطان ابراهیم افتاد در زمان در خاطر خلیفه بگذشت که از جبین روشن
چگونه دزدی برآید باز خلیفه اندیشید که روا نبود در قیامت حجت این باشد از
جهت خود تفحص کنم اگر خلیفه روی بجانب سلطان ابراهیم آورد فرمود که تو دزدی
وا که دزدیم نیست بهر چه بر من آمده بود سلطان ابراهیم جواب داد که طلب مولا
با عهده بود امیر عیسی طاقت نماند بی قرار سلطان ابراهیم را سیلی میزد و گفت
خلیفه چیزی نیکو پرسد تو جواب دیگر میدهی ها دعا کرد هارون رشید برادر امیر عیسی اعتراض آمد
و گفت من از این چیز پرسیدم این جواب داد اعتراض کی فرمودم که تو سیلی بزنی
خلیفه فرمود مرکسان خود را تا هم او را یک سیلی ده سیلی برادر امیر عیسی بزنند و خلیفه
از پیش خود طبقی پالوده برگرفت و بر دست سلطان ابراهیم داد چون امیر عیسی
میزدند سلطان ابراهیم بخندید هارون رشید و گفت دینار سیلی میخوری تو در چه
مرضی سلطان ابراهیم گفت این بیچاره فرمود تو میکرد او در بهشت و چون
دنیا بود و من در بهشت دیدن مولا خود بودم آخر مراد در طلب مولا خود حلوا میدهد
داد و در طلب دنیا سیلی زدند سلطان فرمود که این حلوا که داده ام نخواهم خورد خلیفه
گفت چرا نخوردی سلطان گفت که تا حساب خانه نیست پالوده است خلیفه

گفت آلوده

گفت آلوده چه باشد سلطان فرمود که اگر یک دانگ یا دو جو درین افتاده است هم آلوده
داکر از وجه حلال است چرا خود از جبین لذتها حل برگرفته ام خلیفه گفت
که تو را آنجا میدیدم از بهر تهمت دزدی که گرفته اند چند مدت برمی باشی سلطان
ابراهیم گفت ای خلیفه بیک شرطی بر تو باشم خلیفه گفت کدام شرط است سلطان
ابراهیم گفت اگر برحقی تو مرا دست دزد گرفتی چگونه پیش خلیفه تیغ بود
دست خود بر تیغ برد و گفت ببین این تیغ سر از تن تو جدا کنم سلطان ابراهیم گفت
ای خلیفه هنوز من کناه تو نکرده ام سبحان سر از تن جدا میکنی پس در صحبت تو چگونه
توان بود پس من در طلب معبود خود چرا نباشم اگر روزی بیزار کناه کنم در مجموع
ای ها بر رو و کار عبد کرده ام او بلطف خود فرماید که ای بنده بخشیدم خلیفه گفت
چیزی از من در زر زاد و راحله قبول فرمائی و دور از کرم نخواهد بود سلطان ابراهیم
گفت ای هارون رشید از تو من چیزی قبول کنم اگر در خزانه پروردگار حقیقت درنگ بینم
خلیفه گفت که من شنیده ام که بادشاه بلخ در طلب مولا خود جمله چیزی که
در پا انداخته تا اکنون من شکسته فقیر قبول کنم حضرت خود فرماید اکنون از جهت
خود بولایت دیگر روان کنیم بزرگان یمن شنیده اند که بادشاه بلخ در طلب مولا خود
همه مملکت خود بگذاشته و بغربت سفر برون شده بر همه صفا و کبار
با استقبال بر صدق آمدند و یکدیگر میگفتند از زود برویم و روی بادشاه ببینیم
او از جمله چیزها گذاشته است و در طلب مولا خود رسیده همین گفتند از زمین

مانده بود که مردی از پیش سلطان ابراهیم ملاقات شد گفت امروز جمله جهانیان
از یمن سوار شده بیرون آمده اند تا بزیارت سلطان ابراهیم مشرف گردند چون
این سخن از راهب بشنید و در خاطر سلطان ابراهیم گذشت که ای سلطان ابراهیم کار تو
بجائی رسید که جمله شهر از بهر تو سرگردان شده می آیند باز سلطان بر نفس مجاهده آغاز کرد
ای این چه کبر است که بر خود می کردی تا عبرت الله شد خود از زینت بر گیر دوم روز ا
سلطان ابراهیم از خانقاه جدا شد و تنها رخ به یمن کرد و دید خلق فوج فوج در فوج میرفتند
تا یک فوج نزدیک سلطان ابراهیم بمجرد رسید سلطان ابراهیم را پرسیدند و گفتند
ازینجا چند و هیچ خبر از سلطان ابراهیم ادهم داری که اچه مقدار زیارت سلطان ابراهیم
گفت حکایت او چه می پرسید که او سرگردان کار خود است این نه ندانستند ا
سلطان ابراهیم ادهم همین است گفتند آن شیخها از تو حکایت بشنیدند اخبار او پرسیدیم
تو اهانت سخن او میکنی این بگفتند و سلطان ابراهیم را چند ملت و چابک زدند
چون سلطان ابراهیم بیهوش شد چون فارغ از زدن شدند و در سر سلطان ابراهیم گرد گشتند
سلطان ابراهیم باز بهوش آمد بر نفس خود آغاز کرد که در هر روز در فکر بزرگ خود
میکردی ای نفس مردان بزرگ تو نبود اما قدر و عظمت تو این زمان معلوم گشت
اکنون در نظر اهل یمن خوار گشتی الغرض تا روزی که سلطان ابراهیم در بازار
دید که مردی انجیر و خرما نشسته میفروشد و مدت سی سال برآمده بود که سلطان ابراهیم
ترک مملکت داده بود فاما کاهی در دل او نشسته بجهت انجیر و خرما میکشید

بود از هر میوه

چون از هر میوه یکی بود که فروخته میشد سلطان ابراهیم مایل شد پیش انجیر و خرما
فروش رفت و گفت نعلین کهنه من است و یک دو انجیر و خرما بمن ده خرده فروشنده گفت
بنعلین کهنه من انجیر و خرما نمی فروشم سلطان ابراهیم چون این جواب بشنید و رخ بیرون کرد
در نزدیک انجیر فروش مردی خفته بود آغاز کرد که ای خرما فروش هیچ میدانی که این نعلین
کهنه های کیست چند انجیر و خرما میداد او که بود خرما فروش گفت هیچ معلوم
نکردم گفت این پادشاه بلخ است و همه مملکت خود در رضای مولی الملک خود در
باخته است اکنون ضعیف میگذراند اکنون طبع انجیر و خرما پر کرده به بر هر چند
که دو بخورد و عوض آن صد دینار بدهم فروشنده در حال انجیر و خرما در طبق بکرد
و در عقب سلطان ابراهیم بدوید و پیش سلطان ابراهیم رسید و گفت ای مرد انجیر و خرما
بستان سلطان ابراهیم او جواب داد اکنون نستانم انجیر و خرما تو اکنون از دل من رفت
بدولت تو بالله مرا نیافته انجیر و خرما و درین چون از زبان سلطان ابراهیم چنین جواب بشنید
باز گشت و سلطان در خلوت بیامد بعضی مناجات آغاز کرد مولای مولای اگرچه تنها ام
فاما ذکر تو مونس من است و شوق حضرت حق زیاده شد و سر بسجده نهاد و جان
بحق تسلیم کرد و درین باب میگویند که حضرت سلطان ابراهیم ادهم رحمت الله تعالی علیه
محبت دنیا از دل همه را دور کرده و محبت حق تعالی خوف در دل هیچ روز
بجمله و کمال رسید حکایت مرد صحیح در زمان خلیل و آدم و روح الله که یک

دختر بخدمت حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم گریان و زاری کنان آمد حضرت
رسول کریم فرمود ای دختر ترا چه چیز در گریه و زاری میدارد گفت یا پیغمبر
خدا مرا مادر و پدر من بود وفات یافته‌اند و در فراق ایشان روزگاری
بسر بردم امشب مادر و پدر خود را در خواب دیدم که قیامت قائم شده است
و خلق اولین و آخرین در عرصات حاضر آورده‌اند و دستوری در پی جایی افتاده
و من در عرصات بجهت دیدن مادر و پدر خود میدویدم تا نگه کردم در جایی
افتاده دیدم که مادر من میان دوزخ مبتلا گشته است و آتش گرد او گرد آمده میکند
و عجب دیگر دیدم دست راستش مادر من پاره جامی است و در دست چپش پاره نانی
و درو آتش [illegible] اگر از جانب راست حمله میکند بجام دفع میکند و اگر آتش
بجانب چپ حمله میکند بپاره نان دفع میکند گفتم ای مادر این حالت تو
سیوم [illegible] معصیت شده است گفت ای دختر من [illegible] از
دیدم [illegible] در رضای پدر [illegible] نیک کرده
بکسی نداده [illegible] امروز [illegible] بجزای پاره جام [illegible]
آتش دوزخ در وقت من [illegible] گشته است اکنون بآن دفع میکنم [illegible]
گفت ای دختر من پدر تو [illegible] مقام [illegible] مردان در بهشت [illegible]
[illegible] طلب کن آنگه جانب [illegible] در حوض کوثر
افتاده دیدم

افتاده دیدم که لب حوض کوثر بدست پدر من داده‌اند یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم
[illegible] دیدم که نزدیک حوض کوثر [illegible] و چهار یار [illegible]
پدر من قدح شربت حوض کوثر میگیرد بدست یاران تشنه میدهد و یاران [illegible]
[illegible] چون پدر [illegible] مشرف دیدم و مادر [illegible]
دیدم از جهت حال [illegible] خواستم که قدح [illegible]
ببرم گفت [illegible] من خداوند تعالی آب حوض کوثر بر [illegible]
کرده [illegible] اگر قدحی [illegible] در کف من [illegible] گفت
دست [illegible] من دست [illegible] کردم [illegible] در کف [illegible]
انداخته من کف دست [illegible] کرده آوردم [illegible]
[illegible] رسیدیم گفتم ای مادر [illegible] در [illegible]
فرشته [illegible]
آب حوض کوثر [illegible] خداوند تعالی دست ترا [illegible] کرده
[illegible] بر تمام [illegible] کرد [illegible]
[illegible] مقام [illegible] و [illegible]
که [illegible] داشتم [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم
[illegible] بدست [illegible] بر دل [illegible] بیداد

دعا کرد و گفت الهی بمحبانی است چنانچه این دختر پیری می‌گوید
فردای قیامت بمحبانی خوشنود بود دست این دختر را درست کردان دد
حالت زمان درست آن دختر درست و نیکو گردید **حکایت** ملک [illegible]
مردی در بلخ مشهور بود تا مرد بخیل رو به جهان رسید اگر کسی بدیدی او
چیزی دادی سه شبان روز سر بخیل بدیدی خورده نخوردی الغرض این
مرد یک دختر کی بود او سه تمام روز یک نان سوادی چنانچه یک روز نانی
بدست کرده دختر کی به او داد و خوف از خانه بیرون آمد تا که در [illegible] برور
آن مرد بخیل رسید و گفت از بهر رضای خدا تعالی چیزی بمن دهید که گرسنه از چار
رسیده ام دختر با خود گفت که هر روز پدر من وظیفه یک نان مرا داده است از بهر
رضای خدا تعالی هم بدین درویش بدهم و من امروز گرسنه باشم چادر خوب کرده [illegible]
دختر آن نان خود که گرفته بود برداشت در درویش گرسنه بداد درویش باز دست او بوسید
و در خوردن نان مشغول گشت آن مرد بخیل که از بهر کاری رفته بود باز آمد دید
که مردی نزدیک در او نان می‌خورد چهره روی مرد بخیل متغیر شد درویش
پرسید که این نان ترا که داده است درویش اشارت بخانه بخیل کرد و در [illegible]
آن لحظه بدرویش دختر کی داده است چنین خشمناک گشت در غضب شد
نزدیک دختر کی

نزدیک دختر کی آمد و گفت این درویش نان تو دادی گفت آری ای پدر درویش
نان من داده ام آن مرد بخیل گفت که من ترا بارها در تمام عمر خود چیزی نداده بودم
تو مخالفت من کردی که بدرویش نان دادی دختر چی است اگر دختر من [illegible]
هرگز نمی‌گفت من [illegible] این سخن گفت و دست آن بیچاره گرفته در خانه [illegible]
بیرون کرد و در بیابان آورد و گفت راست بگو که بکدام دست حق نان بدرویش
دادی او دست راست حق حق فی الحال کارد کشید و بر بند او را از آن دست
جدا کرد و آن دختر کی معصوم بیچاره همانجا در بیابان گذاشت و خود باز گشت
این مظلوم دست داد کردن و تنها در بیابان [illegible]
گفت الهی پدر مشفق از بهر نان دادن بر رضای خدا در بیابان [illegible] دختر باز آمدی [illegible]
اکنون نمیدانم که لطف تو چه خواهد کرد و باز [illegible] در دو مید است و تنها ماند
[illegible] غیر [illegible] هنوز این سخن تمام نکرده بود که خدای تعالی [illegible]
دنیای [illegible] بر سر او رسانید و نظر پادشاه بر دختر افتاد نزدیک
او شد و گفت در بیابان تو کیستی دختر گفت من کنیزک رضای [illegible]
گفت چگونه در بیابان رسیدی گفت ترا که بر [illegible] دختر گفت
حکم خداوند تعالی بر این رفته بود که مرا یک دست کرده و در بیابان رسانید

و من چه کرده ام بقضای الهی راضی شدم هرچه خواهید بکنید چون پادشاه از وزیر رضای
شنید شفقت پدری در جانش پدید آمد و گفت ای دختر کس من در جهان هیچ
دختری ندارم اما دختر من قبول کن و مرا یک پسر است و خداوند تعالی مرا در حق تو
چنان مهربان کرده است که از پسر خود هم زیادت دوست میدارم و من ترا
در نکاح پسر خود درآرم پادشاه این بگفت و محافه طلبید و ترا سوار کرده در برابر خود
برد و آنگاه پادشاه در خاطر خود اندیشه کرد اگر توقف خواهم کرد به پسر ما معلوم خواهد
آمد و دست نکاح نخواهد کرد و در حال پسر خود طلب فرمود و گفت که ای فرزند من
امروز در شکار رفته بودم دختری دیدم غریب و بغایت خلق و خوب روی و صاحب جمال
خداوند تعالی مرا در حق او مهربان گردانیده است که او هم دختر خوانده ام اکنون تو را
آورده ام در رضای من این است که او را در عقد تو درآریم پسر گفت که هرچه
رضای پدر من است بدان راضیم پادشاه قاضی را طلب فرمود و گفت خطبه
نکاح برخوان بعد از آن عقد تمام گشت پادشاه رخ بر خازن کرد و گفت که
لعل و یاقوت و گوهر که در خزانه خوب است بیار پادشاه بدست خود پسر خود هم به
برای عروس میکرد چون تمام پوشید پادشاه از سر تا قدم نظر کرد که جمله پیرایه
درآراسته آنگاه پادشاه گفت که ای دختر من آنچه پسر پدرم اعادت کردن نخواهی

که قبیح است پرورد و تمام است که بدیده ... و معروض شد که دختر تو زن شاهزاده بود بحکم فرمان
پروردگار پادشاه کفش و زیبا کرده و پیش در ایستاده ام اگر عیب دارد به وقتی که کدام عیب
کنم اگر شاهزاده لطف و عطوفت به اختیار کرد مرا برکت بدهد چون آن ضعیفه دلالت
... است پدر است ... برگ تنبول را داد و گفت پدر من زنی آورده است
که تمام عمر خود طالب برگ تنبول هم نخورده است و دیگر به پدرت چه عیب در ما دیده
چون دختر این سخن گفت شاهزاده شنید بسیار شکسته دل شد و چشم پر آب کرد
و حجاب از روی دید و گفت ای خداوند بی عیب عیب من پوش اگر این دلت
من از بهر رضای ... پس به من خود درست گرداند تحقیق درین شاهزاده
موسوم که درین مجلس حاضر ... نام ... خداوند تعالی ... بحجره
... برآنکه که دست خود در چادر کرد ... به مجرد شنیدن در ... آن دختر
دست خود در چادر کرد و در زمان بفرمان حضرت باری تعالی درست گشت ... خود
به دست ... برگ تنبول دادن ... پادشاه که بر در ایستاده ... چون
دست دختر درست ... طاقت نیاورد نزدیک ایشان بیامد و سر
دختر ... در کنار گرفت و پرسید ... آن خدای که دست ترا درست گردانیده
... گفت پدر من ... بغایت
... از غصه ... از خانه بیرون کشید

دو در بیابان آورد و دست مرد از تن سبب قطع کرده بریده و رها ده بیابان
گذاشت و مقصود رضای حق تعالی چون ظالم زن بدر رضای او کرده بود قضا و قدر حق تعالی
شخص پادشاه را قدر بلند به پرسش رسانید بجهت آن که دست زن خدا تعالی در راه حق کرده
ظالم که از بهر خدا تعالی گشته بود هرگز زبان نگشاد حکایت چنین پادشاه دیگر گشته
آورده اند که پادشاهی بود او را فرموده که هر که نان بدرویشی دهد تا هر دو دست او ببرند
و در شهر منادی کنند تا هیچ کس نان بدرویش ندهد که بسیار کسی هلاک می شدند و هم فقرا
که مردم رسم در بیابان دیگر دویدند شهر بیرون آمدند و هیچکس نان ندهند و فقرا را
طاقت نماند فریاد برآوردند و گفتند ای مردمان از جهت ترس پادشاه
نان تمام دو دست بمنع پادشاه نان دهید که ما گرسنه ایم تا در خانه قرار گیرد و در آن
شهر عورتی بود مسلمه نام فریاد درویشان بشنید و از رضای خدا کرد که نان چند
درویش را داد و گفت در ره تا رضای خدا تعالی کرده باشم و اگر پادشاه خواهد شنید
بکنند او در رضای حق خدا نان چنین بدرویش داد و گفت بخور که پادشاه
را اطلاع شود خبر به پادشاه رسانیدند که عورتی نان بدرویش داده است پادشاه
فرمود که من پیش حکم کرده ام که هر که نان دهد هر دو دست او ببرید و از شهر بیرون
کنم و آن عورت را بیاورید تا ملازمان پادشاه آمدند هر دو دست عورت را ببریدند و بیرون
در کردند و از شهر بیرون کشیدند و بیابان مظلومه چهار درویش آمدند و در
دولت دی

چون دست دوم و در فرزندی که شیر دستها چگونه بشیر دهد سیوم در در خانه که برون نشیند
چهارم و درد غربت و تنهائی بیابان الغرض با چندان دشواری که او را پیش آمد در روز
او فرزند شد و در بیابان نظر میکرد و میدید که محل آب در نظر آمد چون تمام
حوضی بود در نظر او بیاورد نزدیک حوض بیامد خواست که دست در آب دراز کند چون
هر دو دست نداشت آب چگونه خورد درون آب رفت تا هم کمر در آب بیامد
تا سر فرزند کند و بیرون آب بخورد بچه از گردن مادر بیفتاد و در آب غرق شد
بعد دست تنها فرزند در آب غرق شد
حوض بایستاد گفت رضینا بالقضاء وصبرنا علی البلاء یعنی من راضی ام بقضای تو
و صابرم بر بلای تو و دست زنان که چون صاحب جمال بر سر او رسیدند آن عورت گفت
جمال ایشان منور دید که جمله بیابان از نور جمال ایشان منور گشته است
بجمال ایشان افتاد و درد دست و درد فرزند فراموش گردانید پرسیدند که تو کیستی
و در کرانه آب چه میکنی گفت چه کنم که فرزند دلبند من غرق شده و دستهای من
بجای نیست دولت درآمد و باز فرزند او زنده شد و سلامت برآمد و بدو داد چون
تمام جوان دستهای او دید پرسید که دستهای ترا که بریده است گفت پادشاه دنیا
گفت چون ظالم که از بهر پادشاه حقیقت کرده بود همه عورت خود بکرد و در عجب
دست عورت درآمد گفت عورت پرسید که شما کیستید گفتند ما دستگیر دنیا و دین
گفتند ما دستگیر دنیا و دین محمد و علی و فاطمه حسن و حسین بود آنها پیش من آمدند
فرصت چون

خداوند جل جلاله بدین صورت بر تو فرستاد رسالت تا کار و نیایی که تو کرده ای در عشق
نیز کار خواهم کرد خدا را با جمله مؤمنان توفیق بخشش بکند و کمال کرم حکایت آورده اند [illegible]
پدر مهتر ابراهیم علیه السلام آورده اند که روزی مهتر ابراهیم علیه السلام نزدیک بتخانه پدر بیامد
دید که پدر بتان هفت صف ساخته و هر بار سر صف پیش بتان سجده میکرد مهتر ابراهیم
علیه السلام چون دید عجب ماند و آغاز کرد ای پدر مرا در کار تو عجب می آید زیرا که بتان
ساخته تو اند و پیش ساختگان خود هر بار سر سجده میبری سجده مر خداوند تعالی را
بکنی که ترا از نیست هست کرد و چشم بینا و زبان گویا داد و هر عضوی بیاراست پس حضرت
خداوند را سجده بکن [illegible] پیش ساختگان خود سجده میکنی پدر گفت یا ابراهیم اگر
سخن تو راست است بگو که همین بتان در حق خدای [illegible] بر تو و پیغمبری تو
دانند و به سخن [illegible] ایمان [illegible] مهتر ابراهیم چون این سخن شنید
روی بجانب بتان کرد و گفت بعزت آن خدائی که قدرت همه جا دارد [illegible]
استماع [illegible] سخن دراز [illegible] اکنون بوحدانیت خدای و برسالت من گواهی دهید همه
بتان آغاز کردند که لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله بمجرد از زبان بتان شنیدن
کلمه در حیرت گفتار آن ماند بعد گفت ای ابراهیم من توفیق کلمه گفتن نخواهم
و نیز [illegible] ببخشید مهتر ابراهیم چون دید که پدر ایمان نیاورد
از غصه جمله بتان شکست آورد و دست بر تبر کرد خواست تا همه را بشکند
مهتر جبرائیل علیه السلام بیامد و دست مبارک او بگرفت و گفت که فرمان
نشود

می شوی که همین زمان بایمان بوحدانیت خدا و برسالت پیغمبر تو اقرار کنند
نخواهم کرد [illegible] از این سخن جمله مؤمنان بشارت عظیم یافتند زیرا که بتان
بیک بار بخدا تعالی و برسالت پیغمبر مهتر ابراهیم علیه السلام گواهی دادند این نزد
خدا تعالی نخواهد که مهتر ابراهیم علیه السلام بشکند مؤمنان را همیشه محبت آنچه دارند
و هر زمان بسعادت این کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله مشرف شدند اگر در حیات
از عذاب نجات یابند هیچ عیب نیست و نبود در کار حضرت خداوند تعالی که
چون و چرا [illegible] نجات دهد یا گردراند [illegible]
بسیار جرم کرده اند آورده اند که در عهد مهتر موسی علیه السلام زاهدی بود که چهار صد سال عبادت
بکرد چنانچه روزه و نماز در مسجد بود و روز بعبادت گذرانیده و در آن شهر فاسقی بود
که هفتاد سال روز و شب بجز فسق و فجور نبود قضای خداوند تعالی در رسید
هم در یک روز زاهد و فاسق هر دو وفات یافتند [illegible] بنی اسرائیل
اتفاق که زاهد [illegible] خلق شهر جمع شدند بر مهتر موسی علیه السلام آمدند
و گفتند [illegible] امروز در جهان [illegible] با همه جمیع [illegible] تا بر جنازه او
قدم زنیم تا برکت او [illegible] باز گردیم باز گفتند یا پیغمبر خدا [illegible] امروز
فاسقی [illegible] که تمام عمر بفسق و فجور گذرانیده [illegible] تا کی او
بدین [illegible] در رفت [illegible] اندر [illegible] شومیت فسق او
چون قوم مهتر موسی علیه السلام حکایت زاهد و فاسق تمام کردند مهتر جبرائیل

در مسجد گفت ای پیغمبر خدا ﷺ فرزند برین است جمله قوم خوف [illegible] نکو تا رسید
برابر جوف بیارند و بر پای زاهد ببندند و گشت اله کنان از شهر بیرون آرند و در
مزبله اندازند یا موسی علیه السلام تو اگر [illegible] شخص بر سر آن گنهکار حاضر شو بحضور
او وی غسل ده و در جنازه او با امت حاضر کند در آنگه پیش خود دفن کنان
مهتر موسی [illegible] است حاضر کرد و گفت ای مهتر جبرائیل علیه السلام فرمان برین
وصیت [illegible] به مجرد شنیدن ابر هم در حیرت ماندند و گفتند مگر کار زاهد [illegible] شد
ای پیغمبر خدا ﷺ از هر چه آنچه بدیدیم نزد شما بیان کردیم چا قلوب [illegible] خداوند
میداند مهتر موسی علیه السلام گفت ما بنده ایم در کارهای او عجب [illegible] فرمان
[illegible] جبرائیل علیه السلام در رسید و گفت ای امت تو راست میگوید ای زاهد
[illegible] اما ظاهر [illegible] باطن [illegible] چون از دنیا فاسق
باز گردی برود در خانه [illegible] از زنان [illegible] افعال و اقوال [illegible]
[illegible] الغرض در پای زاهد ریسمان بسته و گشت اله کنان از شهر بیرون مزبله
پرتاب کردند و فاسق را با تعظیم تمام دفن کردند آنگه مهتر موسی علیه السلام با امت خود
در خانه زاهد رفت و از زن زاهد پرسید ای شوهر تو چگونه عمر کرد باز نپرسید گفت
تمام شهر میدانند که [illegible] بقیام [illegible] در طاعت خداوند تمام
این روایت [illegible] سخن دیگر بگفت مهتر موسی علیه السلام گفت بگو زن آغاز کرد که
بر من [illegible] گفت که چهار صد سال بر آمده است که من طاعت میکنم اما در خاطر
فی تحقیق

[illegible]
من تحقیق نه شد ای مهتر موسی علیه السلام پیغمبر خدا ﷺ بر حق راست یا دروغ مهتر جبرائیل علیه السلام
گفت خداوند تعالی چنین فرماید ای موسی که [illegible] در حق من [illegible] از خوف
هر کس از شما در حق او چه [illegible] چگونه میگوئید همه گفتند ای نبی الله بدبخت گنهکار است
او در حق [illegible] در کار [illegible] گمان میکرد و پیغمبر خدا ﷺ بی یقین ندانستی آنگه
مهتر موسی علیه السلام با یاران در خانه فاسق برفت چون به در او رسیدند در را
بسته دید مهتر موسی علیه السلام در خانه او را بزد زن اندرون خانه آواز داد و گفت
در خانه گنهکار که آمده است گفتند بیا در باز کن ای پیغمبر خدا ﷺ آمده است
فی الحال بدوید و در را باز کرد و گفت قدم مبارک در خانه فاسق چگونه آمد
مهتر موسی علیه السلام [illegible] ای شوهر تو چگونه [illegible] آن زن گفت ای پیغمبر خدا ﷺ
از من چه پرسی [illegible]
[illegible] و زنا و خمر خورد [illegible]
آنگه مهتر موسی علیه السلام پرسید که وقت [illegible] او هم [illegible] در میان نیاید
[illegible] گفت ای پیغمبر خدا ﷺ چون
[illegible] بجانب قبله بیاورد [illegible]
[illegible] گفت خدایا روز و شب [illegible]
[illegible] اگر چه [illegible] در میان [illegible] مشهور
[illegible] در رحمت در هژده هزار عالم [illegible]
[illegible] اگر چه گنهکار [illegible] یقین میدانم [illegible]

وصحیفه پاک و تمیز هست و در پیغمبر مقرب هیچ شک نیست که فرشتگان تو اند
سوی خلق خدا یا حضرت جبرئیل علیه السلام همچنین گنهکار بدکردار در شب چنین بگفتند
همه گفتند که او توبه کرده و توبه او قبول افتاد و جمیع را بخشید فرمان شد که
ای جبرئیل در میان بندگان من که او در حضرت ما چنین شکستگی و بیچارگی آورد
اگر جمله گنهکاران باشد با خصوص کردن همه را بخشیدم تا مؤمنان معلوم گردد
که در حضرت خدای تعالی بیچارگی و شکستگی قدری دارد و تکبر مغرور در عمل
خود گشت و در آن حضرت هیچ قیمت ندارد و در روایت آمده که روزی
مهتر جبرئیل نزد پیغمبر علیه السلام آمد رسول را رسید که یا اخی جبرئیل از نبی آن
گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم نزدیک زاهد
قبیله تشنه بود تجلی کرد چون قیامت قایم شود ... او چهار صد سال مستقبل
و آخر ... حاضر کرده آنگه ندا رسد الله تعالی ... خلق اولین
و آخرین ... فرمان شود ... خلق انبیا
همه رحمت ما در بهشت در آیند یا رسول الله این زاهد بگوید که
من چهار صد سال بندگی کردم امروز فرمان شود که برحمت من در بهشت
در آید او بگوید خداوندا از چهار صد سال بندگی من ده خدای تعالی بگوید
بقدرت خود ... برحمت ما در بهشت در آید باز آن زاهد ... بگوید
غیرت خداوندی در کار شود ای فرشتگان بجمع فرمان من زاهد
در دوزخ

در دوزخ روان کنید میان دوزخ و در بهشتان نزدیک رساله راه مانده باشد
که اگر در دوزخ ... اثر کند چنانچه وی زاهد از تشنگی خشک گردد آنگه فرشته
فرمان شود که یک قدح آب بر گیر نزدیک ایستاده شو نظر زاهد بر قدح
آب افتد بر فرشته عجز در آید که ای ملک خوب بقا آب مرا بده که از
تشنگی هلاک می شوم فرشته گوید که چهار صد سال که بندگی کرده عبادت
دو دولت صد سال بر دولت من فروشی در عوض قدح آب بخورد و در زمان
بفروشد و تمی آب بخورد و باز قدری راه رفته باشد که زمانه دیگر تشنه شود
باز بر فرشته عجز کند فرشته گوید که گر در دو دولت صد سال که باقی مانده است
بفروشی باقی آب بخوری الحال زاهد زبان بگوید که فروختم آب بخورد و سر نگون
آنگه فرمان در رسد که ای زاهد چهار صد سال زاهد فخر نمودی آخر بیک قدح آب
بفروختی بعده فرمان شود که در نعمت بنیان و شکستگی او و گویا که ... جمع
امروز یکی با چهار صد سال عمل خود مقابل کن زاهد چنین شنود سر من ...
و سر فرو افکند فرمان شود که ...
... اکنون برحمت خویش در بهشت در آریم ای برکت جمله شکستگان
حضرت خصوصاً با جمیع مؤمنان آمرزیده گردان بحرمة النبی و آله الامجاد
آورده اند حضرت خواجه ... رحمة الله علیه در تلاوت کلام ربانی چون بدین محل
رسید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین گفت الهی بیچاره ... این آرزو میخواهد

اسر همه بهشتیان من باشم تا رضوان بهشت مرا بس آید و بسی از همه بیش
ندا آمد بسوی جنت چون زن از عالم غیب ندا شنید از حسن بصری رحمة الله در زمان
دیگر بند لحان سبقت کرده اند خواجه گفت الهی آن کدام اند که بدین سعادت
مشرف خواهند فرمان رسید که از حسن بصری بیوه زنی گفت خداوندا
آن زن کجا است ندا شنید در فلان محلت می باشد خواجه حسن بصری رحمة الله
گفت بروم تا سعادت در کنج جهان حضرت خواجه حسن بصری بیرون آمد و در دو
رسید و آن بیوه زن در میان خانه نشسته بود بیرون [illegible]
میکند حضرت خواجه حسن بصری [illegible] که حسن بصری [illegible] باشد و در باز کرد
خواجه حسن بصری در میان خانه در آمد و دید که دیگ در دیگدان نهاده و در دود
آتش می سوزد خواجه حسن بصری گفت ای خواهر [illegible] این کار
باز کرا است [illegible] دیگ بر دیگدان نهاده گفت ای حسن بصری [illegible]
تو کی مرا طلب کرده و این چون حکمت است بر دیگدان [illegible]
خواجه حسن بصری گفت واقعه چیست از حکمت بر دیگدان کرده گفت
ای حسن بصری سه روز است که اطفال من چیزی نخورده اند از جهت
تسلی خاطر ایشان دیگ بر دیگدان [illegible] و [illegible] از خوف خدای تعالی
چند روز گرسنه [illegible] حکمت [illegible] این ساعت [illegible]
تسلی میکنم که خاطر جمع دارید که در این دیگ بهر شما چیزی مهیا خواهم کرد چنانچه

فرزندان [illegible]

خواجه حسن بصری چون این حکایت بشنید و گفت روایت فرموده است پیغمبر علیه السلام
الهی است [illegible] سلطان [illegible] در راه دولت می سوزد
خوش [illegible] که من در تلاوت قرآن شریف [illegible]
محل رسیدم سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین این از زن [illegible]
باشد که سر در همه قوم بهشتیان من باشم تا بدین وعده کرم مشرف گردم
ندا شنیدم ای حسن بصری خاموش باش که این سعادت نصیب بیوه زنی کرده ایم
بعد از پیغمبر علیه السلام گفتم الهی فرمان بده که ملاقات او کنم [illegible]
او در فلان محلت می باشد ملاقات [illegible] آن نیکبخت در باب زن بیوه گفت
ای خواجه حسن بصری [illegible] بنشینی [illegible] و دو رکعت نماز بگذارد و سر بسجده نهاد
و گفت الهی تا غایت سر من پوشیده بود اکنون بر حسن بصری آشکار شد
مرا اکنون از جهان ببر و هنوز سر بسجده بود که جان بحق تسلیم کرد حکایت
و یک زن [illegible] رسید [illegible] عیسی علیه السلام او روح الله [illegible]
و این جوان پسر من است [illegible] ای پیغمبر خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]

تا آنکه او از شهر بیرون آمد مادر را نزد خود آورد و آورده در باغ نشیم پاره جامه زر تنزه بود
بود سیم روز همچنان بنوبت برسید اکنون خدای تعالی شما را برسر وقت مادر بسازیم
دعا خیر بکنید و از خدای تعالی بخواهید تا از این بلا نجات یابیم پیغمبر حضرت عیسی علیه السلام
گفت امروز کیفیت شما در حضرت خدای تعالی عرض دارم اگر چه فرمان خواهد شد
فردا بر شما بگویم گفت چون حضرت عیسی علیه السلام در مقام مناجات رفت بعد مناجات
خصکیفیت این زن عرض کرد فرمان رسید بگو این زن که فردا صبح مرغ [illegible]
از شما آنچه اول سخن بگوئید بشما برسد پیغمبر علیه السلام نزدیک این زن رسید و گفت
از تنگی روز ها رهائی شد و هر چه عید صبح با اول سخن بخواهید خدای تعالی بدهد
این خبر بر این زن رسانید و خوش باز گشت زن از شوهر پرسید چون خواست
و مطلوب حاصل بود و ما داد تو و زید خویش چه می خواهی مرد گفت غیر
از پادشاهی دیگر چیزی نیست من نمی خواهم خواست آنگه شوهر از زن پرسید
و گفت خواست تو چیست گفت من چه چیز می خواهم تا دل تو بغیر از من
بغیر شده بسیار در شکایت حکایت میکردند که با خبر رسید و صبح دمید شد گفت
باز شوهر بر سر آغاز کرد که اول من نخواهم بعد از آن شما بخواهید بر خالقت و بر چشمه
این روان بود در آن شد و خوش گشت و گفت ای بار خدایا مرا جمال ده که در این
عصر هیچ عورت چون من نباشد بمجرد آنکه گفت خدای تعالی چنان جمال بداد که تمام
وجود زن منور بجمال گشت بعد از این بر پادشاه آن ولایت رسید پادشاه بشکار رفته
بر سر وقت این زن رسید دید در جمال صورت او که وقتی در تمام عمر خود
ندیده بود نزدیک او شد و گفت ای زن تو کیستی که در نور جمال تو بیابان
منور گشته چنین مردم تو که مگر حور روی آسمانی و یا پری روی زمینی اگر
ذره از جمال تو قسمت کنند و از آن ذره تمام زنان مرا شوند خود جمال تو برابر نشود
پادشاه را گفت من آدمی هستم پادشاه فرمود اگر تو مرا قبول کنی هر چه در ملک دارم
همه ملک تو گردانم چون آن زن از زبان پادشاه چنین گفتار
شنید فی الحال راضی شد و در خاطر اندیشه نکرد که اگر شوهر پادشاه به خواست اما در
پیر است و من جوان صاحب جمال و سزاوار گشته ام و دین پادشاه که بر وقت من رسیده
هم پادشاه است و هم جوان است در رفیقه من شده است بر او یا دین بروم خوش کند از آن
خود هم کرد رضا داد و پادشاه مجامعه طلب فرمود و در آن شوهر شد و پیر پادشاه
و در آن جا در کز بار بر پی ز شوهر در قرزند خود نکرد و پسر روزی پدر رسید دید و پدر روزی پسر دید
غضب مرد چه در کار شد آن مرد بر سر خود بگفت که این مادر تو برین بیوفائی کرده آن
مرد نزدیک چشمه شد و وضو ساخت و دست بمناجات بر داشت و گفت الهی این کس
آن در هم از تمام اندام او بصورت آدمی باشد فاما از روی روی هم چنان خوک گردان

پادشاه چون این قصه را بدید خوف آورد و خواست که از محنت پسر و گرسنگی چه بیند
صورت او همچون خون گشته است پادشاه رسید و گفت چه شد که صورت او
همچون خون گشته است پادشاه بتر سید و گفت من میگفتم که این چنین
صورت در جهان نباشد مگر پیش من مراد خواست که آسیب رسانند که نزدیک
فرصت تا [illegible] می گفته سجده کنند و همچنان چشم آب را کردند بعد [illegible] گفته میدیدند که
پادشاه دیر آمد و روز در چشم [illegible] گشتند و خود باز گشتند نظاره پسر صورت مادر
پیغامبر و گفت ای پسر دعا کن حق سبحانه تعالی و صورت مادر همچون صورت خوب
گشت اگر پسر زنده [illegible] است در سر چشمه بیامد و خوش شد و دست
بمناجات گرفت و سلطان و پادشاه تعالی اگر مادر من خطا کرده است که چون من زن برای خوف
چه خواهد اگر مادر است من بحضرت پاک تو این دعا خواستم چنانچه صورت قدیم مادر من
داشت باز بلا خود بی همچنان کرد فی الحال صورت قدیم در اصل همچنان شد
غرض این است هر آن بنده که [illegible] تبارک و تعالی [illegible] همچنان [illegible]
خامید خبر به مجنون رسید که لیلی تو در جهان [illegible] و چون لیلی در جهان
[illegible] مجنون پرسیدند که چرا در دهان خود خاک می اندازی گفت [illegible]
[illegible] چرا دوست داشتم که در آخر [illegible] در دل بهشت الله [illegible]
بکلمه خود صاحبه [illegible] بحرمت النبی و آله الامجاد

باب سوم

در فضیلت

در فضیلت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم و در روایت یافتن [illegible] مستحق
و مشهور شده است در زمان پیغمبر علیه السلام و در دعوی کرد ایشان و [illegible] آن
تا آورده اند چون الله تعالی پیغمبر را بشرف پیغمبری مشرف کرد و شنید چگونه
کافران [illegible] هدایت دین نخواندند و دشمنان او چگونه زرد روی
گشتند حضرت پیغمبر علیه السلام اول اسلام را عرض کرد امیر المؤمنین
ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه [illegible] ابابکر [illegible] یک دین است و [illegible]
دیگر باطل اند و [illegible] تعالی دین [illegible] بر بسته است بعد از آن باز کرد و در دنیا
او [illegible] کلمه [illegible] به زبان راند فی الحال امیر المؤمنین ابوبکر
رضی الله تعالی عنه تصدیق پیغمبر علیه السلام [illegible] و هیچ معجزه نطلبید و کلمه توحید
بصدق دل بر زبان راند و هر روز [illegible] پیغمبر علیه السلام به نظر [illegible] عزت او
زیادت میگشت تا آن روز ابوجهل علیه اللعنة دست [illegible] و میگفت
ای حضرت محمد الرسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم دعوی پیغمبری میکنید [illegible]
و [illegible] کنند و [illegible] صد شتر [illegible]
او [illegible] بر دست حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم بیار

بعد از آن عمر قبول کرد ابوجهل لعین گفت اگر راست میگوئی بیا پیش
بتان سجده کن خود بکشتن حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم تا من مرا تسلی
دل شود هر دو برخاستند و در بت خانه بتان در آمدند ابوجهل لعین
بعادت تاریخ پرستش بتان کرد و سجده کرد و هر جمله بتان آواز برآوردند
لا اله الا الله محمد رسول الله چون از بتان چنین آواز شنیدند گفت ای ابوجهل ما
این بتان را معبود میدانستیم این زمان همه اقرار برسالت و به پیغمبری او گواهی میدهند
ابوجهل علیه اللعنة از پیش بتان زرد روی شد و باز گشت روز دیگر
ابوجهل لعین دست عمر گرفت و پیش بتان برد تا ایشان سجده کند و هر یک بکشتن حضرت
محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم مجموع که در بت خانه در آمدند جمله بتان بگفتار
در آمدند ای مردان ای خدای خود را بعزت آن خدای تعالی جل جلاله که قصد
کشتن او میکنید اما یک تار موی او از اندام مبارک او جدا نتوانند چون عمر در گوش
از بتان بشنید در حیرت و اندیشه شد و بعد از آن ابوجهل لعین دست عمر گرفته
آغاز کرد باید آنچه از بتان شنیدی [illegible] نکوئی بر حضرت محمد مصطفی
صلی الله تعالی علیه وسلم ایمان آرند و خود حکم [illegible] دست [illegible] در خانه

خوش طلبید و شراب خورانید و گفت ای همچون تو مرد مبارز کجاست
و مرا غم حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم سخت کرده است و مرا از میان
من بردار عمر از سر مستی سجده کند خود و تیغ خود را از میان بر کشید و گفت
تا سر حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم را نیارم تیغ را در میان نکنم این
بگفت و تیغ بقربان بگرد [illegible] در راه رفت چه بیند که چهار نفر در دنبال گوساله
میدویدند هر چند قصد گرفتن گوساله میکنند نمی توانند گرفت عمر چون دید
از ایشان عاجز گشته [illegible] شد نیز خود عمر قصد گوساله کرد [illegible] او دران بدوید
هر چند تردد کرد نتوانست گرفت عاجز گشت [illegible] ماند گوساله نیز روی گردانید
و گفت ای عمر در گرفتن من عاجز گشته و بکدام قوت سر حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی
علیه وسلم خواهی آورد بعد از رب العزت که نتوان سر مبارک او جدا کردن چنین
سخن گرفت از بتان و گوساله اقرار شنید جمله اعضای بدن او بلرزید پشیمان شد آهسته
رفتن گرفت چون [illegible] چهار نفر از پیش آمده دیدند و با عمر سلام کردند عمر گفت
از کجا می آیید و کجا خواهید ایشان گفتند ما از قریش آمده ایم آنگه پرسیدند یا عمر
تو کجا میروی تا سر حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم بیارم ایشان گفتند یا عمر
ترا معلوم نیست که مادر و خواهر تو در دین حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم
در آمده اند عمر گفت شما چگونه دانید [illegible] دین حضرت محمد مصطفی صلی الله

علیه و سلم اختیار کرده اند اینان گفتند ای عمر از برای معلوم کردن این
تو در حق ما بکش گشته ترا نخواهند خورد چون عمر نزدیک خانهٔ خود رسید چه بیند
از درون خانه میکرد تیغ کشیده بدست در آنجا بر تیغ بزد و در را کرد اندر
خواهر گفت ای برادر تیغ بنه تا بخوانیم خواهر گفت که من دست بدین
نخواهم کرد ای برادر در دین خدای تعالی حرام گرفته شد و این نخواهم خورد مگر خود را
خوار خواند مادر چون سخن از خواهر او شنید رنگ رخت در دین بکرد و گفت
ای مادر و در دم و در گوش ای مسکین را پنهان نتوان کردن چون از خواهر شنید
مُنت تیغ بر خواهر زد و ضعیفه بیچاره صبر کرد و گفت ای عمر بر تو چگویم که تو
از ان مسکین شیخ و من کنیزکی ام الکنون می بیند که زود صبر کردم تا در حق تو
خدا و خدای تعالی جل جلاله صبر کنند عمر را خشم در سر شد و بخیالات هست در خواب
رفت زمانه گذشت دختر بعد از آن نظر کرده بیا چیزی از کلام حق تعالی بخوانیم
ایمان هر دم آغاز کردند و کلام الله خواندند عمر از پهلو به پهلو شد و از خواندن
ای ایمان در گوش او افتاد و لذت شنیدن قرآن در خاطر او افزود و در حال برخاست
و از بت روی خود جانب خواهر کرد و گفت ای خواهر بخوان که بشنیدن این
کلام قفل خاطر من باز شد خواهر گفت ای برادر تو آلوده کفری و کلام پاک است

ذوق در دل

تو در دریای ایمان غوطه خور تا من بخوانم و تو بشنو عمر گفت ای خواهر
قفل خاطر من دور شده و شکسته است و دلم طالب حضرت محمد مصطفی
صلی الله تعالی علیه و سلم شده بگو تا رسن بیارند و مرا ببندند و همچنین کشان کشان
بسوی حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم کشاله کشان برند خواهر گفت
ای برادر حاجت باین نیست زیرا که محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم حلیم است
عمر گفت هی از شرمنده روی محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم هستم اکنون بطریقی
ای اورا بر خود برده است او بگرفت جانب پیغمبر علیه السلام روان گشتند
این سو در راه بودند که جبرئیل علیه السلام بخدمت حضرت محمد مصطفی
صلی الله تعالی علیه و سلم رسید و گفت یا محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم فرمان می شود
روزی عمر در خاطر تو می گذرانید و تو دعا کرده بودی که عمر در دین حق
روزی کن آنک دعای تو در این روز قبول کردم این زمان بسوی تو
و عمر استقبال کن او در دین تو در می آید حضرت محمد مصطفی
صلی الله تعالی علیه و سلم چون عمر را دید عمر در زمان گفت و در زیر پای
پیغمبر علیه السلام افتاد در بوسه داد و میگفت ای برگزیده حضرت رحمان
پیش از این نزدیک من سخن تو دشمن کسی نبود این زمان همچو تو کسی

نزد من غیر تو نیست جبرائیل گفت یا نبی الله کلمه بگو تا در دین تو
مشرف شوم پیغمبر علیه السلام گفت بگو لا اله الا الله محمد رسول الله جبرائیل
گفتن کلمه التماس کرد یا رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم ابوجهل لعین و خلق
مکه هر سه هیچ پس در کعبه ایستاده اند عمر بر سر حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم
خواهد آورد اکنون بیا تا بجای سر جای تو سر دشمنان تو بیاوریم پیغمبر
علیه السلام پروا نکرد تیغ از نیام برکشید و حمله چنان بکرد که بعضی
کفار کشته شدند و بعضی در کعبه گریختند و در شهر پنهان شدند امیر المؤمنین
حضرت عمر ابن الخطاب رضی الله تعالی عنه با حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم
درون کعبه درآمدند و بعد بتان درون کعبه بنا نهاده داشته بودند حضرت
عمر خرد و پیکار کرد و گفت این بتان ناقابل شدند که در عهد دولت ایشان
نگونسار شدند و بخدمت پیغمبر آمدند ابوجهل لعین دید که عمر در دین حضرت
محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم درآمد ابوجهل لعین زرد روی شد و اندیشه
کفر در ذات آن بدبخت زیادت شد و بر پادشاه عزیز مصر در سرای قبطیه
گریزان رفت که با جمعیت و لشکرها بیائید حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم دعوی پیغمبری میکند و دین پدران ما را خراب کنند و خلق
مکه را برهم زند پادشاه عزیز [illegible] بشنید فرمود لشکرها ساختند

کردند و لشکر تمام انبوه پادشاه عزیز در مکه درآمدند ابوجهل لعین باستقبال
ایشان آمدند ایشان در دروازه شهر مکه فرود آوردند و درین کیفیت در تمام
شهر مکه مشهور گشت که پادشاه عزیز مصر جانب خود سعید برد و حضرت محمد مصطفی
صلی الله تعالی علیه وسلم ملک گشت و یار پیغمبر علیه السلام و خدیجه الکبرا و امیر المؤمنین
ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنهما یکجا نشسته بودند و ابوبکر و خدیجه الکبرا
آنچه میگفتند پیغمبر علیه السلام دشمنان قصد کشتن تو کردند و هیچ معلوم نیست
که ازین زمان چه خواهد شد پیغمبر علیه السلام گفت ای ابوبکر و خدیجه از جهت ما
اندیشه مکنید که حافظ و ناصر محمد علیه السلام پروردگار است و هر چه خواهد
در میان بود که حاجب برسید و گفت سبحان خداوند عزوجل هیچ دین حق است
و گفت یا محمد پیغمبر تویی حضرت محمد رسول الله گفت
حاجب گفت تو را پادشاه عزیز مصر طلبیده است
مرا برای رسول الله است حاجب گفت شما پیغمبری مرا بسوی ایشان آراسته است
حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم با حضرت
ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه برخاست و برابر حاجب روان شدند خدیجه دید
پیغمبر علیه السلام همراه حاجب دشمنان بنا نهاد حضرت خدیجه چشم پر آب کرد
سوی آسمان دید و گفت الهی من پیغمبر را بتو سپردم ابوجهل لعین

بر پادشاه عزیز و تمام لشکرها آغاز کرد و چون حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم
در اینجا بیایید هیچ یکی از شما از جای خود نجنبید و هر چه بگویم سخن در حقارت
او بگویید بعد از آن حضرت از خانه بیرون آمدند حق تعالی از جبین مبارک
ایشان نوری پیدا گردانید تا آسمان رسید روشنائی آفتاب مغلوب گردانید
نوری در تمام جهان پیدا شد که هیچ چشمی در عمر خویش ندیده بود پادشاه
گفت ای مردمان بنگرید که در جهان هیچ وقتی روز بدین منوری ندیده ایم
از عالم غیب در وقت ندا شنیدند که حضرت محمد الرسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم
رخ بجانب آسمان کرده است این نور از جبین مبارک او است که در جهان پیدا
تابان گردیده است چون ندا شنیدند یک دیگر در میان خویش گفتند حضرت محمد مصطفی
صلی الله تعالی علیه وسلم اگر بعد از این در میان
چون نظر به پیغمبر علیه السلام کردند همچو ماه شب چهاردهم طالع شد تمام لشکر
هیچ یکی قدرت آن نداشت که بر جای خود نشسته مانند
همه برخاستند و ایستاده شدند و عزیز مصر پادشاه و لشکر خود خجل شد و
همی گفت از جبین نورانی … دعوی دروغ پیغمبران هرگز نباشد بشر نشد و دست
پیغمبر علیه السلام بگرفت بر کرسی خود نشاندند و کرسی عزیز دیگر آوردند
و بر آن عزیز مصر نشست ابوجهل لعین چون این چنین دید زرد روی شد و اندوه گرد

ا مطلوب من نشد

ا مطلوب من نشد آنگه ابوجهل لعین طاقت نیاورد و بر پادشاه عزیز آغاز کرد
تو از بهر این آمده تا آن محمد علیه السلام آورده بر تخت نشاندی تو بدانی
این جلوه پیغمبران دارد پادشاه عزیز مصر رخ بجانب پیغمبر علیه السلام کرد و گفت تو میگویی
که من پیغمبر آخر زمانم حضرت محمد الرسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم فرمودند ا خدای تعالی مرا به پیغمبری
مبعوث کرده است عزیز گفت پیش از تو مهتر ابراهیم پیغمبر بود ا او دعوی پیغمبری میکرد
و معجزه او آن بود که نمرود علیه اللعنة بعذاب او منجنیق فرسنگ زبانه آتش
… دست و پای او در غل و زنجیر کشیده بودند و در میان آتش افکنده بودند و جمله آتش گلستان
او گشته در میان آتش سلاسل و اغلال که در دست و گردن او بود همه بسوخت و یک تار
موی از اندام مبارک او سوخته نشد بعد از آن موسی علیه السلام دعوی پیغمبری کرد و معجزه
او این بود که اگر او چوب عصا بر سنگ زدی آب جاری گشتی و اگر
دشمنی قصد او کردی مار شدی و دشمن را هلاک میکردی و اگر مطلوب سایه بودی
فی الحال عصا درخت شدی و سایه کردی و در دعای او فرعون با لشکر غرق گردانید
بعد از آن مهتر عیسی آنکه معجزه او آن بود که در دعای او سیصد ساله چهارصد ساله
مرده زنده گشتی و هر یک پیغمبر بر امت خود معجزه ظاهر کرده اند در این وقت تو دعوی
پیغمبری میکنی و میگویی که من پیغمبر آخر زمانم تو هم معجزه خود بنمای در این باب عزیز
دیر نشسته بود

پیغمبر علیه السلام گفت از من چه معجزه مطلبی عزیز گفت اگر تو پیغمبری بگو که چون وقت
نماز شام گردد تاریکی همه جهان بپوشد اگر در کعبه آنجا تا تاریکی هیچ جای ندیده
باشد بعد از آن چون شما بگوئی دعا کنی که تاریکی بنور مبدل گردد انگه بگو
که ماه تمام بیاید و از کعبه برآید و بر سر بام کعبه استاده شود و هفت بار کعبه را
طواف کند و بعد از آن بر تو سلام کند باواز بلند و بعد از سلام گفتن در شان
نبوت تو گوید چنانچه همه بشنوند که الله بر تو امت اشارت کنی که ماه از میان
دو پاره شود یک پاره در گریبان تو در آید و از جانب دامن بیرون رود و دوم پاره
در آستین راست تو در آید و از جانب آستین چپ بیرون شود انگه هر دو پاره
در آسمان باز یکجا شوند و باز ماه بگو تا از جانب مغرب فرو رود
و باز ماه بگوئیم در جانب مغرب برآید چون بمیانه آسمان رسد باز بگو تا پاره گردد
یک پاره در جنوب رود و دیگر در شمال رود و تمام آسمان در روشنی در آورد
چون این نوع دیده باشیم باز ماه بحکم چنانچه قرص قدیم بود همچنان گردد
چون ابو جهل لعین از زبان یاران عزیز این چنین معجزه شنید از غایت خوشی شادمان
گشت و گفت ای عزیز چنان معجزه طلبیده که هیچ یک نطلبیده بود این چنین معجزه
کی تواند که بنماید زیرا که سید حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در دنیا کار میکند
دور اندیش

و در آن آسمان کی باشد که کار بکند ابو جهل لعین با معین شاه در جای حجر
باز با شاه عزیز مصر بجانب پیغمبر علیه السلام بگرد و گفت ای محمد علیه السلام
معجزه که من طلبیدم از این وقت تا شام در وقت ... بروز ماند باید که
بگذرد و اما در خاطر من در وقت ... بگذرد گذشته است حاجت آن را بگو
و در زمان معجزه آن بنما که در خاطر چه مقصود است و مطلوب من چیست پیغمبر
علیه السلام سر مبارک خود فرو کرد سر خاطر عزیز را بخدا و رسول فرشتگان در زمان
نوازنده پیغمبر گفت خود جبرئیل نازل شد خداوند فرمان پیغمبر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
هیچ نیست که زبان تو عزیز چه اندیشه دارد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
گفت خدایا احوال و اندیشه عزیز بخاطر خود تو که تنها از جبرئیل گفت
ای حضرت محمد علیه السلام فرمان مرا اندیشه عزیز این است که دختری دارد او را
هم چشم و گوش و دست و پای نیست و در زبان او خود او را درد
کرده است و اگر پیغمبر خدا است همین بداند و در دعا او جمله او برا است
و درست شود اکنون ای محمد علیه السلام دعا کرده تا چشم و گوش و دست و پای
درست کردن از دعا بکرم خویش پیغمبر علیه السلام روی بسوی عزیز کرد و گفت ای عزیز
دختر تو چشم و گوش و دست و پای ندارد عزیز گفت آری ندارد رسول صلی الله علیه و سلم

دعا کرد و گفت بار خدایا اگر محمد جبیبی آفریدی به حق محمد که نفقه
دار و هم تو از فضل خود درست گردان تو می توانی فرمان آمد که دعا پیغمبر
قبول شد عزیز را بگو که در روی نان خود برو و پیغمبر علیه السلام گفت ای عزیز در روی نان
خود برو تا نان قدرت آفریدگار خود معاینه کن عزیز رفت پیران قبیله آورد
و گفت امشب معجزه مرا خواهم دید اما بیائید تا نان خدا هم از دختر من معاینه
کنید پسران قبیله پیر را عزیز کردند چون نگه کردند دختر دیدند خدا تعالی
درست و پا و چشم و گوش دختر را درست کرده نیست و دختر از عنایت خدای درست
و پای خود در جنبش آمد و میگفت ای بابا من بیا ببینید تا مرا درست شده ببینید
بکرم خدا تعالی و درین حیات بابا عزیز و پسران قبیله در خیمه در آمدند و عزل
در نقصان بود بجمال راستی درست گشته بابا عزیز و پسران قبیله در نظاره
بودند ای عزیز باز گشت و نزدیک پیغمبر علیه السلام بیامد و گفت یا حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم هرچه تو گفته بودی همان شد چنانچه امیر المؤمنین
ابوبکر رضی الله عنه این معجزه بدید دست پیغمبر علیه السلام گرفت جانب خانه
روان شد ابوجهل لعین آغاز کرد که ای حضرت محمد علیه السلام سحر تو
در زمین میرود چون شب در آید در نخوت معجزه تو عاجز ز دل ای پیغمبر
هستی از آن دست از جهان حضرت بشوی که در آسمان سحر تو کار نمیکنند

پیغمبر علیه السلام

پیغمبر علیه السلام ابوجهل لعین این سخن بشنید و اعراض کرد پیغمبر علیه السلام کرد خاموش رفت
در شب صبح چنانچه بیدار شد ابوبکر رضی الله عنه نزدیک پیغمبر علیه السلام بیامد و گفت
یا رسول الله صلی الله علیه و سلم جمله دشمنان مسلمان جمع شده الله او میگویند که معجزه از حضرت
محمد علیه السلام در شب معجزه طلبیده ام چون تحمل نتوانند و چه سازد خوش اند
بر جان او کنم امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه این سخن بگفت و در
خدیجه الکبری رضی الله عنها در کرم شد حضرت رسول علیه السلام گفت چرا
غمگینی گفت ای پیغمبر خدا ای ترس نباید درست مبارک شما چه غم
هیچ رسته نور برگزیده حضرت رحمان گفت ای ابوبکر و خدیجه هیچ از جهت
من از کریان نباشید آنکه محمد علیه السلام بیچون است ای محمد بیا فرید
و معاکرده است حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ای خدیجه قدر شب
اب بیار تا وضو کنم بعد از آن دو رکعت نماز بگذارد و سر بسجده نهاد و در حضرت
معبود حق سبحانه و تعالی زاری کرد و گفت الهی دشمنان از من معجزه مطلبند
ترا معلوم است اگر تو بنده خود را در میان دشمنان نوازی به کرم خود
که نوازش کرم ملکوت پیغمبر علیه السلام در سجده بود ای مهتر جبرائیل علیه السلام در رسید
و گفت ای پیغمبر خدا تعالی سر بار گاه خود برد ای پیغمبر علیه السلام سر برداشت و دید

در دست جبرائیل علیه السلام نیزه بود و در دست نیزه دو [illegible] دراز نیزه که شاخ بیست
یکی در مشرق رسیده و دیگر در مغرب رسیده و جبرائیل علیه السلام با هفتاد هزار
فرشته با اسلحه پوشیده ایستاده است پیغمبر علیه السلام گفت ای برادر جبرائیل علیه السلام
این نیزه با دو شاخ چیست و هفتاد هزار فرشته برچه آوردی گفت
یا رسول الله مرا فرمان شده است این نیزه را ببر اگر حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم
بگوید یعنی دشمنان را در یک شاخ برگیر و در مشرق بینداز [illegible] و یعنی دیگر
بر شاخ دوم برگیر و در مغرب انداز و دیگر فرمان شده با هفتاد هزار فرشته
برو محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم بگو اگر [illegible] عزیز مصر با لشکر [illegible]
و تمام قبیله اگر ده [illegible] خدای تو از بهر تو لشکر آسمان فرستادم تا هرچه تو گویی فرشتگان
هلاک کنند و دیگر آنکه از تو معجزه [illegible] طلبند و ما بعلم قدیم دانسته بودیم
که [illegible] معجزه خواهند طلبید [illegible] فرموده بودیم که معجزه در روز [illegible] نهاده ام
که هرچه [illegible] بگوید حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم تو همان طور شود چون
حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم عطای کرم خدای تعالی از [illegible] جبرائیل علیه السلام
شنید شکر از حضرت تعالی بگفت و در دم بمعرکه دشمنان نهاد
چون پیغمبر علیه السلام حضرت بی بی خدیجة الکبری برادر پیغمبر با آستانه در میان آمد و ایستاده
مانند جانب مهر سرور عالم می‌دید و زار زار بگریست و با خود می‌گفت
که همراه

[illegible] این زمان دشمنان با پیغمبر علیه السلام چه خواهند کرد و همدین در میان
بی بی خدیجة الکبری آن روز [illegible] برآمد که هیچ [illegible] مکیش که حافظ و ناصر محمد علیه السلام
خدا است اگرچه تنها رفته است با پادشاه عزیز [illegible] قبیله [illegible]
خواهند کرد [illegible] چون پیغمبر علیه السلام بر آن [illegible] رفت [illegible] گفتند بگو
اکنون تا جهان تاریک گردد رسول صلی الله تعالی علیه وسلم دعا کرد و گفت الهی
فرمان ده تا جهان تاریک گردد [illegible] دو فرشته [illegible] که [illegible]
از [illegible] فرمان رسید [illegible] سر [illegible] تاریک [illegible] زمان جمله جهان
تاریک شد [illegible] طاقت [illegible] در میان یکدیگر دستهای [illegible] گرفتند و می‌گفتند
یا محمد صلی الله تعالی علیه وسلم بگو زود تا این تاریکی منور روشنایی مبدل گردد پیغمبر علیه السلام
گفت الهی بگو تا جهان منور گردد و در آن زمان جهان روشن و منور شد الهم
بگفتند بگو تا ماه [illegible] بعد از [illegible] هفتم [illegible]
[illegible] رفته [illegible] که این معجزه می‌طلبیدند پیغمبر علیه السلام دست بدعا برد
و گفت الهی [illegible] ماه در سقف آسمان فرمان بده تا ماه برآید اگرچه [illegible]
[illegible] دیدند که ماه [illegible] سماوات برآورد [illegible] رسید [illegible]
[illegible] بر بام کعبه ایستاده [illegible] چون دیدند گفتند بگو تا ماه هفت گرد کعبه طواف کند

پیغمبر علیه السلام گفت ای مقام برگزیده حضرت باری اگر هفت کرت طواف کنی
ایشان در شما رجوع کنند که ماه هفت کرت طواف کعبه بکرد و بعد از آن
گفتند اکنون ماه را بگو تا در شان تو چیزی در آید پیغمبر علیه السلام گفت خدایا ماه
در شان من شهادت بدهد بحکم خدای ماه بگفت السلام علیک یا ابا القاسم من بیچاره چه
باشم که در شان پاک تو گویم از هفت آسمان و هفت زمین یا فرید کار و خلق
همه در شان تو باشند و صفت و ثنای تو گویند آن بزرگی را در ذات پاک خود
الله تبارک و تعالی جل جلاله نهاده است از هزار یکی ملکه نگفته باشند باز زن شان
گفتند بگو تا ماه از درون آن دو پاره شود یکی در گریبان تو در آید و در جانب
تو برون آید پیغمبر علیه السلام انگشت مبارک را سوی ماه بجانب ماه اشارت کرد ماه
از میان دو پاره شد یکی در گریبان در آید و بجانب دیگر برون شد و دو پاره
جانب آستین راست در آمد و از جانب آستین چپ بیرون شد بسیار سرور
پاره ها در آسمان رفتند و یکجا شدند باز گفتند بگو تا ماه جانب مغرب فرو رود
پیغمبر علیه السلام گفت خدایا فرمان بده تا ماه فرو رود در زمان در مغرب شد باز
گفتند بگو هم از جانب مغرب بر آید و بجانب مشرق رود آن هم چنان بکرد باز
برسر باز بگو که پاره شود و حرف حرف تمام آسمان در کناره ها

پاره ها

پاره ها در آمد باز پیغمبر علیه السلام دست مبارک برد و گفت ملکا بار الها
انجه ایشان میگویند تو دانایی و قادر بر همه چیزی و در پیش اینان
چیزی خواهند آنچه تو خواهی یکی پاره جانب آسمان رفت و پاره
دیگر جانب جنوب رفت باز گفتند بگو تا هر دو پاره جمع شوند
چنانچه قرص قدیم بود همچنان کرد پیغمبر علیه السلام دعا کرد ماه چنانچه از قدیم
شکل بود همچنان گردد ماه همچنان شد باز ماه زیر آن طاقت نماند
روی بسوی لشکر و تمام قبیله کرد و گفت ای مردمان اکنون چند دل خود
سیاه مکنید و از دولت ایمان محروم مانید بعد ازین پیغمبر علیه السلام
استاد بود با سیصد و چند کس بشرف ایمان مشرف شوند و خاک در
دهان ابو جهل لعین انداخت و در آن وقت باز از روی جاهلی گفت
سحر محمد صلی الله علیه و سلم که دارد و من در دانستم سحر او در کار
دنیا کار میکند اما ندانسته بودم در آسمان هم کار میکند سبحان الله
اگر او را خدای تعالی نخواهد از همه عالم بیارد در ایمان روزی نکند
و او را که نخواهد کفر در او خالی باشد الغرض پیغمبر علیه السلام
با نصرت و فتح باز گشت و بجانب خانه خدیجه الکبری

هستی ورا السلام و دید پیغمبر علیه السلام که گفت ای خدیجه الکبری چه اسلام
گفت یا رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم که در جهت تو اسلام [illegible] از خدیجه
الکبری روزی خدیجه و بندها [illegible] و رستم [illegible] خدیجه الکبری گفت یا نبی الله
چنان که در نماز تو شغل [illegible] من اینجا تمام السلام [illegible] شنیدیم اما یا رسول
چون تو [illegible] از بهر [illegible] در شکم [illegible] محمد [illegible] آواز [illegible] شکم
من بر [illegible] که اندرون [illegible] تا [illegible] که حضرت [illegible] حضرت محمد رسول الله
صلی الله تعالی علیه و سلم [illegible] حضرت یا رسول الله [illegible] معلوم شد که خدیجه الکبری
میگوید [illegible] ساعت [illegible] حضرت ذو الجلال [illegible] جبرئیل امین [illegible] در رسید
و گفت که فرمان [illegible] حضرت محمد علیه السلام حامله دختر
از خدیجه الکبری [illegible] فردای قیامت شفیع زنان امت تو باشد
چنان دید که مادر [illegible] بعد تو [illegible] در شکم مادر [illegible]
مادر [illegible] پیغمبر علیه السلام از جبرئیل علیه السلام چنین مژده بشارت
بشارت بشنید بغایت شادمان گشت که مرا حق تعالی دختر
روزی [illegible] شفیع زنان امت [illegible] بحرمت
[illegible] که در دین [illegible]

با جمیع مؤمنان عزیز و مقرب [illegible] کمال کرم [illegible] نیکو
کردن [illegible] حق مادر و پدر [illegible] ایشان و [illegible] تا [illegible]
از حق تعالی [illegible] عذاب [illegible] یابید [illegible] حق مادر
نیکو [illegible] کنید تا [illegible] بهشت در آیید زیرا که خدای تعالی [illegible]
الجنة [illegible] و [illegible] مادر و پدر [illegible] ناخوش [illegible]
[illegible] باید [illegible] که [illegible] نزدیک ایشان [illegible]
ناخوش [illegible] توبه کنند تا [illegible] برکت خدای تعالی [illegible]
خوشنود کرده [illegible] عز و جل [illegible] حق [illegible] که [illegible]
[illegible] و حق مادر و پدر نگهدارید که ایشان [illegible]
ایشان [illegible] در وقت جان [illegible] سخت [illegible]
[illegible] تنگ کرده الغرض [illegible] از جهان [illegible]
سخنان [illegible] از [illegible] گرفت [illegible]
او حاضر [illegible] در حیرت شدند که [illegible] آواز [illegible]
آمد [illegible] آواز [illegible] معلوم [illegible] روز
[illegible] سخن [illegible] گفت [illegible] او [illegible] بگفت

نه خر آورز میکیم از شومت این سخنی که ما در
کسانی گفت در گور کس سخن خانند روزانه خر کرده اند تا بود نخ
بیک و بد سخنی بدین معاالله در گور کسی
آورده اند

ونیز حضرت فرموده من عرف الله فقد کلّ لسانه ونیز شیخ
در فصوص فرموده فمنا من جهل فی علمه فقال العجز عن درک
الادراک ادراک ومنا من علم ولم یقل مثل هذا وهو ا
علی عالم بالله ولیس هذا العلم الا لخاتم الانبیاء وخاتم الاولیاء
پس حضرت را خاتم الولایه متحقق ونیز عارف حق وشاهد
نور مطلق فرموده اللهم زدنی تحیرا وتحیر از تجلی است وتجلی در
صورت وتحول حق در صور متصل ثابت وانقطاع صور
محال چه در دنیا وچه در حال برای همین عارف محقق ساکت
باشد ولال از صاحب قال دهم آنحضرت در عبادت
وریاضت بعدیل بوده اند چنانکه در کتب سیر مذکور است
که آنحضرت شش چله مبارک نموده اند وهر چله دوازده سال
پس در چله اول پرستش ذو الجلال در صحرای وجبال
بی مصاحبت رجال نموده وافطار صوم برگ درخت
حلال فرموده اند واز درخت شاخ همچون هلال بلکه

در صافی نور مثال گشتند و در چله دویم انجمع اولیای کرام
در عبادت ملک العلام ترک از هر گونه طعام و اجتناب
از راحت و آرام و محترز از نشستن و منام و متنفر از کلام
با انام تا بانجام آنکه همرنگ ملائکه کرام شدند و در چله سیوم
آن سلطان ملک عرفان مانند یوسف کنعان خود
را در چاه او یران ساخت و از طلعت نورانی ایشان آن
چاه ظلمانیه را منور گردانیده و درین چله بر جسم آن سر
گروه بزرگان گنجشکان آشیان گرفتند و هم کبوتران مکان
و درین چله صلوة معکوس که سنت مانوس و عادت
موروث از آن چراغ فانوس رسالت است ادای
نمودند بعد از تمام این چله آن نیک فرجام در خدمت
والده سعادت انجام که در مجاهده ثانیه رابعه بود و در
عفت و عصمت زاید از زبیده امدند و ایشان
آن پیشوای درویشان را جهت بیعت در خدمت
قطب

قطب شیخان فرستاد پس چون حضرت در خدمت آن
قطب درجت فائض و مشرف گردید فرمودند که فریدالدین
کام تمام کرده آمده و منقول است که روزی آن بهار گلعذار انقیادین
و آن آب و تاب باغ عرفان مقتدای گروه شائقان سرو
بوستان هدایت و رهبری ماه آسمان مهتری و سروری
خواجه معین الدین حسن سجزی را داعیه رفتن بطرف دهلی فتاد
و چون نزدیک رسیدند آوازه آمدن ایشان در شهر دهلی اشتهار
گشت حضرت قطب انتقال برای استقبال پیر
خورشید منیر فرمودند و حضرت فرید در گوشه تجرید
بعبادت فعل لما یرید آرامید و چون آن شیخ بلند
حسب در منزل نزول اجلال فرمود حضرت قطب الدین
را فرمودند برخیز تا فریدالدین مسعود را ملاقات نمایم پس
چون قطبین بر در حجره ~~دری ملک حسن~~ فریدالدین آمدند ندا از
زبان آن صاحب هدی ناشناخت از اندرون حجره

وندا فرمودند که ای فریدالدین بیرون بیا فریدالدین ندا
از آن پیر بشناخته از اندرون حجره به تعجیل تمام بیرون برآمد

بتعجیل تمام استوای پیر بوسید پس حضرت پیر کلان فرید
زمان را متوجه بقبله قایم ساخت و خود بجانب چپ
و قطب را بجانب شمال برپا ساخت و فرمود که بگو
که آنچه از پیر خود یافتم تمام انعام بفرید بیک انجام دادم پس
آن قطب همچنین فرمود و تاه تمام فیوض نمود و حضرت
پس آن ولایت خورشید فلک ولایت بیان نمودند
معین الدین آیین فرمودند که همچنین حضرت خواجه عثمان
علیه الرضوان که پیر و پیشوای گروه چشتیان است از یانصد
اولیا که در صحبت ایشان بودند همه را فرمودند که نعمت
همه شما بمعین الدین بدهید پس در مرتبه حضرت فرید گنج
[illegible]
اهل تجرید و تفرید نخواهد رسید بدانکه نزد محاسبین عدد
آنرا گویند که یکون نصف مجموع طرفیه پس واحد نزد
ایشان نباشد چه طرف تحت ندارد و عدد یا زوج
باشد یا فرد و زوج آنرا گویند که منقسم بمتساویین باشد
و فرد آنکه ضدوی پس اول از افراد فرد ثلاثه باشد و
ضر
ایجاد

ایجاد هر شی از ثلاثه است لهذا حق تعالی فرموده انما
قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون پس
از جانب حق فردیت ثلاثه هم هست ذات و اراده
و امر کن و از شی نیز فردیت ثلاثه یک شیئیت
دویم استماع قول و سیوم امتثال امر پس از حق کن
و تکوین از شی است نه از حق و نیز حصوص معانی
مجبوله از دلیل هم فردیت ثلاثه است چه مکرر بودن
اوسط و نیز در باب محبت چپ حق اشارت
بفردیت ثلاثه نمود حبب الی من دنیاکم ثلاث
النساء و الطیب و قرة عینی فی الصلوة و چون
معرفت حق موقوف بر معرفت نفس است چنانکه
در حدیث است پس حضرت حب نساء و طیب
که کنایت از نفس و روح است مقدم نمود بر محبت
قرة عینی فی الصلوة که عبارت از مشاهده ذات

است چه رویت حق بدون ماده از مواد محال و از
جهت ذات غنی عن العالمین است و ازین قبیل
فردیت ثلاثه را فواید بسیار است پس حضرت
گنجشکر که مشهور باسم فرید شده اند بجهت اکمه ذات
و اراده و امر ایشان مظهر ذات و اراده و امر
حق گشته بودند بفردیت موصوف از ان شدند
که در زمان خویش اکمل موجود فی هذا النوع الانسانی
و اول دلیل علی ربه بوده اند و نیز این فقیر از یکی
عالم تحریر که مناقب اولیا خیر بود شنیده که چون
حضرت قطب الدین جهت منصب خلافت
عطا فرمودن حضرت گنج شکر بخدمت خواجه
معین الدین فرستند و حضرت گنجشکر را نیز همراه
بردند چون در خدمت ایشان رسیدند آنکه اراده
ایشان بود بخدمت پیر اظهار نمودند پس حضرت

معین

معین الدین فرمودند ای قطب الدین رسالت تاب فقر
را که در ملک هند و پنجاب برای ارشاد و معرفت فرستاده
فردیت ثلاثه که باعث ایجاد مبانی معارف است
از من و تو برین شخص تمام گردیده و ظهور امر ارشاد در
تمام بلاد ازین تتمه فردیت ثلاثه روی خواهد نمود و از ان
روز این نام حضرت چون آفتاب عالم افروز گشت
و نیز وجه ملقب شدن آنحضرت بلقب گنجشکر چنانچه قول اشهر
اند یکی آنکه در حضور پیر پرنور یک باران شیخ مبرور بعبادة
رب غفور در چله نشسته بودند پس چون چله تمام شد
آنحضرت قدری خاک بجهت افطار روزه برداشت
گرفته بدهان مبارک انداختند پس چون خاک در دهن
پاک آن سالک چالاک شیرین شد باز انداختند
همچنین سه بار تکرار بار بار نمودند بعد از سیوم بار از
غبار شکر آثار روزه را افطار نموده اظهار و استفسار انکار

از حضرت قطب نور بار فرمودند پس چون پیر خبیر و بصیر
از علم تقدیر بود فرمود ای فرید الدین گنج شکر هستی از آن
روز ملقب باین لقب گشتند نقل دیگر اکثر روزی
آنحضرت در اثنای راه میرفتند دیدند که کاروان در
راه می آید و ستوران بر بار همراه ایشان حضرت فرمودند
که در میان بارهای شما چیست ایشان گفتند
که خاک است پس حضرت فرمودند خاک باشد چون
قدری راه رفتند پس نزول در منزل رخت تمول
کردند چه بینند که از برکت گفتار حضرت همه بارهای خاک
گردیده پس نادم شده باز پس رفته بملاقی بحضرت
بصد مشتاقی شدند و باستدعای تمام و الحاح بیحد
انجام باز دعای کنا بنده خاک را شکر از آن کیمیاگر
ساختند   خاک چون در نظر پاکان زر شود
خاک را شکر شدن آسان تر است و هم این فقیر

فرودتن

فرودتن از زبان شیرین سخن محمد درویش کرده اند موجب
ذو المنن باطن مزین و دل شده و هم آثار حضوری حضرت
بر جبین فیض آگین ایشان مبین استماع نمود که چون
آنحضرت ملک لولاک در لیل شرفناک با افواج ملائکه
افلاک و با ارواح انبیاء و اولیا که هر یک را کلمه زدی
قدر کف بر لسان شوقناک بود روانه از دولتخانه سوی
دولت بیگانه گردیده هر یکی از انبیاء و اولیاء در خدمت حضور
بکاری خاص سر مدد بودند چنانچه شیخ نظامی فرماید
بیا رو شش خضر و موسی دوان ٭ مسیحا چه گویم چو کوکب
روان ٭ و هم از خدمت خویش اشاره میفرماید ٭ کار همه
تمامی رسید ٭ غاشیه داری به نظامی رسید ٭ پس چون
جنب اعلی با دادنی رسید و بقرب قریب تر از
حبل ورید فایض گردید و از التحیات تحفه پیش نهاد
و از سیدم ملک علام مقاصد اعاذه در انجام یافت

از جناب رب الارباب مشرف بخطاب مستطاب
گشتند که ای یار خوش کردار بی افتقار دلکشا ر پیش
در بار ما آوردی و آنچه حاجتمندان حاجت دار از دیار
خویش تحفه شیرین شکر در پیش شاه صاحب ایثار آورند
کجا است پس سر در کرده اخبار اعتذار از امر پروردگار
با بن خویش گفتار اظهار فرمود که خداوند هم را برای گفتار
واین شکر را برای تحفه پیش گذاری آورده ام و اشارة
بروح پرفتوح حضرت نمود پس از برکت قول رسول
این لقب مقبول نزد اهل کشف و عقول گشت
ونیز منقول است که روزی امیر خسرو پیش محبوب
الهی عرض نمود که حضرت نظامی گنجوی در مدح خویش
فرموده بیت کسی را که در گریه آرم شتاب بخندا
نمش باز چون آفتاب : به دستم در از دولت خوش شکر
عنان : تبرزد چنین شد تبرخون چنان : پس تبرزد
شکر

شکر سفید را گویند و تبرخون چوب سرخ حضرت محبوب الهی
فرمودند که مرا دان شیخ از شکر خنده و از چوب
سرخ گریه در نشته است یعنی در یکدست من شکر یعنی
خنده و شکر را مقید بیک دست کرده بر دیگر من
گنج شکر است هر که غلام او گردد خنده ابدی نصیب
او گردد پس این لقب از برکت ایشان مشهور
گردید و چون بیان مراتب و تبیان مناقب آن
نجم ثاقب که در مشارق و مغارب ملک در جمیع جوانب
اظهر من الشمس اند از مقوله تبیین مبین و اظهار مبرهن
است لهذا عنان بیان ازین صوب معطوف ساخته
در بیان مستفیضان آنحضرت که تا قیامت باقی
خواهند بود مصروف سازم لیکن چون شمار قدما عدد لو
اصحاب هدایت و ارشاد که از ان برج ابدال و لو
تاد شده اند از وهم و ادراک این احقر عباد در نهایت

از و باد اند لند او در بیان خلفای چهار کرم مثل اصحاب
کبار آثار فیوض ایشان چون شمس اشتهار در اطراف
و اقطار عالم داشت مستفید کردم فصل در ذکر خلفای کرام
از اولیائی مکمل خلیفه اول بدر الدین بن اسحاق
است از اولاد امام حسین و هم از شیخ خود شرف
ذی النورین دارد و صاحب ولایت و کرامات است
و خوارق عادات ایشان در کتب سیر مشهور و موجود
و ناجحی خصوص مطالب و مآرب اهل حاجات
از روح پر فتوح ایشان جاری است و نظرهای و
از هر جانب مجاوران و مجاوران روضه شریف
متواصل و برای قطع و فصل نمودن خصومت مدعیان
متنازعین کوزی آب ازین چاه جناب همچون
فصل الخطاب حضرت داود داده آب چنانچه نقل
مشهور است دو مدعی عند از مکان بعید جهت
نوشیدن

نوشیدن کوزی روانه از خانه شدند در اثنای راه مدعی
مدعا علیه را گفت من حفره سازم و پر آب کنم و جرعه بدهن
ازین آب بنوش اعتقاد من اینست که آن پیر این حفره
را همچون کوزی کرده اند پس مدعا علیه چون دهن خود را
نزد حفره برد ماری سر از حفره بر کرد چون مدعا علیه مار را
معاینه نمود اقرار بحق مدعی کرده از طریق انکار بازگشت
و نیز منقول است که آن سیادت مرتبت روزی در
خدمت شیخ احدیت منزلت نشسته بود و هنوز بیعت
نفرموده که یک عورتی پیش حضرت آمده عرض نمود که پیش
حضرت برای استدعای ولد آمده ایم و چون ضمیر منیر
خبر آینه جیب نمای صور قضای و تقدیر بود چنانچه کاشف
اسرار یقین جلال الدین فرماید مثنوی آن دل کو
مطلع مهتابهاست ∴ بهر عارف فتحت ابوابهاست
با تو دیوار است با ایشان در است ∴ با تو سنگ و با

با عزیزان گوهر است * آنچه تو در آینه بینی عیان * پیر
اندر خشت بیند پیش از آن * پیر ایشانند کین عالم
نبود * جان ایشان بود در دریای جود * پیش ازین
تن عمرها بگذاشتند * پیشتر از کشت بر بر داشتند *
مطلع بر نقش هر که هست شد * پیش از آنکه نقش کل
بالست شد * پیشتر ز افلاک کیوان دیده اند *
دیده چون بی کیف هر با کیف را * دیده پیش از کان
صحیح و ضیف را * در دل انگوری را دیده اند * در
فنا محض شب را دیده اند * پس حضرت جهت اطلاع
بر احوال عیان که لوح رحمن است زنهار از بشارت
هفت پسران شادان و فرحان ساخت ان ال
سید مرسلان چون بیان چنین سخنان از زبان
ان قطب زمان شنیدند و ادراک حسن ایشان نیامد
چرا که سخن حضرت از مقام روح وحی بود خیالند مولوی

فرماید

فرماید * جسم ظاهر روح مخفی امدست * جسم همچون
آستین جان همچو دست * باز عقل از روح مخفی تر بود *
زانکه جنبشهای موزون سر کنند * زان تناسب ابدان
انفع دست * فهم آید مر ترا که عقل هست * روح
وحی از عقل پنهان تر بود * زانکه او غیب است
او زان سر بود * عقل احمد از کسی پنهان نشد * روح
وحیش مدرک هر جان نشد * روح وحی را مناسبهاست
نیز * در نیابد عقل کان بود عزیز * که جنون بیند گهی
حیران شود * زانکه موقوفست تا او آن شود * چون
مناسبهای احوال خضر * عقل موسی بود در دیدش کدر
نامناسب می نمود افعال او * پیش موسی چون نبودش
حال او * عقل موسی چون شود در غیب بند * عقل موسی
چه بود ای ارجمند * از خدمت شیخ اجازت گرفته
بوطن خویش مراجعت اندیش گشتند اخر الله مرام

عزیز القدر آل سید البشر بعد از چند سبب باز
در خدمت پیر صاحب علم قضا و تقدیر حسب قیمت
بهره وری که نصیب و روزی خاص فرخنده مآل آن
بود آمدند چون از دیدار فرحت آثار پیر فیض بار
سعادت اندوز شدند همان وقت آن زبدهٔ سجاده
رفعت با هفت فرزند ارجمند مع انگورهای پر از
شربت مصری با اعتقاد قلبی و جگری پیش حضرت
آورد نظر خویش آن فرویت اندیش پناه و چون آن
بدر شرع و دین کرامت پیر صاحب تمکین
بعین الیقین معاینه نمود و نیز وقت سعادت
رفعت الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر
الله هم رسید بارادت تمام بیعت یافت شیخ
فرجام فرمود و انتظام با سلسلهٔ خدام کرام از مرجع اولیا
عظام نمود پس آنحضرت از شیخ صاحب شهرت
نیست

منقبت فرزندان نورانی سیمای [illegible] آن حضرت

نیست و یکی از آنها این است که آن انگورهای شربت
مصری گرفته پیش مرید عقیدت اندیش پناه و بزبان مبارک
که ترجمان لسان رحمان است فرمودند که هر زبان و
زمان از جمیع قرابات و بلدان چه از هنود و چه از اهل ایمان
در جمیع قرون و از زمان تا انقراض جهان اولادهای
پر از شربت نظر شما خواهند آورد و برکت قبول
ایشان تا حال چنانست که از سبب عیان حاجت
بیان نیست فرید حقانیه حامی دین متین شیخ نظام الدین
است و لقب ایشان محبوب الهی است و در
اسباب این لقب مشایخ را اقوال بسیار از آن
این است که چون در شبی که همچون سحر لیلة البدر
پر بود نور منور بود بلکه چون شب قدر آخر از الف
شهر یک تیز بر جلیل البرار زراه مکتب اخضر سوی
پیغمبر خیر البشر که قاسم آب کوثر و شفیع روز محشر است

... دوم

خیر من الف شهر

رسید و آنحضرت در خانهٔ ام هانی با دو چشم جسمانی
در خواب بودند و با دیدهٔ روحانی با مشاهدهٔ انوار تجلیات
سبحانی پس آن پیک سعادت انجام با تعظیم تمام
رسول کافهٔ انام را بیدار نموده از لذت سلام ملک
العلام شیرین کام ساخت و عرض نمود که جهت سواری
ذات مصدر فیوضات براق پسندیده حرکات
از روضات جنات آورده برخیزید و سوار شوید
که چنانکه ریاض ارضین را از آب حیات خویش
بهار ساخته اید حدایق علیین را از آب وصال
خود گلزار کنید پس حضرت بامر کردگار بر پشت براق
سوار شده و جبرائیل پیک وار پیش آن شهسوار از
مرکز زمین بسوی گردون دوار برای دیدار پروردگار
روان و افواج ملایکه و انبیا پس و پیش آن سرکرده
اصفیا دوان فی الجمله چون بمقام او ادنی رسید

و بانعام

و بانعام قندیلی فائز گردید و آنچه دیدنی بود دید و آنچه
یافتنی بود یافت حق تعالی با حبیب خود فرمود که یا محمد
از وصایای من یکی اینست که شخصی بدین هیبت و
نام و در سلوک بر آثار اقدام تو باشد اگر سعادت
اندوز صحبت تو گردد و سلام من باو رسانی که او
محبوب امت و الا وصی خود را که علی است
وصحبت را وصیت فرمای تا آنکه این سلام من بآن
محبوب من برسد پس حضرت رسول مقبول
با حضرت علی وصیت فرمود و حضرت علی با حسن
بصری و هکذا تا زمان سعادت آگین حضرت
فرید الدین رسید چون حضرت محبوب رحمان
جهت بیعت بخدمت حضرت آمدند و آن
شناخته سلام ملک العلام رسانیدند و بعد
از ادای سلام دوگانه برای شکرانه ادای وصیت و

هر خود نمودند و نیز حق تعالی فرموده قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی دوست داشتن عبد
مر حق تعالی را بدون متابعت رسول صادق
نیست و در متابعت رسول محبت حق لازم چه
متابعت رسول شرط است و محبت حق جزاو
وجود شرط بدون جزا محال پس ازین آیات
قران نیز دلیل اثبات محبوبیت محبوب رحمان
بر الواح ضمایر دانش وران جهان منقش بصور
عیان گردید و هم آنحضرت را اطلاع بر جمیع مراتب
وجود چه شهود و اشباح و چه عالم معانی و ارواح
کجدی بود که چون شیخ شیوخ العالم فرید الحق
آینه نور مطلق وصفی به حبیب حبیب جمال
یافت جسم مبارک را در حضره منوره معدن
حیا و حلم حضرت گنج علم در سمت مشرق امانت

کرده

کرده نهادند و عمارت روضه منوره آغاز نهادند و
چندان از مستفیدان و مستفیضان حضور و خدام
و حفاظ و صلحا و خلفا حاضر بودند که بر سر هر خشت
ختم قران مجید کرده مرمت نمودند و چون روضه
شریف معمور شد وقت نشاندن آن سرو
باغ احدیت در روی نزدیک رسید خلفا و سایر
مریدان آن گنج عرفان را از خاک مرقد بر آورده
و کفن مبارک باز از سر نو پوشانیدند بر چهارپای
نهادند و نماز جنازه باز گذاردند که کاشف حقایق
اشیا کماهی حضرت محبوب الهی بدوستان
حاضر گفتند که دوبار گاه باشید که بر جنازه حضرت
پیر با محمد مصطفی مع جمیع پیغمبران و صحابه و اهل بیت
و تابعین و افواج ملایکه حاضر شده که هیچ جای پای
نهادن نیست و چون نماز جنازه گذارده شد چهار

پای را یاران بر دوش گرفته بجانب روضه آمدند و آن
حضرت را از دروازه که بجانب جنوب است
داخل کردند و رسول کریم علیه الصلوة مع صحابه کرام قائمه
چار پای گرفته ازین دروازه مشرقی بیرون آمدند
در جانب جنوب متصل روضه قیام فرمودند که الحال
انجا حجره خورد مرمت کرده اند که قدم عوام بر آن
نرسد و حضرت محبوب الهی چون مطالعه این
حال نمود از لسان فیض ترجمان رسول انس و جان
مشرف باین خطاب مستطاب شدند که ای نظام
شریعت و ای امام طریقت مردمان را بگو که هر که ازین
دروازه یکبار در تمام عمر داخل شود از آتش دوزخ
سلامت گذشته داخل جنت گردد پس نظام
سلسله فروع و اصول چون دستوری سرور سروری
از رسول مقبول شنید باواز بلند متکلم باین کلام ارجمند

بر سر قبر آوردن و در وقت مبارک خود در داخل [illegible]

کردید

کردید مگر آنکه چون آن محبوب رحمان و مجذوب
سبحان صاحب ایقان و اهل عرفان بود و کرامات
و خارق عادات ایشان از حیز بیان و احاطه بنان
بیرون بلکه چون ذات شریفش جامع مراتب
جمیع اولیا بود موسوم بنظام الدین اولیا گردید بلفظ
جمع همچون ابراهیم که در کلام مجید حق سبحانه او را
بلفظ امت یاد فرموده که ان ابراهیم کان امة
و اهل عرفان و صاحب مرتبه ولایت یا جالسین مجالس
قرب نوافل باشند یا قایم مقام قرب فرایض
و چون در قرب نوافل که بنده فاعل باشد و حق
آلت سرزد شدن لفظی که از دایره فهم بیرون
باشد از ولی سر نزند پس محقق شد که وقت
ظهور کلمات [illegible] ان آب و تاب باغ ولایت
قایم مقام قرب فرایض که در ان حق فاعل و بنده

الت باشد خواهد بود پس ثابت شد که کلام بشارة
ارتسام از حق است نه از حضرت نظام خداوند
انعام عمیم در کتاب کریم از اصحاب کهف و الرقیم تا حبیب
رسول کریم بیان در صورت عیان فرموده که آن هفت
تن بودند و هشتم ایشان سگ چون از دنیا بیرون
گرفتار شهر فسوس بود مایوس شدند و بانس الهی
حقیقی مانوس حق تعالی ایشان را در سایه عاطفت
خویش از شر بد اندیش امان بخشید و در آخرت
در بهشت و سگ ایشان که بخبر مزار آمده از ان
رفتن هیچ عملی نداشت هم در بهشت خواهد بود
چنانچه اخبار صحیحه بر آن دلالت دارد پس اگر
مردمان اهل ایمان بهر بوده اهل القان از دری
که مرور سرور مرسلان و اولیای حضرت رحمانند
زمان در این باب جاریست هر انان را این جایگه
شوند

شوند بطریق اولی در بهشت باشند چراکه از سگ
کم نیستند که احوال اقطاب ولایت
در نهایت بدین غایت رسیده که سایه عرش پایه
وجود حضرت مسعود بر زمین نمی‌سعود لهذا آن حضرة
از خودی خود مجبور رفتن در نور از خود و در رفته تا
مظنه اشتراک با صاحب لولاک نشود و از حضرت
رسول این خبر منقول از علما و فحول است
که من رانی فقد رای الحق پس الشیخ اصلح
را از متابعت نبی اعلی اتحاد و معیت با رسول
افصح اوضح خواهد بود جهت نابودن سایه
پس فوق رسول عین فوق شیخ مقبول
خواهد بود و بر رویت حق و مشاهده نور مطلق
موصوف در جنت لازم پس میتواند محبوب
الهی برای همین کلمه مبشره گفته باشد
و نیز

در بیعت رضوان حضرت رحمان دست سلطان
مرسلان را بخود اضافت نموده و فرمود
ید الله فوق ایدیهم و برکت ید ایزدی بوساطت ید
احمدی در جمیع مشایخ تا زمان سرمدی باقیست
پس ید مشایخ کرام نیز ید ملک العلام است و ید صفت
است و صفت عین موصوف و در دیدن
موصوف حقیقی جنت لازم پس میتواند برای
همین کلمه مبشره فرموده باشند
که مراد از لفظ باب در کلام آن مرجع اولوالالباب
طریق سلوک بر خود باشد و ظاهر است که هر که
سلوک بر طریقه حضرت اهل بیت نماید
داخل جنت خواهد بود مذکور است
که منشاء جمیع اسماء اسم شریف الله است و جمیع
اسمائیست که از وی اند پس اسم ذاتی اسماء
حرفاست

صفاتی را حقایق و ما بتاب بخشیده تا امتیاز
از دیگر یابند و هذا حق تعالی در کلام فیض نظام
صریح فرموده اسما عابدی پس چنانچه اسم جامع معبود
تمامی اسماء است مظهر جامع متبوع جمیع مظاهر است
و متابعت مظهر جامع مستلزم جنت چون حب
اوطان از الوفات النفس و ابدان است پس محبت
خانه و بان از هواهای النفوس اناس است و در ترک
هوای نفس وعده جنت ثابت در آیت و نهی
النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی پس
آمدن از آنکه حمیده و ترک نمودن خانها بالوجه جهت
زیارت مرقد منور اولیا که مظاهر جمعیت اسماء الهی
اند مستلزم ترک هوای نفس است و ترک هوای نفس
مستلزم وصول در جنت کما نطق به القرآن پس
میتوانند که محبوب رب قدیر بر مفهوم این تقدیر
ملاحظه نموده کلمه مبشره فرموده باشند

دنیز حضرت

در کلام مجید بدوستان خود وعده از رفع خوف
وحزن بخشیده بلکه موکد بتاکید اکید فرموده
الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
ووعده حق خلاف منصور نیست چنانچه خود
فرموده ان الله لا یخلف المیعاد و خوف بر مکروه
آینده باشد و حزن بر فوت شدن مطلوب
و چون اولیا بمقتضی کلام ملک اعلی از ورود
مکاره مامون شدند و از فوت مطالب مصون
پس مطلوب محبوب که خصوص جنت است
در حق وی احقیقت از کلام اصدق الصادقین
حصول آن بصورت روشن تر و واضح دلیل
گردید لمن اراد فی لب   سر انجام تمام انام   و نیز
انام چه صاحب صلاح و چه اهل آثام باتفاق صوفیه
کرام بر رحمت است چنانچه مولانا جامی عبد الرحمان
در تعریف عنوان قرآن تصریح بیان نموده

جامی

جامی اگر ختم نه بر رحمت است   بر چه شد خاتمه
او رحیم   بلکه شیخ در فتوحات و دیگر مصنفات
خویش خاتمه فرعون الوهیت اندیش بطهارت
اثبات نموده و نیز در بخشیدن کفر اندیش کمال
رحم است و حق بکمال رحم موصوف که هو ارحم
الراحمین پس محبوب الهی اگر مردان اهل ایمان
که یکبار کلمه گفتن ایشان را کافی است بوصول
جنان در دعوت نموده ایشان را بزیارت
مزار پر فیض مدام وعده جنت دهد بدیع و عجب
نباشد   چون از رسول مقبول صلی الله   و نیز
علیه وسلم بسیار بشارت بهشت صدور یافته
چنانچه در شان عشره مبشره و در شان مبشر
خروج ستنا و غیرها جنت که معیشت با حق
پس اگر وی از که معیشت باقی و تمام ما فوق

يا رسول مطلق ازوي هم بشارت جنت درحق
كسي نيك سرشت صادر شده روايت

در كلام مجيد در شان دوستان وحيد ايت فيض
هدايت رسيده لهم البشري في الحيات الدنيا
پس ميتواند كه حضرت محبوب بشارت مرغوب
از رب مطلوب شنيده باشد و براي افاده
عام ناقل از ملك العلام باشد نه قايل از درت
نيك فرجام خود مذكور است

كه چون حضرت ابراهيم علي نبينا و عليه الصلوة
از عمارت بيت الله فارغ شد نداز رب
العزت ندا در رسيده كه اي ابراهيم بخوان
مردمان را تا زيارت خانه مرا كنند حضرت ابراهيم
عرض نمود كه خداوندا و از من تا يكجا رسد از جناب
رب العزت ندا آمد كه خواندن از تو و رسانيدن

لدني

ازمن پس ميتواند كه مصداق حديث رسول عظيم
الاخلاق كه علماء امتي كه انبياء بني اسرائيل حضرت
حضرت محبوب الهي بعد مرمت و تيار روضه
منوره كه كعبه جان و دل ارباب دولت قائم
مقام ابراهيم باشد و نايب بمنايب آن
و همچون ابراهيم ماذون بنداي اين كلمه
از جناب رب الارباب شده باشد و تا به
اين مفهوم كثرت و هجوم خلائق علي العموم در
روز كشودن باب مختوم آن مخدوم كه از اعاظم
رسول مبارك است همچون در روز حج مبارك
در شان رسول حميد از رب رشيد
و اين مضمون آيت رسيده كه ما ينطق عن الهوي ان
هو الا وحي يوحي و هم شيخ در خصوص مخصوص بوده
كه الهوي المبغض الرمن ابته الارض يعني هوا مبغوض

ترین خداست از خدایان زمین و در جای دیگر
لسان قرآن هم تبیان بیان باین عنوان ادای
فرموده که افرأیت من اتخذ الهه هواه پس در
متابعت هوا خذلان هر دو سرای و در ترک
هوای جمیع تصرفات سنه تصرفات ملایک
اعلی لهذا هر که از تصرفات رسول مقبول سر بازند
و انکار کرد زبان شرع او را کفور نسبت فرمود
پس تارک هوا هر چه گوید گفته او گفته حق باشد
چنانچه مولانا رومی که کاشف سر یکتو هست
فرموده   یاد و ر مردم هوا و از زر و است
چون هوی بگذاشتی پیغام هو رست خطه تا هان
بگره دوان کیا خبر کیائی اشیائو آویا   دیگر
فرباد شاهان از هوای بارنامه اولیا از کبریاست
پس از این تحریر فقیر بر لوح ضمیر هر خبیر و بصیر منقوش

باحسن

باحسن تصویر گردید که کلمه مبشره کلام رب قدیر است
نه شیخ بشیر ونذیر رسالت پناه ضامن سفید و سیاه شفیع
خلایق در حشرگاه فرموده انا املح وانی یوسف
ابیض که صفت نمک است که هر چه در نمکلک اندازند
نمک شود چنانچه فرموده اند هر چیز که در کان نمک
رفت نمک شد پس بمصداق قول اصدق از
جمیع صدیق محقق و مصدق گردید که حضرت شیخ
نظام از متابعت مبعوث کافه انام بدرجه تام
و از پیروی حبیب ملک العلام فایز بمقام محبوبی
و معشوقی گشته پس آن پاک از هوای هر دو شاه
مملکت و فی ختیلی فکان قاب قوسین او ادنی
صاحب مقام تمکین حضرت نظام الدین در رتبه
محبوبیه قیام فرموده متکلم بکلام من دخل من هذا الباب
کان امنا من النار گشته و چون محبوبیت الحضرة را

بدلایل ثابت است و ارادهٔ محب مخالف ارادهٔ محبوب
نباشد پس مشیت و ارادهٔ محبوب الهی محل ونیز در نفحات الانس
منقول است که روزی محبوب الهی طهارت
میساختند و خادم نبود و شانه مبارک در طاق نهاده بود
و بعد از فراغ وضو چون نظر مبارک بسوی شانه فرمودند که
از طاق جسته پیش حضرت افتاد پس این کرامت
دلالت دارد که جمیع تصرفات حضرت خواه قولی باشند
خواه فعلی همه تصرفات الهی اند سبحانه پس انکار و شک
در اقوال و افعال صاحب کمال مشعر کفر است نعوذ بالله
ونیز مفسرین سبب خروج آدم از فردوس برین نوشته‌اند
اینچنین فرموده اند که در بهشت ابوالبشر صاحب خیر
بودند و هم اهل شر و بهشت مکان اهل ایمان است نه اهل
طغیان پس ازین حکمت جهت صدور زلت از مقام
اعلی بحضیض غبرا افتاد و چون اظهار افعال حمیده اخیار
و ابرار

و ابرار و خصال ذمیمهٔ اشرار ضروری بود تا حجت بالغهٔ حق را
و از عبادت مبدا فیض اهل نار و جنت راجع و جنت
نیست لهذا حق تعالی ذات مطلق را در مرآت انبیا و اولیا
ظاهر ساخت چنانچه مولوی فرماید حق ازان آمیخت با جسم
جهان تا بیازارند ببیند امتحان و چون این امتحان هر زمان
واقران تا انقراض جهان باقیست پس بودن ولی در
هر دوری از دوار لازم چنانچه مولوی فرموده بیت پس بهر
دوری ولی قایم است ∴ تا قیامت آزمایش دایم است ∴
پس امام حق قایم آن ولی است خواه از نسل عمر خواه از
علیست پس چون ولی در امتحان با نبی مساوی شد متابعت
ولی همچون متابعت نبی لازم گشت و چون نبی جهت
امتحان صحابه تحویل از قبله سلیمان بطرف قبله خلیل رحمن
نمود و متابعین را بشارت بهشت فرمود پس محبوب الهی

الهی که ولایت ایشان اظهر من الشمس است اگر موهنان را
جهت امتحان دعوت نماید که تحول نمایند از توجه قبله هوس
نفسانی و وساوس شیطانی بطرف زیارت کعبه مزار
پیر فیض مدار که مرآت سبحانی است و خطا بعض را بشارت
جنت فرمایند هم شاید چه ولی در متابعت اقوال و افعال
تابع نبی است و در حق امتحان مساوی نبی و نیز صاحب
بهار سخن معنی لفظ سخن بر لوح بیان بدین عنوان عیان
فرموده که سخن لمعه الهیست از انوار تجلیات سبحانه که چون
حق تعالی بر دلهای تقدس بنیاد در لباس کلام تجلی می آغاز
فروغ سخن که در شمع فانوس خیال است چهره افروز ظهور
میگردد پس ازین تقریر بلکه از کلام مصور تصویر آیه الله نور السموات
والارض است مفهوم گردیده که قلب آن مرآت ذات بمنزله
مشکوات و خیال آن منبع حجاب فانوس مثال و حق متجلی در
صورت

صورت کلام مصباح و در غایت اشتعال پس کلمات
بشارت آیات از مصباح است نه از مشکات و نیز حق تعالی
در کلام فیض نظام و ما تشاؤن الا ان یشاء الله اعلام
ازین مرام الکافه انام بخطاب عام فرموده که مشیت همه شما مشیت
من است و چون مشیت عوام بریه که قلوب ایشان مطویه
با هویه نفوسیه اند منسوب بحضرت صمدیت شد پس مشیت
جواهر قدسیه که نفوس قدسیه اولیاست بطریق اولی الهیه
مشیت حضرت احدیت باشد پس بشارت عارف کاملی اثبات
معبود الهی است و نیز رب عزیز در کلام که براق ارواح الانوار
برازنده است ما گروه اهل تمیز خطاب موجب با توجیه وجیه و ما کان
تاکید تنبیه تمود الا الی الله تصیر الامور و الیه یرجع الامر کله
پس چون مرجع جمیع امر چه از اهل خیر و چه از اهل شر علیم
قضا و قدر است پس امر ولی ذو القدر که از خودی خالی و از

سراسر پر باشد راجع یا مرجع جمیع مراجع بطریق او فعالیع
وارجع خواهد بود پس اگر محبوب اگر محب باشد هم شاه رسل
وهادی سبل ورهنمای مسالک جمیل با پیشوای مذاهب کل در مقام
نصیحت وصیت چنین فرمودند که یا علیا اگر دیگران با عمال تقرب
نمایند تو تقرب بصاحب عقل نمای تا از همه در مرتبه سابق باشی
و بدرجه فایق چنانچه در مثنوی است یا علی از جمله طاعات
راه : برگزین تو سایهٔ خاصی اله : هر کسی در طاعتی بگریخته
خویشتن را مخلصی انگیخته : تو برو در سایهٔ کامل گریز : تا رهی
زان دشمن پنهان ستیز : در بشر او پوش گشته است اختیارات
فهم کن والله اعلم بالصواب : والاتفاق صوفیه عالم است که اولیا
کرام بعد از رحلت ازین مقام زنده اند با جسام پس میتوانند که عارف
آگاه محبوب اله در شاده بشارت دادن بمردمان این کارگاه
بزیادت مزار پیر چون ماه بهشت مفهوم این حدیث را رعایت

کرده

کرده باشد چه درین حدیث وصول بدرجه بلند ملزوم با ستلزام
نمودن سایهٔ ولی ارجمند است و از درجه بلند بهشت مراد
داشته باشد و نیز میتوانند که مراد آنحضرت از جنت که در کلام
بشارت آن تمام واقع است ذات مورد فیوضات و مظهر
فتوحات پیر دستگیر خود خواسته باشد و ماخذ و منشاء
ارادهٔ آن شیخ از اراده آیت کریمه باشد فادخلی فی عبادی
وادخلی جنتی چه نزد صوفیه عارف که مورد ورود انوار و ظهور
اسرار است بمنزلهٔ جنت پر اشجار شمار دار و گلزار اسرار
بهار است و نیز قدوة العارفین شیخ محی الدین در فتوحات
مکیه فرموده اند که المحدث اذا قرن بالقدیم و سبب عنه
آثار الحدوث و چون حضرت محبوب الهی صوفی ابو الوقت
بودند در وقت اقتران با ملک منان متکلم باین کلمات
بشارت آیات شدند پس برین تقدیر کلام بشارت

تنظیم کلام ملک علیم است نه محدث رحیم و نیز شیخ در فصوص
فرموده که ذات چون معرا از صفات باشد او را اله نتوان
گفت پس میتوانند که حضرت در وقت رسانیدن پیغام
خیر الانام بکافهٔ خاص و عام متصف بجمیع صفات باشند
پس درین صورت نیز کلام حق باشد نه عبد لهذا تاثیر این کلام
در نفوس خاص و عام چنان نموده که از اطراف بلاد
خلایق بسیار و از اکناف عالم مردمان بیحد و شمار
در ایام عرس انجمع ابرار و اخیار حاضر شوند و هم اکثر صوفیه
برانند که ظاهر در مظاهر اعیان وجود مطلق است و انچه از
مظاهر ظاهر شود هم از ظاهر است نه از مظاهر پس برین
تقدیر نیز کلام ملک العلام است نه از حضرت نظام و نیز شیخ
در تفسیر آیت واتقوا الله فرمود که خود را وقایهٔ حق گردانید
پس انچه از وقایه صدور یابد از ما فی الوقایه است نه از
وقایه

وقایه پس برین تقدیر کلمه مشره متکلم حقیقی است نه
وافی و نیز اینچنین مقال در غلبه حال از بسیار صاحب
کمال سر زد شده لیکن مقام محبوب تارک بواجبت متابعت
صاحب مرتبه ما زاغ البصر و ما طغی در کمال تیقظت بود لهذا
تاثیر مقال ایشان تا زمان حال بود و تاثیر کلام بشارت
آرات م انجمع کرام محبوب حضرت علام تا ساعت قیام دوام
پذیر و هم شیخ از شبهای رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
و عایشه صدیقه نشسته بودند در حجره منوره و حضرت صدیقه
ردای مبارک حضرت را بر سر مبارک کرده در صحن حجره بکی
حاجت از حوایج بیرون آمد دید که باران میبارد و جامه و بدن
مبارک هم تر میشود و چون نزدیک رسول قرب وصول یافت
فرمودند یا رسول الله باران میبارد و حضرت فرمودند که بر سر
شما چیست حضرت عایشه فرمود که ردای حضرت است پس فرمودند

که باران صوری نیست بلکه باران معنویست که بر
جامهای مایان بیبارد و نیز پیراهن یوسف علیه السلام
چون برروی یعقوب علیه السلام رسید باخ لعبارت
از سر نو نضارت یافت و چون فیض یزدان لبیبان آبدان
خلیلان حضرت رحمن که چندگاه ملاصیق اجسام ایشان
باشند بدلایل ثابت شد پس فیضان فیض حضرت سبحان
براجسام محبان دیان که چند سال ارواح مطهره ایشان
دراهنا باشتغل کمال اشتغال بعبادت ذوالجلال
نموده اند بطریق اولویت واکثریت جاریست پس میتواند
که مرا حضرت از جنت فیض رحمان که بهشت خواص است
باشد نه جنت رضوان که بهشت عوام است و نیز این خبر
که میثبت بتواتر است دلالت دارد که کلمه مشره محبوب رحمن
کلمه حضرت سبحان است چرا که از طاقت انسان خارج باشند

ظهور

ظهور این چنین سخنان موثره در نفوس مردمان که با
وجود انکه صدور این از لسان ترجمان دیان سلطان
مشایخ دوران مدت ششصد سال شده که گویا الحال فرموده اند
وخارق عادت و معجزه فعل حق است که بر دست عبد ظاهر شود
وان خبر اینست که در زمانی که سجاده نشین حضرت فرید الدین
عارج معارج علیا شیخ ابراهیم کری بودند در عرس مبارک
یک عالم متشرع بیامد وگفت که رسوم عرس مبارک چه سماع است
وچه از طواف وچه داخل شدن از در بهشتی همه غیر شرع
وبجا آوردن که آهسته باش وقتی که در بهشت گشاده گردد جواب
با صواب بتو داده خواهد شد چون روز گشادن در بهشت آمد
ووقت گشادن در رسید وخلایق انبوه وباهنجوم بیش
درمبارک حاضر آمدند سجاده نشین باعالم مذکور پیش
در تشریف فرما شدند پس حضرت شیخ ردای مبارک را پای

[illegible]

برروی عالم مذکور انداختند فرمودند که چه بینی بیان کن پس
به برکت ردای مبارک عالم مذکور را دولت کشف عالم مثال
دست داد و معاینه نمود که اکثر مردمان همچون حیوانات خبیثه شده اند
و چون در گشاده شد و گذشتن از در جنت عالم را دست داد
عالم مذکور دید بچشم بصیرت که آن حیوانات چون از در جنت
داخل روضه شده از در شرقی بیرون آیند بصورت انسان
میشوند عالم مذکور بعد از معاینه این کشف تائب شده بیعت
بحضرت شیخ نمود و چون دلائلها شتی من حیث الصورت
تمایز و تغایر دارند اما من حیث المعنی متحد اند زیراکه مطلوب را
همه اشکال و نتیجه همه صور و امثال واحد و لکن آنست که کلام
بشارت ارتسام آن سرگروه اولیای عظام کلام ملک العلام
است بلکه تمام دلائل محرره این مستهام با نقل مشهوره در السنه
عوام و مسطوره در تواریخ عظام موافقت دارند نه مخالفت زیراکه

خلاصه

خلاصه نقل مشهوره آنکه کلام سلطان اولیای کرام کلام سید
الانام است و کلام رسول کریم کلام سبحان علیم است بجا شنیده
و ما ینطق عن الهوی پس دلائل محرره با نقل مشهوره هم
منافات ندارند بلکه هردو منتج نتیجه واحد اند و میان یک
مطلوب و هم از مطلوبهای محجوب الهی بسیار عارف حقایق اشیاهای شده اند
ولی شمار اهل ارادت بمرتبه ولایت رسیده و چون
از زمان حضرت تا حال که عهد خلافت قطب دائره
زمان و زمین حضرت شیخ فریدالدین بذات قدسی صفات
سالک راه طریقت واقف مقام حقیقت کهف الغربای
محب الفقرای والعلمای مدار بر کار سخاوت و ایثار دلوان
شیخ محمد یار مدالله تعالی ظلاله آراسته و پیراسته است و تا
قیامت خواهد ماند که قریب شش صد سال گذشته و آنکه
در شش صد سال از اولیای کرام از سلسله حضرت محبوب ملک العلام

شده اند چگونه شمار ایشان کرده شود چه درین جزو زمان
واندک او آن از نور شمع شبستان یقین صاحب مرتبه
تمکین حضرت مولوی فخر الدین که از سلسلهٔ نظامیه اند که در او
ادراک و فهم ما هیچ دراک نماید لیکن این احقر جهت تیمن و تبرک
که بمقتضای عند ذکر الصالحین تنزل الرحمت در ذکر بعضی
از آن مستفید گردد واز قطب فلک تمکین و نیز اعظم سمای
یقین حضرت فخر الدین مرتبه خلافت کبری و نیابت عظمی
با دُر دریای وجود و دُر سمای جود آئینه انوار حق و مرآت
جمال مطلق مظهر فیض صمد خواجه نور محمد نعمهم الله بغفرانه
رسیده و هم آنحضرت با وجود کمال عرفان یک دقیقه از
دقایق شریعت سید مرسلان فرو نگذاشت و مشرف
و مطلع بر احوال خواطر مجدمی بودند که خطرات قلوب مریدین
در وقت انبساط یک بیک بیان میفرمودند و هم آنحضرت را مرتبه
اویسی

اویسی ربی حاصل بوده چه آن حضرت را علوم ظاهری
و باطنی بغیر تعلیم از اوستاد و ولی ارشاد از صاحب ارشاد
یاد گشته نه زیرا که رساله وحدت وجود طالبان مراتب کمال
می نمودند و هم بتعلیم لوایح و تفهیم لوامع للایح و لامع میفرمود
بحدیکه از تدریس ایشان مدرسین جهان واله و حیران
و چون آنحضرت را علوم لدنی بود و هم مرتبه اویسی و اُدن
منی با وجود بودن آنحضرت امّی و ازین استدلال و استنبار
توان یافت که حضرت قائم بمقام ولایت محمدی اند لهذا
علمای زمان و فضلای جهان پروانه سان گرد شمع شبستان
خاندان چشتیان از کمال شوق و نهایت ذوق بریان
و سوزان و از ایشان هم بسیار دستوار ایشان عارف پرورده
شده اند که هر یک همچون خورشید روشنی بخش جاوید است و از
انوار تجلیات علی الدوام رسیده اول از ایشان خلیفه مرات

ذات مشعال حضرت نور محمد نارووال است که پروانه وار
پیش شمع نور محمدی در نهایت محو بودند و در ورود واردات
و تجلیات در کمال صحو صاحب ارشاد با مریدان اهل استعداد
و نیز بیش از بیش شیخ هدایت کیش خویش فردوس اندیش
گشته اند و خلیفه دوم از ایشان پیشوای گروه ابرار رهنمای
فرقه اخیار مرکز دایره احدیت نقطه پرکار صمدیت حاجی
حاجات محتاجان مظهر مرادات مستمندان حضرت قاضی
عاقل محمد است ادام الله ظلالهم و از آنحضرت بسیار طالبان
و مریدان بمرتبه عرفان رسیده اند و هم آنحضرت را کشف
بر سر القدر که خزانه خاص رب البشر است همچون حضرت
خضر حاصل چه بسیار بار خان کلان جنت مکان رحمت
و رضوان توامان حافظ محمد سیال ولیخان مغفور آزموده بود
که چون قصاد از امکنه بعیده خطوط آوردندی و خان موصوف

خطوط

خطوط ها را پیش حضرت خواندی پس
اگر اخبار خطوط خلاف واقع و مخالف نفس الامر
بودند حضرت از راه کشف آنچه در واقع و نفس الامر
بودی بیان میفرمودند پس آخر الامر آن سر نهان اخبار که
آنحضرت بیان مینمود در آئینه جهان عیان میشد و هم از برکت
صحبت اکثر خاصیت وجود شریف و عنصر لطیف آنحضرت
بندگان کرامت نشان فیاض زمان سعادت و کرامت
اساس برگزیده اولاد عباس ابهت و اقبال نشان
عظمت و اجلال توامان سردار سرداران سپه سالار
دوران نصرت الدوله فتح جنگ سرگروه خوانین
بلند مکان محمد صادق خان سلمه الرحمن با وجود سلطانی
و شاهی عارف حقائق محمد اشیا کماهی گردید و طریق
اتیار که مسلک سلوک خان مغفور برحمت غفار

بود بعد زیارت و التماس از آنحضرت کرامات بسیار
از خورشید زیاده در اشتهار سیوم خلیفه ازیشان
جناب متعال حمیده خصال دوست لم یزل و لا یزال
حضرت حافظ محمد جمال ساکن ملتان هم صاحب روضه
در آن مکان است از علوم ظاهری و باطنی حظ وافر
داشتند و در فن حقیقت ذهن صوری معنوی ماهر
و صاحب کرامات و خارق عادات و از کرامات
ایشان یکی اینست یک پسر هندو بود در ملتان گاه گاهی
در صحبت سلطان دار الملک عرفان آمدی و از سخنان
خاطرش اطمینان یافتی اتفاقاً چند بار در چند روز در صحبت
شریف آمده بود که آنحضرت را داعیه رفتن بسوی
عرس مبارک پیر خود افتاد و بعد از ادای مناسک
حج حقیقی بسوی ملتان که مسکن قرشیان صدیقی

المن

است مراجعت فرمود کار ارشاد درویشان ارادت
کیش در مسکن خویش در پیش گرفتند پس بقضای اتفاقی
الاتفاقات آن هندو وفات یافت پس همان روز
آنحضرت بغرضی از اغراض باندرون قلعه تشریف فرما
شوند در اثنای راه جنازه آن هندو که تباه هندوان
روی سیاه بر دوش نهاده بر داشته و پیش ایشان سلطان
نغمه سرایان با آواز سوز و آه می آوردند حضرت فرمود
که جنازه کدام است یاران عرض نمودند که این جنازه همان
هندو است که در مجلس شریف سعادت یاب گشتی
پس حضرت بر دوش خود دوش نیوش جنازه او بر داشته
چند قدم رفتند و باز بسوی مطلبی که داشتند تشریف فرما
شدند پس چون آن هندو را بسوختن گاه بردند و بر جسد او
آتش افروختند از برکت کوشش آنحضرت



هرچند آن الوالبیان در سوختن جبه بلیغ نمودند و عورات

ایشان حمالة الحطب گشتند یک مو از آن جبه نسوخت

آخر الامر آن جبه را در دریا انداختند و چهارم خلیفه

از ایشان که از چهار خلفا که مثل عناصر چار بنای نظام

عالم اند و مدار دایره بنی آدم آن قطب سبحانی

غوث صمدانی تارک کونین تابع صاحب مقام قاب

قوسین مطهر النفس مشاهد حضرات خمس چون حیدر

قرار [?] ولایت خاتم خلافت هادی مهدی

عارفان روزگار حافظ مراتب وجود با وجود

کمال استغراق در سیر شهود صاحب کرامات مشهور و وقت

وصال پیر با حبیب متعال در حضور پیر و پس واز زهد و تقوی معمور

و در تنهای و خلوت مسرور و از مجالست اغنیا نفور مظهر رحمت رحمنی

حافظ محمد سلطان صاحب سنکهر و تونسه سلمه المنان رضی الله عنه

پس ازین جناب که خاتم خلفاء حضرت میار و [?] جناب است گویی ازین جناب فیض در عالم

و عالمیان رشد و ارشاد خلفاوان و مریدان و مجازان جاری که از حد نوشتن

برون لهذا چند ذکر خلفاوان و مجازان و مریدان ایشان تبرکا هم درینجا نوشته میشود

[illegible]